



به مناسبت ۲۰ صفر؛ اربعین امام حسین (ع)

صیحه در نشست علمی
زیارت اربعین یک دوره
امام شناسی است

عقلانیت و عدالت در خدمت اجتهاد

بزرگداشت دومین سالگرد رحلت آیت الله العظمی یوسف صانعی

سید حسن خمینی | سید حسین موسوی تبریزی
سید ضیاء مر قنوی | مهدی مهریزی | علی اکبر بیگی
و مسلم صانعی

بسم الله الرحمن الرحيم



چراغ راه

به ملت شریف ایران وصیت می‌کنم که در جهان حجم تحمل زحمت‌ها و رنج‌ها و فداکاری‌ها و جان‌نثاری‌ها و محرومیت‌ها مناسب حجم بزرگی مقصود و ارزشمندی و علو رتبه آن است، آنچه که شما ملت شریف و مجاهد برای آن بپا خاستید و دنبال می‌کنید و برای آن جان و مال نثار کرده و می‌کنید، والاترین و بالاترین و ارزشمندترین مقصدی است و مقصودی است که از صدر عالم در ازل و از پس این جهان تا ابد عرضه شده است و خواهد شد؛ و آن مکتب الوهیت به معنی وسیع آن و ایده توحید با ابعاد رفیع آن است که اساس خلقت و غایت آن در پهنای وجود و در درجات و مراتب غیب و شهود است؛ و آن در مکتب محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - به تمام معنی و درجات و ابعاد متجلی شده؛ و کوشش تمام انبیای عظام - علیهم سلام الله - و اولیای معظم - سلام الله علیهم - برای تحقق آن بوده و راهیابی به کمال مطلق و جلال و جمال بی‌نهایت جز با آن میسر نگردد. آن است که خاکیان را بر ملکوتیان و برتر از آنان شرافت داده، و آنچه برای خاکیان از سیر در آن حاصل می‌شود برای هیچ موجودی در سراسر خلقت در سر و غلن حاصل نشود.

شما ای ملت مجاهد، در زیر پرچمی می‌روید که در سراسر جهان مادی و معنوی در اهتزاز است، بیابید آن را یا نیابید، شما راهی را می‌روید که تنه‌ها راه تمام انبیا - علیهم سلام الله - و یکتا راه سعادت مطلق است. در این انگیزه است که همه اولیا شهادت را در راه آن به آغوش می‌کشند و مرگ سرخ را «احلی من العسل» می‌دانند؛ و جوانان شما در جبهه‌ها جرعه‌ای از آن را نوشیده و به وجد آمده‌اند و در مادران و خواهران و پدران و برادران آنان جلوه نموده و ما باید بحق بگوییم یا لیتنا کنا معکم فنغز فوزا عظیما. گوارا باد بر آنان آن نسیم دل‌آروان جلوه شور انگیز.

و باید بدانیم که طرفی از این جلوه در کشتزارهای سوزان و در کارخانه‌های توان‌فرسا و در کارگاه‌ها و در مراکز صنعت و اختراع و ابداع، و در ملت به طور اکثریت در بازارها و خیابان‌ها و روستاها و همه کسانی که متصدی این امور برای اسلام و جمهوری اسلامی و پیشرفت و خودکفایی کشور به خدمتی اشتغال دارند جلوه گر است.

و تا این روح تعاون و تعهد در جامعه برقرار است کشور عزیز از آسیب دهر ان شاء الله تعالی مصون است. و بحمد الله تعالی حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها و جوانان عزیز مراکز علم و تربیت از این نفخه الهی غیبی برخوردارند؛ و این مراکز درست در اختیار آنان است، و به امید خدا دست‌تبهکاران و منحرفان از آنها کوتاه.

وصیتنامه امام خمینی، ص ۸۹



هفته نامه حریم امام

صاحب امتیاز:

آستان مقدس امام خمینی

مدیر مسئول:

علی جوادی‌راد

سر دبیر:

علی عباسی

اعضای تحریریه:

وهاب آریان

سید مهدی حسینی دورود

رشید داودی

محمد رجائی‌نژاد

مصطفی سلیمانی

سید محمود صادقی

طراح و صفحه‌آرا:

محسن عبداللہی

نشانی:

تهران حرم مطهر امام خمینی

چاپ:

موسسه فرهنگی هنری عروج / واژه پرداز اندیشه

تماس با نشریه:

۰۹۳۶۷۸۰۳۳۳۶

ایمیل:

harim.emam@yahoo.com



از دست شما زهر نه زهر است که حلواست

آنچه می توان از مرحوم آیت الله صانعی آموخت: حمایت شجاعانه از اندیشه های امام خمینی و دفاع منتقدانه از جمهوری اسلامی



علی عباسی سردبیر

بیست و دوم شهریور ماه امسال، دومین سالگرد ارتحال فقیه نواندیش و یکی از شاگردان نابغه امام خمینی و یار دیرین انقلاب و مردم ایران، آیت الله شیخ یوسف صانعی (متولد ۱۳۱۶ و متوفی ۱۳۹۹) بود. فقیه شجاع در مسائل علمی و اجتهادی، و مجتهدی روشن بین در مسائل اجتماعی.

جدّ ایشان حاج ملایوسف، از علمای پرهیزکار و وارسته زمان خود و در فلسفه، از شاگردان میرزا جهانگیرخان و در فقه، از شاگردان میرزا حبیب الله رشتی و از دل‌بستگان میرزای شیرازی بزرگ، رهبر نهضت تنباکو بود. پدر ایشان مرحوم شیخ محمدعلی صانعی نیز عالمی وارسته و روحانی زاهد و پرهیزکاری در روستای نیک آباد اصفهان بود و آیت الله شیخ حسن صانعی (از همراهان با سابقه و اصحاب سیز امام خمینی) برادر بزرگتر ایشان است.

آیت الله صانعی زمانی که کمتر از ده سال داشت (سال ۱۳۲۵)، وارد حوزه علمیه اصفهان و در سال ۱۳۳۰، برای ادامه تحصیل، رهسپار حوزه علمیه قم شد. در سال ۱۳۳۴ بود که با توجه به ویژگی های منحصر به فرد درس خارج امام خمینی، در آن شرکت نمود، توانست با نبوغ و جدیت خود، تا سال ۱۳۴۲ به طور مستمر از حوزه درس اصول و فقه و مبانی متقن حضرت امام بهره برده، در زمره شاگردان برجسته ایشان قرار گیرد. حضور فعال در درس امام خمینی طی سالیان دراز و ممارست فراوان نسبت به فراگیری مبانی و تحقیقات آن بزرگوار، اشراف ایشان بر دیدگاه های فقهی و اصولی امام را به درجه ای رساند که به تعبیر خودشان، در حدّ شعور مبانی بود و از حدّ صرف دانستن، بالاتر. (به نقل از وبگاه مرحوم آیت الله صانعی)

فراست و تیزهوشی آیت الله صانعی و علاقه و اعتماد امام

خمینی به ایشان به گونه ای بود که امام در توصیف وی فرمود: «من آقای صانعی را مثل یک فرزند بزرگ کرده ام. این آقای صانعی وقتی که سال های طولانی در مباحثاتی که ما داشتیم تشریف می آوردند ایشان، بالخصوص می آمدند با من صحبت می کردند و من حظ می بردم از معلومات ایشان، و ایشان یک نفر آدم برجسته ای در بین روحانیون است و یک مرد عالمی است و متوجه مسائل است و مخالف این انحرافات که در این کشور موجود بوده است» (صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۲۳۱).

اما آنچه امروزه برای ما درس آموز و مهم و گره گشاست نگاه و تدبیر در ویژگی هایی است که مرحوم آیت الله صانعی را خاص و ویژه کرد: ویژگی اول آیت الله صانعی «استعداد علمی و توانایی ویژه ایشان در شاگردپروری» است. همان گونه که در کلام امام این نکته برجسته شده است و اقران آیت الله صانعی نیز به آن توجه داده اند، از جمله مرحوم آیت الله صافی گلپایگانی در پیام تسلیت در گذشت ایشان فرموده بود: «رحلت آیت الله مرحوم آقای حاج شیخ یوسف صانعی رحمت الله علیه، موجب تأسف و تأثر گردید. این عالم بزرگوار، سالیان متمادی در حوزه علمیه قم و با تدریس دروس خارج فقه و اصول، شاگردان بسیاری را تربیت نمود...» و همچنین آیت الله مکارم شیرازی در توصیف ایشان گفته بود: «رحلت حضرت آیت الله حاج شیخ یوسف صانعی (رحمت الله علیه) موجب نهایت تأسف گردید. عالمی پر مایه که سال ها در درس امام راحل (قدس سره) شرکت داشت و مدافع مکتب ایشان بود و شاگردان فراوانی در جلسات خود پرورش داد...».

ویژگی دوم مرحوم آیت الله صانعی «در صف اول بودن برای مبارزات قبل از انقلاب و خدمات فراوان ایشان بعد از انقلاب» و تلاش برای استقرار و تثبیت نظام جمهوری اسلامی است. علاوه بر سخنرانی و تبلیغ نهضت امام خمینی و مبارزه با حکومت پهلوی، در ذیل حدود سی اعلامیه سیاسی و انقلابی نام و امضای آیت الله صانعی در زمان حکومت شاهنشاهی، به ثبت رسیده است. عضویت در شورای نگهبان به عنوان فقیه و دادستانی کل کشور از جمله مناصب سیاسی ایشان است که نشان از جایگاه علمی و انقلابی ایشان دارد.

ویژگی سوم؛ «استقامت بر اندیشه» و تشخیص خود در بعد از انقلاب، شاخصه دیگر مرحوم آیت الله است. ایشان در این دوران هر گاه عملی را مخالف با صواب می یافت، شجاعانه اعلام نظر و موضع می کرد و بر راه خود و آنچه صحیح تشخیص داده بود استوار بود. البته این شجاعت و آزادمنشی درسی است که شاگردان امام خمینی از ایشان فرا گرفته و شاخصه ای است که از امام عظیم الشان به میراث برده اند.

ویژگی چهارم زندگی آیت الله، همانگونه که در کلام و بیان یادگار امام حجت الاسلام والمسلمین سیدحسن خمینی نیز بیان شده است: «حمایت شجاعانه از امام خمینی و اندیشه ایشان و دفاع منتقدانه از جمهوری اسلامی» به مثابه گوهری گرانبه است که باید از آن دفع خطر کرد و مانع از تضییع و یا انحراف از اصول آن شد. مرحوم آیت الله صانعی هر جا که انحراف از اصول اندیشه امام خمینی و یا معیارهای جمهوری اسلامی را مشاهده کرد، دلسوزانه و دردمندانه و البته شجاعانه به میدان آمد که تضییقات و جور و جفاهای بسیاری به جان خرید.

با توجه به آنچه آمد باید گفت که حوزه های علمیه امروز بیش از پیش به عالمان و مجتهدانی با این ویژگی ها نیازمند است و باید تلاش کرد که راه امثال آیت الله صانعی ادامه یابد که افق هایی نو و نگاه هایی تازه در حل مسائل و چالش های علمی پیش روی حوزه و دین داران را با اجتهادهای روشن فکرانه و تفقه پویا و بر پایه متون و سنت های سابقه، بگشایند.

سید حسن خمینی:

اگر کسی می‌بیند انقلاب دارد ضرر می‌بیند، شجاعت به خرج دهد



جایگاه علمی آیت‌الله صانعی

حجت‌الاسلام‌والمسلمین سید حسن خمینی در گرامیداشت دومین سالگرد ارتحال آیت‌الله العظمی یوسف صانعی، گفت: در رابطه با مرحوم آقای صانعی از چندین زاویه می‌شود سخن گفت. یکی ابعاد تاریخی وجود ایشان است که بخش بسیار مهمی از زندگی آن بزرگوار را شامل می‌شود. همچنین شخصیت فردی ایشان، استعداد در نوشته‌ها، سبک زندگی، شاگردان زیادی که در حوزه تربیت کردند و دوره ممتاز تدریسی که قبل و بعد از انقلاب داشتند، همه دال بر وجود یک جوهره بسیار ارزشمند علمی است که از حیث درایت و هوش توانسته اساتید خیلی خوبی را پیدا کند.

انقلابی دلسوز

یادگار امام با اشاره به اینکه بعد دیگری که می‌توان از مرحوم آقای صانعی یاد کرد، رابطه‌ای است که با انقلاب دارد، یادآور شد: ایشان از روز اول در مبارزات بوده و سختی‌ها کشیده و بعد وارد مسئولیت شده و در مراحل بعدی هم مثل یک پدر نسبت به جمهوری اسلامی حساس بود و نکات را گوشزد می‌کرد. از آنچه که انحراف و غلطی دانستند، تبری جستند و آنها را بیان می‌کردند. آزارهایی هم که نسبت به ایشان وجود داشت به این دلیل بود که بر آن چیزی که فکر می‌کرد ایستاد و بر آنچه صحیح می‌دانست، استقامت کرد.

وی تأکید کرد: تردید ندارم که جهت نزدیکی مرحوم آقای صانعی با امام، قربانی است که برادرشان با امام داشته‌اند. آقای شیخ حسن صانعی جزو اولین کسانی بودند که به عنوان «دفتر» در کنار امام قرار می‌گیرد. رابطه مرحوم آیت‌الله صانعی با امام به احتمال بسیار زیاد بر اثر رابطه برادرشان شکل می‌گیرد و بعد وارد درس‌های امام می‌شود و مطالبی را فرامی‌گیرد.

شجاعت آیت‌الله

سید حسن خمینی اظهار داشت: به نظر من ایشان علمیت را همه جا می‌توانستند یاد بگیرند، اما نسل مرحوم آقای صانعی علاوه بر علم، از امام چند خصلت را یاد گرفته‌اند که اتفاقاً آنها وجه امتیاز امام با اقرانش بوده است؛ اولین آنها «شجاعت» است. اگر شاگردان امام شجاع نبودند وارد مبارزه

نمی‌شدند؛ آنها چون زبان گزنده‌ای دارند و نمی‌توانند در برابر آنچه ناصحیح می‌دانند سکوت کنند، مبارز می‌شوند. البته صفات‌های انسانی غیر ذاتی است و با تمرین می‌توان آنها را تقویت کرد.

وی به ذکر روایتی تاریخی پرداخت و گفت: «آقا نجفی اصفهانی» نزاع سنگینی با ظل‌السلطان داشت که حاکم مستبدی در تاریخ است. نقل است که یک روز می‌گوید اگر واقعا با من بد هستی، به شاه‌بابا (ناصرالدین شاه) بنویس تا من را عوض کند. آقا نجفی می‌گوید چرا به شاه‌بابا (ناصرالدین شاه) بنویسم؟ به‌ملکه انگلستان می‌نویسم که شاه‌بابا را عوض کند! شجاعت، ویژگی همه انقلابی‌هاست و ویژگی ممتاز امام هم شجاعت بود.

اخلاص شاگردان امام

یادگار امام گفت: دومین نکته‌ای که شاگردان امام از ایشان فراگرفتند «اخلاص» است. تأثیر سخن امام برای این است که سخن ایشان از عمق جان برخاسته و صداقت در آن دیده می‌شد و ظاهر و باطنش یکی بوده است. نسلی از شاگردان امام جذب اخلاص او شدند؛ آن روز خبری از امتیازات نبوده است، بلکه احساس می‌کردند که این آدم (امام) برای رضای خدا کار می‌کند و حبّ النفس ندارد. شاگردان امام یاد گرفتند که باید در زندگی به فراتر از مادیات نگاه کرد؛ و کسی که برای خدا کار می‌کند ضرر نمی‌کند.

توجه به عقل در اجتهاد

وی یادآور شد: سومین ویژگی شاگردان امام توجه به «عقلانیت بشری» است. مرحوم آقای صانعی یک مجتهد زبردست و خبیره است که به صورت آکادمیک درس را پیگیری می‌کرد. ایشان وقتی که وارد تحلیل متعارف فقهی می‌شد، یک مجتهد و فقیه متبحر بود که به‌طور کلاسیک بحث را جلو می‌برد، اما وقتی وارد نواندیشی‌های فقهی می‌شد، اصول بحث را منقح نکرده بود. ای کاش آقای صانعی در موضوع «عدالت» وقت بیشتری می‌گذاشت و ای کاش روشنفکران ما بیشتر به بحث‌های حجج‌اصولی بپردازند تا تغییرات فقهی.

سید حسن خمینی یادآور شد: یکی دیگر از درس‌هایی که شاگردان امام از او گرفتند این است که امام می‌گوید ما مأمور به نتیجه نیستیم. یکی از جملات امام که مورد کژتابی

قرار گرفته همین جمله است. برای درک این جمله امام باید دقت کرد که «هدف» یا «نتیجه» فرق دارد. هدف، قبل از حرکت است و نتیجه، بعد از حرکت حاصل می‌شود. چه بسا هدف شما یک چیزی است و به نتیجه نمی‌رسید؛ ما مأمور به هدف هستیم، اما مأمور به نتیجه نیستیم. امید اینجاست که می‌کند که باید از خداوند توفیق خواست هدف و نتیجه یکی شود. یعنی آنچه که در اختیار ما است را انجام بدهیم و آنچه را که در اختیار ما نیست به خدا بسپاریم.

زندگی مردم را نمی‌توان با استخاره اداره کرد

وی با تأکید بر اینکه باید در روش‌های خود عاقلانه عمل کنیم، افزود: برای وصول به هدف باید به آنچه لازم است مجهز شد؛ نمی‌شود انسان چشمش را به روی علم روزگار خود ببندد. در امور عامه عقلانیت عملی لازم است. یعنی باید هدف و وسیله متناسب داشته باشیم و بهترین و کم‌هزینه‌ترین راه را انتخاب کنیم. لذا امام برای حرکت‌های سیاسی استخاره نمی‌کند؛ زندگی مردم را نمی‌توان با استخاره پیش برد. شب عملیات یکی از فرماندهان به امام گفته بود (برای تصمیم‌گیری در خصوص شروع عملیات) یک سر کتاب باز کنید، اما امام پاسخ دادند، کارتان را بکنید و به خدا توکل و توسل داشته باشید.

یادگار امام ادامه داد: در عمل به وظیفه ما موظف هستیم به تمام قواعد علمی روزگار خود مسلط باشیم و به خرد جمعی بشریت توسل بجوییم. امیرالمؤمنین (ع) برای خدا جنگید، اما نفرمود همین طور به میدان بزنید و سپاه را بدون آرایش نظامی به جنگ نفرستاد، بلکه قواعد فنی روزگار خود را رعایت کرد.

وی در پایان با اشاره به اینکه میراث مرحوم آقای صانعی برای روزگار ما «اجتهاد روشنفکرانه» است، گفت: من به جد معتقدم اگر قرار است اجتهاد به بی‌راهه نرود، اصول باید منقح شود. جمهوری اسلامی میراث ماندگاری است که از دل ۱۴۰۰ سال تلاش بر آمده و خون‌ها برای آن ریخته شده و باید از آن دفاع کرد. جمهوری اسلامی مُلک هیچ کسی نیست؛ اگر کسی می‌بیند انقلاب دارد ضرر می‌بیند، شجاعت به خرج دهد. همان گونه که دومین درس مرحوم آقای صانعی «حمایت شجاعانه» است.

نگاهی به عقلانیت و واقع‌گرایی آیت‌الله صانعی در اجتهاد



آیت‌الله سیدضیاء مرتضوی

۱- امسال صدمین سال تشکیل حوزه قم به دست آیت‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی رضوان الله علیه است. اگر حاج‌شیخ و کسانی که ایشان را در برپایی حوزه همراهی کردند نسل نخست حساب کنیم، شاگردان حاج‌شیخ از جمله حضرت امام خمینی رضوان الله علیه، نسل دوم هستند و امروز در بزرگداشت دومین سالگرد ارتحال یکی از برجستگان نسل سوم در این مجلس محترم با حضور شما سروران گرامی، علماء و افاضل ارجمند جمع شده‌ایم؛ استاد مکرم و فقیه عالی‌مقام و مرجع معظم حضرت آیت‌الله صانعی، رضوان الله علیه.

در آغاز یادی می‌کنم از نزدیک به ۳۰ سال مراحم و الطاف آن عالم برجسته، متواضع، مهربان و استاد سختکوش و شیفته علم، نمونه یک عالم خیر خواه و با وفا و با معرفت که علاوه بر ابعاد تعلیمی مرسوم، با شاگردان خود مانند پدری مهربان بودند. به روان پاک ایشان درود می‌فرستم و از درگاه خداوند برای ایشان در خواست رحمت و علو درجات را دارم.

۲- خاستگاه اصلی این حوزه با برکت که یکی از صدها دست‌پروده برجسته آن آیت‌الله صانعی است، بعد از لطف و عنایت خداوند تعالی، در راس همه، عقلانیت جناب حاج‌شیخ عبدالکریم بوده است.

الف) اینکه کسی مانند حاج‌شیخ موقعیت خود، جامعه، رژیم حاکم و همچنین آینده را به خوبی درک کند و چنین تصمیمی تاریخی بگیرد و مهم‌تر از آن، به الزامات آن، به رغم فشارهای طاقت‌فرسای درونی و بیرونی پای بند بماند، نشان‌دهنده بزرگترین عقلانیت و واقع‌شناسی آن فقیه وارسته است.

ب) مدارای حاج‌شیخ و پرهیز از مقابله و تحریک رژیم

و پرهیز از دخالت در قضایای مختلف و حتی تصریح به عدم دخالت، گواه این عقلانیت و واقع‌شناسی است.

به نمونه‌هایی از این قضایا اشاره می‌کنم:

- بی‌طرفی در سربازگیری به رغم مهاجرت علمای مختلف مانند حاج‌آقانوور الله ۱۳۰۶

- عدم همراهی با آیات نائینی، اصفهانی و خالصی زاده در حد انتظار در سفر قم ۱۳۰۶

- دستور سکوت درباره برخورد رضاخان با بافقی و حتی تحریم واکنش

- عدم واکنش به تبعید آیت‌الله مدرس ۱۳۰۷

- عدم واکنش در قضیه کشتار گوهرشاد ۱۳۱۴

شاهد آن چند ماه پیش از قضیه گوهرشاد: فشار اطرافیان برای ارسال تلگراف و جواب اجمالی شاه و پاسخ تهدیدآمیز و تفصیلی تیمورتاش، رئیس دربار ۱۳۱۴

بنده مقاله میسوطی در این موضوع به مناسبت صدسالگی حوزه نوشته‌ام و در کتاب صدسالگی حوزه منتشر شده است.

۳- می‌توان نگاه حاج‌شیخ را بر خاسته از نگاه و عقلانیت حضرت صادق (ع) شمرد:

کافی و کشی: هر دو با سندن متصل از عنبسه بن مصعب نقل کرده‌اند: سمعت ابا عبد الله (ع) یقول: اشکو الی الله عز و جل وحدتی و تقلقلی بین اهل المدینه حتی تقدموا و اراکم و انس بکم فلیت هذه الطاغیة اذن لی فاتخذ قسراً فی الطائف فسکنته و اسکنتم معی و اضمن له ان لا یجیء من ناحیتنا مکروه ایدا.

در روایت دیگری نیز از کشی آمده است که امام صادق (ع) این آرزو و تدبیر را در دیدار سلیمان بن خالد به همراه خواهرزاده اش عیص بن قاسم نیز مطرح فرموده و نشان می‌دهد ایشان بارها مطرح کرده است: یا لیتنی و ایاکم بالطائف احدنکم و تؤنسونی و اضمن

لهم ان لا نخرج علیهم ایدا.

خواست این است که منصور دوانیقی به او اجازه بدهد در طائف ساکن شود و کار علمی خود را انجام دهد و اعلام می‌کند که حاضر است به مثل منصور ضمانت بدهد که کاری به سیاست و قدرت و حکومت او ندارد و اقدامی علیه او نخواهد کرد.

۴- چنان که استاد معظم آیت‌الله شبیری زنجانی دام‌ظله، درباره عقل فوق‌العاده حاج‌شیخ فرموده‌اند: «از آقای امیرزا محمدحسین مسجدجامعی شنیدم: مرحوم آقای آسیدمحمد بهبهانی درباره مرحوم آقای حاج‌شیخ فرمود: ایشان از نظر علمی در سطح خیلی بالا و ملای خیلی مهمی بود و از علمش بالاتر تقوای او و از تقوایش بالاتر اخلاقش و از اخلاقش بالاتر عقلش بود!»

اینکه مرحوم بهبهانی از عقل حاج‌شیخ اعجاب کرده، مهم است، چون خود آقای بهبهانی عقل مجسم بود و آنهایی که او را دیده بودند، تصدیق می‌کردند که در این جهت فوق‌العاده بود. آقای خمینی هم از عقل مرحوم بهبهانی اعجاب می‌کرد. قوام السلطنه و امثال او حریف بهبهانی نبودند، با اینکه آنها سیاستمداران درجه اول بودند.

مرحوم بهبهانی از جهت عقل، آقای حاج‌شیخ را قبول داشت و درباره علتش، حاج میرزا مهدی بروجردی می‌گفت: چون آقای حاج‌شیخ برای مشاوره مرحوم بهبهانی را می‌خواست و او برای مشورت به قم می‌آمد. «(جرعه‌ای از دریاچ ۴۱۷/۳)

ایشان همچنین گفته‌اند: «شنیدم از آقای خمینی پرسیده بودند: شما جمهوری اسلامی تشکیل دادید. چرا استاد شما آقای حاج‌شیخ در این فکرها نبود؟ آقای خمینی فرموده بود: در دوره رضاخان در قم، حوزه علمیه تشکیل دادن، کمتر از تشکیل جمهوری

اسلامی در این دوره نبود. حاج شیخ در کنار مرکز دولت، متصل به تهران، حوزه علمیه تشکیل داد. (جرعه‌ای، ج ۲، ص ۵۰۱)

۵- از منظر عقلانیت و واقع‌گرایی اشاره‌ای به مشی فکری و فقهی استاد معظم آیت‌الله صانعی می‌کنم.

- حضرت آیت‌الله صانعی یک روحانی ملا و درس خوانده به همان روش سنتی بودند

- مقام علمی ایشان مورد اذعان دیگران بود؛ از جمله امام خمینی از آن ستایش کرده‌اند.

- اما باید بیش از برجستگی علمی به برجستگی نوع تفکر و واقع‌شناسی ایشان و تحولاتی که به دنبال داشت، توجه کرد.

- یک نمونه آن عقلانیت در برگشتن کامل به حوزه و تمحُّص در فقه به رغم ارادت به امام خمینی بود. البته ایشان نسبت به همان چند سال محدود نیز آرزو می‌کرده‌اند که کاش مشغول نشده بودند، ولی به نظر بنده و صرف نظر از خدمات شایان توجه ایشان در آن دوره، این مقطع در رشد فکری و اجتماعی و سیاسی ایشان بسیار موثر بوده است و نباید آن را خسارت حساب کرد.

به هر حال مهم است که کسی به درستی بتواند موقعیت خود و جامعه و نیازهای موجود را بشناسد و بر پایه آن تصمیم بگیرد. یکی از نقاط کلیدی در تصمیمات ایشان که می‌دانم برای ایشان دشوار هم بوده است و به نظر من با حمایت برادر ارجمندشان آیت‌الله حاج شیخ حسن صانعی توانستند آن را اجرایی کنند همین تصمیم بود که از آن مسئولیت منفصل شوند و متمحُّص در امور حوزوی خود گردند.

اما موضوع اصلی بحث خاستگاه فتاوی‌ای ایشان است. فتاوی‌ای قابل بحث و نقد اما حاصل مطالعه و زحمت فراوان، مانند بحث ارث زوجه که در درس بارها روایات آن را بررسی کردند یا برابری دیه زن و مرد که درباره آن بیش از صد صفحه در کتاب القصاص نوشته‌اند.

خاستگاه اصلی این فتاوا نگاه عقلانی ایشان به اصل دین و جایگاه شریعت و واقع‌گرایی و نوع نگاهی بود که به انسان و جامعه داشتند و در ادامه اشاره خواهم کرد.

۶- دریافت‌های کلی بنده از فقه آیت‌الله صانعی و زیربنای آن

آنچه اینجانب از این منظر، طی نزدیک به سی سال توفیق بهره‌مندی، در نگاه آیت‌الله صانعی در حوزه فقه و فلسفه فقه یافته‌ام، نکات و مبانی کلی چندی است و فتاوی‌ای مختلف ایشان را باید در چارچوب همین مبانی لحاظ کرد. از جمله این ده محور است:

۱- تأکید بر جامعیت و پاسخگویی اسلام به نیازها؛

۲- تأکید بر نقش اجتهاد در حیات اسلام؛

۳- تأکید بر استواری منطق و متانت اجتهاد شیعی و اصالت اجتهاد جواهری؛

۴- تأکید بر دوام بالندگی فقه و آزادی اجتهاد؛

۵- اهتمام به شاخص کارآمدی فقه به عنوان یک معیار در اجتهاد؛

۶- تأکید بر لزوم توجه به دخالت زمان و مکان در اجتهاد؛

۷- اهتمام به توانایی و گسترش فقه در عرصه مناسبات اجتماعی؛

۸- اهتمام به نقش فهم عرفی از ادله لفظی در اجتهاد به ویژه الغای خصوصیت؛

۹ و ۱۰- اهتمام ویژه به شناخت موضوع و واقع‌گرایی در اجتهاد؛

و به ویژه تأکید بر الزامات و اعتبارات عقلی، فهم و ارتکازات عقلاء؛

۷- نگاه ویژه استاد به حاکمیت آموزه‌های عقلی و عقلایی: پذیرش احکام الهی و تعبد به آن در محدوده‌ای که پای دخالت مستقیم عقل یا عقلاء نیست، یک اصل زیربنایی و اعتقادی است و البته تکیه‌گاه و مبدأ این تعبد نیز پذیرش و حکم کلی عقل است. اما این اصل، هیچ‌گاه مانع بهره‌مندی از شناخت و داوری عقل و اصول عقلایی نمی‌باشد. اساس پذیرش اصل دین و ارکان اعتقادی آن، بر پایه داوری و حکم عقل است و یکی از آموزه‌ها و تأکیدهای مکرر قرآن و سنت، توجه به این منبع بزرگ الهی است که در سخن اهل بیت (ع) به پیامبر «باطنی» در کنار پیامبران «ظاهری» یاد شده است.

بخش عمده احکام غیر عبادی، همان‌هاست که در میان ملل دیگر، از جمله در دوره جاهلی، بر پایه نیازهای موجود، از سوی عقلاء و نخبگان یا عرف پدید آمده و وجود دارد و شارع با آنها همراهی کرده و گاه قیودی بر آن افزوده و به عنوان احکام امضایی شناخته می‌شود.

در نگاه استاد معظم، بهره‌جستن از دستاوردهای عقلی و عقلایی در اجتهاد، یک اصل به شمار می‌رود و آنچه به صورت روشن از ایشان سراغ داریم این است که دستاورد هیچ اجتهادی نمی‌تواند ناسازگار با حکم قطعی عقلی باشد.

مخالفت با بنا و ارتکاز عقلاء نیز در صورتی ممکن است که دلیلی محکم که از نظر صدور و دلالت تاب‌مقابل با آن را داشته باشد، در دست باشد. بیداست هیچ فقیهی نمی‌تواند جز این معتقد باشد اما ویژگی آیت‌الله صانعی در اهتمام به این اصل، در شناخت مصادیق و گستره حاکمیت آن است.

در اشاره به دامنه بهره‌مندی از این مبنا در نگاه آیت‌الله صانعی به چند نمونه اشاره می‌شود:

ایشان یک دلیل در تساوی زن و مرد در شهادت را بنای عقلاء شمرده‌اند و از ادله شهادت مرد الغای خصوصیت کرده‌اند.

شرط شیعه بودن قاضی را محدود به داوری میان شیعیان کرده و در استدلال بر عدم وجود این شرط در قضاوت میان دیگران، علاوه بر لزوم رعایت عدالت و ایجاد امنیت میان آنان، ملازمه عقلایی و بلکه عقلی را شاهد آن شمرده‌اند.

آیت‌الله صانعی حتی با توجه به مجموع ادله باب قضاء، جواز قضاوت میان شیعیان توسط قاضی غیر شیعی و حتی غیر مسلمان را که مورد اطمینان است و سایر شرایط را داراست، حرفی گزاف و بی‌وجه ندانسته‌اند و البته این تعبیر به نظر من از سر تحفظ و احتیاط‌های بیرونی است و نه تردید واقعی. چنان که ایشان در حکم ربا از یک طرف، حرمت ربا به «ربای استهلاکی» که به بیچارگی و استیصال قرض‌گیرنده می‌انجامد و «ظلم» است، محدود ساخته‌اند و «ربای استنتاجی» که مایه رشد و پیشرفت طرفین است را مجاز دانسته‌اند و از سوی دیگر هیچ نوع حیل‌ای را در ربای حرام مجاز ندیده‌اند.

یک نمونه دیگر از عقلگرایی آیت‌الله صانعی توجه ویژه‌ای است که به اصل زیربنایی «عدل» داشتند.

از همین خاستگاه است که در نگاه ایشان، عدالت یک اصل حاکم و یک ارزش فراگیر و جهانی است و اعتقادات و جنسیت و قومیت دخالتی در آن ندارد و

نمی‌تواند آن را مقید و محدود سازد. این است که اگر در نگاه فقیه، مفاد یک دلیل به صورت عمومی یا در بخشی از مدلول خود در تعارض قطعی با اصل عدل باشد، آن فقیه نمی‌تواند با نادیده گرفتن این اصل، بر پایه آن دلیل فتوا دهد.

یک نمونه آن فتوای آیت‌الله صانعی به تساوی دیه زن و مرد و مسلمان و غیر مسلمان است که در نگاه ایشان و حتی صرف نظر از قصور ادله، عدم تساوی دیه، ناسازگار با اصل عدالت است.

خاستگاه بازنگری در سایر مسائل نیز همین اصل بوده است؛ مسائلی مانند:

مرجعیت، رهبری جامعه، قضاوت، شهادت، دیه، قصاص، امامت جماعت و جمعه حتی برای مردان، تأکید بر عدم فرق میان زن و شوهر نسبت به تدریس در ازدواج، ارث زوجه، یکسانی اولویت زن و شوهر به یکدیگر پس از مرگ تا دفن، عدم افضل بودن نماز در خانه برای زن، ولایت مادر بر کودک و تقدم آن بر ولایت جد، عدم قصاص مادر همانند پدر، عدم حد قذف بر مادر همانند پدر و عدم جریان حد سرقت بر مادر به دلیل دزدی از خانه فرزند همانند پدر.

چنان که ایشان از جمله بر پایه همین اصل، تکریم بیش‌تر مسلمان نسبت به غیر مسلمان توسط قاضی را که فقهاء مجاز دانسته‌اند، نادرست و حرام می‌شمارد.

بنده بحث مستقل و نیز مقاله مستقلی درباره موضوع نقش عدالت در اجتهاد از نظر ایشان داشته‌ام و منتشر شده است.

آیت‌الله صانعی در تقسیم سه‌گانه انسان‌ها به مسلمان و غیر مسلمان و کافر نیز، گرچه سراغ اصل معنای «کفر» رفته‌اند و بارها تکرار می‌فرمودند، اما مشهود بود که خاستگاه اصلی این تقسیم که تأثیر زیادی بر فتاوی‌ای ایشان گذاشت، همان نگاه کلامی و از موضعی عقلی بود.

در واقع این تقسیم ثلاثی را که برخی بزرگان مانند شهید آیت‌الله مطهری درباره آخرت مطرح و بر آن تأکید کرده‌اند، آیت‌الله صانعی در قلمرو تشریح نیز معتقد شدند و نسبت میان «اسلام» و «کفر» را به تعبیر آیت‌الله مطهری، نسبت «تضاد» گرفتند و نه «تباین». یک وقت خدمتشان عرض کردم که این تقسیم ثلاثی شمارا آقای مطهری از نظر کلامی دارند.

از همین منظر است که آیت‌الله صانعی در مسائلی مانند حکم نجاست و پاکی، حرمت نبش قبر، دادن زکات فطره، ذبح شرعی، ازدواج، ولایت بر فرزند، ارث، کفایت و عدم کفایت آزادی برده غیر مسلمان و حتی تکلیف کفار به احکام شرعی (فروع دین)، میان مسلمان و غیر مسلمان، یا اهل کتاب و غیر اهل کتاب فرق نمی‌گذارند و تنها بین کافر عنود و مقصر با سایر انسان‌ها فرق می‌گذارند. البته این بنده ملاحظاتی خاص خودم را در برخی از این مسائل دارد که گاهی نیز خدمت جناب استاد عرض می‌کرده‌ایم.

آیت‌الله صانعی از همین پایگاه و با توجه به اینکه مخاطب آیات انسان و ناس است، معتقد بودند مسئله وابستگی مراتب کرامت به تقوا در آیه «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عند الله اتقاکم»، اختصاص به «مسلمانان» یا حتی «موحدان» ندارد و شامل همه انسان‌ها می‌شود.

همزمان، در کنار اهتمام ویژه به بناها و ارتکازات عقلایی، اهتمام ویژه آیت‌الله صانعی به «فهم عرفی» در



از همان زمان امام باقر (ع) نیز برخی روایات او دارای ابهام و اشکال بود و گاه استنباط خود را به امام (ع) منتسب می‌کرد. دشوار است پذیرفت فقیه‌ی مانند آیت‌الله صانعی که خبر واحد را در مسائل مهم معتبر نمی‌داند، تنها به سبب یک روایت که بخشی از آن هم «معمول به» نیست، چنین فتوایی مهم و عام البلوی بدهد.

یک مثال آن، نقش نخست توانمندی و کارشناسی در شرایط حکومت و سپردن کار به افراد خبره و به مجاری درست قانون گذاری است که ایشان بر آن تاکید فراوان داشت و در فتاوا و استفتائات ایشان مشهود است.

حتی به نظر می‌رسد یک مثال آن نیز تمایل اولیه ایشان به عدم اجرای حدود در عصر غیبت بود که بعداً نیز کمتر از دو ماه به پایان عمر شریفشان به جزمی فتوا دادند.

یعنی همین واقع‌گرایی ایشان باعث می‌شد که دوباره ادله را بررسی کنند و بنده حدود یک ماه پیش از ارتحال ایشان درباره چگونگی استدلال بر مجازات تعزیری جایگزین حدود با ایشان صحبت کردم، که خوب اگر حدود در معنای خاص در دوره غیبت تعطیل باشد با کدام دلیل تعزیر را می‌توان جایگزین ساخت؟ و راهی را برای ثبوت تعزیر مطرح کردم. اصل سخن ایشان این بود که این جرم‌ها را که نمی‌توان بدون مجازات گذاشت.

به نظرم از همین منظر یکی از نخستین تغییرات در فتاوی‌ای ایشان که در چاپ‌های اولیه رساله ایشان آمده بود، بستن راه ثبوت هلال از طریق حکم حاکم بود و البته نوعاً دوستان در خاطر ندارند.

البته درباره برخی از این دیدگاه‌ها طبعاً بنده طلبه و دیگران ملاحظاتی خود را داریم اما در نگاهی کلی، فقه ایشان از منظر عنصر واقع‌بینی و عقلانیت کاملاً قابل مطالعه است.

بنده در این دو سال گذشته، واقعا جای خالی ایشان را با وجود حس کردم و معنای این روایت شریف و صحیح در کافی از امام صادق (ع) را که «اذا مات المؤمن الفقیه ثلثم فی الاسلام ثلثة لا یسدها شیء» برای خودم و خودمان در عمل دیدم و می‌بینم. به روح والا و پاک امام خمینی و شاگردان ایشان به ویژه شاگرد برجسته ایشان حضرت استاد آیت‌الله صانعی و همه عالمان و مراجع گذشته و همه خدمتگزاران به دین و دیانت درود می‌فرستیم و علو درجات آنان را از خداوند بزرگ در خواست می‌کنیم و السلام علیکم ورحمة الله.

از جمله برخاسته از همین مبنا و اصل بود که آموزه‌های اسلامی و شرعی در راستای داده‌های عقلی و عقلایی است و ناسازگار با آنچه در قلمرو ارتکازات عقلایی بشر قرار می‌گیرد و آنچه دستاورد دانش و فهم کلی بشریت است، نمی‌باشد.

اینکه کسی مانند آیت‌الله صانعی در این ادعا چه اندازه موفق بوده یا می‌توانسته موفق باشد، یک مسئله است و اینکه کسی با چنین نگاهی به اسلام و فقه سراغ اجتهاد می‌رود، مسئله دیگر و خیلی مهم است. یعنی با این نگاه که اسلام داعیه مقبولیت جهانی دارد و به گونه‌ای است که می‌تواند خود را برای مردم دنیا عرضه کند.

اگر به برخی رفتارها و گفتارها به نام دین و فقه در این سال‌ها توجه شود که چه اندازه مایه دور شدن از اسلام و دینداری شده، اهمیت این سخن بیش تر معلوم می‌شود.

به هر حال، جمله یادشده از ایشان، اگر هم از سر مبالغه بود اما نشان از عمق نگاه استاد معظم داشت که اسلام عزیز حتی در حوزه فقه که در شمار علوم اعتباری است، در چارچوب فطرت پاک انسان سخن گفته و از موازین عقلی و رویکردهای کلی عقلایی پسند بیرون نرفته است.

فقهی که از یک سونسخه‌ای کارآمد برای جامعه کنونی و شناختی که از واقعیت‌های انسان و جامعه و عرف وجود دارد باشد و معلوم است چارچوب و مبنای این کارآمدی، حاکمیت عقل، تشخیص عقلاء و بها دادن به تخصص و کارشناسان است.

از سوی دیگر تکیه بر منابع فقه و حرکت در چارچوب اجتهاد شیعی و پرهیز از کم‌اعتنایی به آن است. همان که آیت‌الله صانعی بارها به تبع استاد بزرگ خود امام خمینی به عنوان «فقه جواهری» از آن نام می‌بردند و بر آن تاکید و تکیه داشتند و از این نظر خود را یک فقیه سنتی می‌دانستند.

کسانی که می‌خواهند فقه آیت‌الله صانعی را بهتر بشناسند آمیختگی و تلازم نسخه کارآمد و قابل تحلیل اعتباری و تکیه بر منابع فقه و روش اجتهادی، یک واژه کلیدی در فقه ایشان است.

یک مثال آن در علم اصول، عدم حجیت خبر واحد در مسائل مهمه است.

یک مثال آن سن بلوغ دختر و اینکه باید میان واقعیت وجود مکلف و سطح تکالیف همخوانی باشد و به حدس قوی بنده تکیه‌گاه اصلی ایشان صرف یک نیمه روایت موقوفه عمار ساباطی نبود؛ آن هم عمار ساباطی فقیه که

شناخت مفاد ادله لفظی قرآن و سنت، به ویژه موضوع «الغای خصوصیت»، و بهره فراوانی که ایشان در اجتهاد و فتاوی خود از آن برده‌اند، به عنوان یک اصل و مبنای فقه ایشان، نیازمند توجه و بررسی جداگانه است و مجال پرداختن به آن نیست.

آیت‌الله صانعی به پیروی از استاد بزرگ خود، امام خمینی تاکید دارند که اگر شارع حکیم در جایی بخواهد بر خلاف بنا و ارتکاز عقلا حکمی تشریح کند باید بارها آن را تکرار کند و بر آن تاکید ورزد تا در میان مردم جا باز کند، از این رو اگر در حکمی مخالف بنا و ارتکاز عقلاء شاهد تاکید شارع و صدور روایات متعدد نباشیم، نمی‌توان به یک یا دو حدیث موجود بسنده و استدلال کرد.

نمونه دیگر از اهتمام آیت‌الله صانعی به حاکمیت عقل و نقش آن در اجتهاد، عنایت ویژه ایشان به فقه و اجتهاد جناب محقق اردبیلی بود که تاثیر قابل توجهی نیز در روش اجتهادی جناب استاد داشت. اگر ایشان از گذشته توجه ویژه‌ای به فقهات محقق اردبیلی داشتند و سال‌ها بخشی از توان و وقت خود را مصروف نگارش حاشیه‌های استدلالی بر کتاب «مجمع الفائدة و البرهان» کردند، از جمله ناشی از روشن بینی‌ها و عمق نگاه محقق اردبیلی است که بر پایه توجه و اهتمام به اعتبارات و احکام عقلی داشته است.

چنان که استاد معظم آیت‌الله شبیری دام ظلله در باره محقق اردبیلی فرموده‌اند:

«یکی از ویژگی‌های محقق اردبیلی جنبه‌های عقلی است... در روش استنباط ایشان جنبه‌های عقلی برجستگی داشت. در آثار فقهی اش همانند یک فیلسوف و ریاضی‌دان که بر روش برهان برای اثبات مدعای خود تکیه می‌کند، بر روش برهانی تکیه می‌کند و این روش را زیاد به کار می‌برد.»

«استقلال در نظر، یکی دیگر از ویژگی‌های فقهی محقق اردبیلی است. در بسیاری از مباحثی که وارد می‌شود، در برابر دیدگاه اصحاب و فقهای پیشین نظریه‌ای مستقل ابراز می‌کند. در نهایت چون مانند شیخ انصاری فکر جوالی دارد، نظریه‌اش را به طور قطع نمی‌گوید و به صورت احتمال بیان می‌کند. می‌گویند: صاحب مدارک همین احتمال‌ها را به صورت گمان و صاحب ذخیره به صورت قطع می‌گویند.»

اما مهم آن است که آنچه مادر عمل در آیت‌الله صانعی بیش از دیگران سراغ داریم، عنایت ویژه ایشان به روش و رویکرد محقق اردبیلی و بهره بردن وافر از آن است. ایشان حاشیه بر مجمع الفائدة را تا آخرین روزهای عمر شریفشان دنبال کردند و همین‌جا نیز در هفته‌های پایانی به بحث گذاشته بودند و امیدواریم فرزند فهیم و فاضلشان جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقا سعید صانعی آن را تکمیل و منتشر کنند.

۸- نکته مهم و راهگشا در نگاه آیت‌الله صانعی نوع شناختی بود که از اسلام به صورت عام و در فقه به صورت خاص داشتند. ایشان بارها با تعبیر خاص خودشان می‌فرمودند: «اگر در چهارراه بشریت کرسی بحثی، برای شناساندن حقایق اسلام و شرع، آن گونه که هست و آن گونه که من شناختم، داشتم، همه مردم اسلام را می‌پذیرفتند.»

این نگاه و ادعا که به نظر من آمیخته با نوعی مبالغه نیز بود و گاهی نیز تعبیر می‌کردند که با معرفی اسلام از سوی ایشان بر اساس نوع شناختی که از اسلام دارند، از هفت میلیارد نفر، هشت میلیارد آن مسلمان می‌شدند،

سید حسین موسوی تبریزی:

آیت‌الله صانعی به فضل و تحقیق معروف بود

آیت‌الله سید حسین موسوی تبریزی مدرس خارج فقه و اصول و دبیر مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم و دادستان کل انقلاب در دوران امام خمینی و دوست دیرین مرحوم آیت‌الله العظمی صانعی در گفت‌وگو با حریم‌امام با اشاره به شخصیت علمی و سیره عملی آن مرحوم، خاطراتی از دوران همکاری با ایشان را بیان کرد.



🕌 **در مبارزات هم‌بایکدیگر همکاری داشتید؟**
بعد از نوزده دی، من اعلامیه‌ها را چند بار خودم به منزل مرحوم آیت‌الله صانعی بردم و ایشان امضا کردند. حتی شب نوزده دی به منزل ایشان رفتم و گفتم اگر علما در اینجا چیزی نگویند و اعلامیه‌ای امضا نکنند اتفاقی نمی‌افتد. اما آیت‌الله صانعی قبلاً با آقای یزدی، آقای آذری، آقای مکارم، آقای سبحانی و آقای راستی رحمت‌الله علیه صحبت کرده بودند، گفتند هر جا شما بگویید ما می‌آییم. در دهه دوم صفر من با آقای یزدی صحبت کردم که در آن شب در منزلشان روضه داشتند. در آن شب اطلاعیه توهین‌آمیز به امام را که در روزنامه چاپ شده بود خدمت علما بردم. علما همه گفتند شما هر کجا بگویید ما می‌آییم. من به منزل آیت‌الله نوری رفتم ایشان گفتند علما منزل من بیایند. در آن شب منزل چند نفر از علما رفتم اما از آنجا که همسایه آیت‌الله صانعی بودم اول خدمت ایشان رسیدم. آیت‌الله صانعی به منزل آیت‌الله نوری رفتند و من به دنبال آیت‌الله مشکینی و آیت‌الله سبحانی و آیت‌الله مکارم و آیت‌الله وحید خراسانی و آقای شاکری رفتم. در آن زمان جمع کردن علما در یک جا واقعا سخت بود. از آن شب ارتباط بسیار نزدیکی با مرحوم آیت‌الله صانعی پیدا کردم و مرتب به منزلشان می‌رفتم. از قبل نیز با مرحوم آیت‌الله صانعی آشنا شده بودم. این صمیمیت ادامه پیدا کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تصادفاً با هم همکاری شدیم. ایشان مدتی دادستان کل کشور شدند و من نیز دادستان

مأمورین از جلوی مغازه پدرم رد می‌شدند از پدرم احتیاط می‌کردند چون معمم و روحانی معتبر بازاری بود. زمانی که سربازان جوان به مغازه پدرم می‌رسیدند و عکس امام را در مغازه می‌دیدند رئیس آنها می‌گفت از اینجا رد شوید این جا مسجد است. تصویر حضرت امام تا روزی که پدرم در مغازه فوت کرد در بالای درب مغازه قرار داشت. من از آنجا به امام ارادت پیدا کردم و از نظر تقلیدی با وجود آنکه آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله حکیم هم بودند به دیگران توصیه می‌کردیم تا از امام تقلید کنند. زمانی که من به قم آمدم همان شب اول برای اقامه نماز مغرب و عشا به منزل حضرت امام رفتم. امام از تهران به قم آمده بودند و نماز مغرب و عشا را در منزل خودشان اقامه می‌کردند. در آن موقع چون هوا گرم بود امام در حیاط منزل نماز را اقامه می‌کردند که جمعیت زیادی در حیاط جمع می‌شدند. من برای اولین بار در آنجا با آیت‌الله شیخ حسن صانعی، برادر بزرگتر مرحوم آیت‌الله صانعی آشنا شدم. ایشان نیز خیلی خیلی در حق من لطف و محبت داشت. هر وقت به نزد امام می‌رفتم من را در نزدیکی امام جامی داد. من از بیت امام با آیت‌الله صانعی آشنا شدم. منزل آیت‌الله صانعی مقابل منزل آقای نوری قرار داشت. من نیز بعد از ازدواج در نزدیکی خانه آنها سکونت گزیدم. همسایه بودیم. حدود چهار خانه بین ما فاصله بود. می‌توانم بگویم از نظر عرفی و اسلامی همسایه بودیم.

🕌 **در آستانه دومین سالگرد ارتحال مرحوم آیت‌الله العظمی صانعی، هستیم. در ابتدا علاقمندیم از نحوه آشنایی شما با آیت‌الله صانعی رحمت‌الله علیه بشنویم.**
امیدوارم در این جلسه روح بزرگوار حضرت آیت‌الله صانعی، رفیق شفیق قدیمی و بزرگوار من حضور داشته باشد. ایشان علیرغم آنکه از نظر سنی و سوابق حوزوی از من بزرگتر بود اما با من رفاقتی داشت که به معنای واقعی احساس برادری می‌کردم. خداوند روح ایشان را شاد کند که حتما همین طور است. در پاکی، بی‌ریایی و دوری از خودنمایی نمونه بودند. در بهترین وجه اسلامی قرآنی و اخلاقی انسانی زندگی کرد. در چنین روزهایی روحشان به ملکوت اعلی پیوست. خداوند ان شاء الله روحشان را شاد کند. ما در دفتر امام با هم آشنا شدیم.
پدرم با اینکه مقلد آقای حکیم بود و مقلد امام نبود در تبریز از سال ۱۳۴۲ به بعد طرفدار جدی حضرت امام در مقابل آیت‌الله شریعتمداری شدند. البته عده‌ای که اندک نبودند و زیاد هم بودند مقلد آقای شریعتمداری بودند و عده‌ای نیز بعد از آیت‌الله بروجردی مقلد امام بودند. بعد از ۱۵ خرداد در تبریز و ایام دهه اول محرم در تبریز خیلی دسته‌جات بسیار طولانی در بازار برای امام و اطاعت از ایشان به راه افتاد. پدر من نیز هم روحانی و هم بازاری و هم انقلابی بود و از آن جهت علاقمند شدید به امام بود و تصویر امام تاروز فوت پدرم در مغازه ایشان قرار داشت. حتی زمانی که

کل انقلاب شدم و خیلی با هم صمیمی بودیم.
🏠 در زمانی که آیت الله صانعی به عنوان دادستان کل کشور منصوب شدند شما هم دادستان کل انقلاب اسلامی بودید. آیا این دو منصب تداخلی با هم داشت و تراحم ایجاد شد یا اصولاً با هم ارتباط داشتید؟

قانوناً اول پیروزی انقلاب اسلامی، شورای انقلاب، دادستان کلی را جدا برای دادگاه‌های غیر انقلاب تأسیس کرد. دادستانی کل انقلاب نیز برای دادگاه‌های انقلاب تأسیس شد. اولین دادستان کل انقلاب برای دادگاه انقلاب مرحوم آیت الله شهید قدوسی بود. اولین دادستان عمومی برای دادگاه‌های غیر انقلاب آیت الله اردبیلی رحمت الله علیه بود. دادستان کل کشور آیت الله اردبیلی بود و دادستان کل انقلاب آقای قدوسی بود. البته آقای قدوسی زیاد در این منصب نبودند و به دست منافقان شهید شدند. سال ۱۳۶۰ بود که امام طی حکمی من را به دادگاه‌های آذربایجان شرقی و غربی و اطراف منصوب کردند که حکم آن نیز چاپ شده است. من آن زمان در تبریز بودم. برای دور اول مجلس هم یکی دو ماه بعد از شهادت آیت الله قدوسی که انتخابات مجلس شد کاندیدا شدم. آن زمان آقای قدوسی زنده بود. امام فرموده بودند من تبریز را رها نکنم. بنابراین من به تبریز رفتم و البته با اجازه رئیس مجلس و نامه امام هفته‌ای دو بار به مجلس می‌رفتم. بقیه روزها را در تبریز بودم. سال ۱۳۶۰ که خبر شهادت آیت الله قدوسی رحمت الله علیه رسید چند ساعتی نگذشته بود که حاج احمد آقا تلفن کردند و گفتند آقا طی حکمی شما را به سمت دادستانی کل انقلاب منصوب کرده‌اند و خبر آن هم در ساعت هشت از تلویزیون پخش می‌شود. من تلویزیون را روشن کردم و اخبار آن را اعلام کرد. من دادستان کل انقلاب شدم. دادستان کل کشور آیت الله اردبیلی رحمت الله علیه بودند. آیت الله بهشتی رئیس کل قوه قضاییه بودند و آیت الله اردبیلی رئیس کل دادگاه‌های کشور بودند به عبارتی دادستان کل کشور بودند و دادگاه‌های انقلاب را نیز شامل می‌شد. بعد از شهادت آقای قدوسی من از اخبار شنیدم که امام من را به دادستانی کل انقلاب منصوب کردند. در آن زمان دادستان کل کشور آیت الله اردبیلی بودند. تا اینکه در مجلس اول رای داده شد که دادستان کل انقلاب و دادستان کل کشور یکی شوند. در همین وقت که رأی داده شده بود اما ابلاغ نشده بود آقای قدوسی شهید شدند. بعد از شهادت آقای قدوسی دادستان‌ها یکی شدند. آقای صانعی آن موقع در شورای نگهبان بودند. بعد از آقای اردبیلی آقای صانعی به عنوان دادستان کل کشور انتخاب شدند. زمانی که آقای صانعی به عنوان دادستان کل کشور انتخاب شدند جلسه‌ای را با امام گذاشتند که من نیز حضور داشتم. هر دو به خدمت امام رسیدیم. آقای صانعی در آن جلسه به امام گفت من می‌خواهم همراه آقای موسوی دادستان کل باشم. من قبول نکردم زیرا از قوه قضاییه خسته شده بودم. البته مشکلات قوه قضاییه از نظر مخالفین، مجاهدین و معاندین و کمونیست‌ها کم شده بود و قوه خیلی نظم پیدا کرده بود و ترورها کم شده بود. من به امام عرض کردم آیت الله صانعی دادستان کل باشند بهتر است. اجازه دهید من به نفع آیت الله

صانعی استعفا دهم و آیت الله صانعی دادستان کل کشور و دادستان کل انقلاب باشند. امام گفتند هر دو باشید. به امام عرض کردم در استقرار قوه قضاییه دو دادستان درست نیست و صلاح آن است که یک دادستان وجود داشته باشد. خیلی اصرار کردم و به امام گفتم من علاقه دارم به قم بروم و در آنجا تدریس کنم. امام قبول نمی‌کردند و آیت الله صانعی اصرار می‌کردند. امام رحمت الله علیه فرمودند صبر کنید تا ببینیم چه می‌شود.

🏠 آیت الله صانعی در تاریخ بیست و یکم اردیبهشت سال ۱۳۶۴ از دادستانی کل کشور استعفا دادند که موافقت نشد. درباره علل این استعفا چیزی به خاطر دارید؟

آیت الله صانعی شخصیت صاف، پاک و بی‌غل و غشی داشتند. در آن اوضاع ریاست برای کسانی که حاضر نبودند اعتقادشان را زیر پا بگذارند کار بسیار سختی بود. آیت الله صانعی اهل زدوبند نبودند. تاجری نزد آیت الله صانعی رفته بود و چیزهایی علیه من گفته بود. این مطلب را دفتر دار آقای صانعی برایم تعریف کرد. او می‌گفت دیدم آقای صانعی کفش خود را آورده و تاجر را دنبال می‌کرد. تاجر از در فرار کرده بود. دفتر دار پرسیده بود که چه اتفاقی افتاده؟ آقای صانعی گفته بود این تاجر علیه خدمتگزار اسلامی توهین کرده بوده و می‌خواست به ایشان رشوه بدهد. آیت الله صانعی انسان پاک و بی‌غل و غشی بود.

اما با پایان جنگ، دنیا پرستان و ریاکاران شروع به فعالیت کردند و به من و آقای صانعی و کسان دیگری که مسئولیت داشتند پیشنهاد رشوه دادند و متأسفانه گاهی با نفوذ و پرداخت رشوه کارشان را پیش می‌بردند. یک روز یکی از تجار نزد من آمد و از من و خدمت‌های من به نظام کلی تعریف کرد. از او پرسیدم شما چه فرمایشی داری؟ گفت آمده‌ام دست شما را ببوسم. این تاجر زمانی که می‌خواست برود گفت به نظر من شما واقعا به گردن امام زمان حق دارید. من بسیار ناراحت شدم به او گفتم بیرون برو و دیگر به اینجا بازنگرد. من با این تملق‌ها آشنا هستم اما هیچ‌گاه زیر بار آنها نرفتم و وظیفه شرعی خود

آیت الله صانعی به فضل و تحقیق و مطالعه صحیح معروف بود. انسان خیلی پاکی بود. ایشان از نظر علمی و درسی در سطح خیلی خوبی بود و از نظر زهد و تقوا نیز انسان خوبی بود. آدم‌های حسابی طرفدارش بودند. آیت الله صانعی زاهدانه زندگی کرد و منزلی که اجاره کرده بود خیلی خیلی ساده بود.

کلاس درس آیت الله صانعی چون در کلاس درس از اول، اجتهاد باز و مبسوطی داشت و صددرصد مقلد گذشتگان نبود و در حرف زدن تعارف نداشت و عقیده خود را با استدلال بیان می‌کرد رونق داشت

انجام دادم.
آقای بازرگان درباره بعضی از ایرانی‌ها تعبیر بدی را به کار می‌برد. اومی گفت پدر سوخته‌تر از ایرانی پیدا نمی‌شود؛ هر کسی مقامی پیدا کرد به او اعلیحضرت می‌گویند. اعلیحضرت را این مردم بالای می‌برند.

🏠 ارتباط شما با آیت الله صانعی چه مدت طول کشید؟

تا روز وفات ایشان طول کشید. دوستی من تا روز وفات ایشان ادامه داشت.

🏠 مهمترین فعالیت‌های آیت الله صانعی در دوران تصدی دادستانی کل کشور به نظر شما چه بوده است؟

نسبت به قضات محبت بسیاری داشت و قضات باسواد و انقلابی را دور خودش جمع کرده بود. افرادی که برای اداره دادستانی مشخص کرد افرادی متدین و انقلابی بود. امور مالی هم به عهده برادرم بود. البته ایشان زیاد در این منصب باقی نماندند و استعفا دادند.

🏠 برخی یکی از دلایل استعفای ایشان را کم لطفی برخی از مقامات و جامعه در مورد پشتیبانی از دادستانی عنوان کرده‌اند. در این زمینه چه نظری دارید؟

عده‌ای بودند که خیلی اهمیتی به دادستانی کل نمی‌دادند که دو دلیل داشت؛ مردم انقلابی بودند و دادستانی کل کشور خیلی کاری نداشت. حتی زمانی که آیت الله قدوسی دادستان کل انقلاب بودند و آیت الله اردبیلی دادستان کل کشور بودند. با وجودی که آیت الله اردبیلی در سمت دادستان کل کشور موقعیتی داشتند اما آقای قدوسی در سمت دادستان کل انقلاب نفوذ خیلی بیشتری داشتند. تازه انقلاب شده بود و دادگاه‌های انقلاب در همه استان‌ها حاکم بودند. دادرهای عمومی همان قضات قدیمی زمان شاه بودند و خیلی نفوذی نداشتند. ولذا عده‌ای به خاطر این مسائل دادستانی کل انقلاب را اصلاً قبول نداشتند. آیت الله صانعی خیلی در این سمت باقی نماندند و استعفا کردند.

🏠 درباره مقامات علمی و سیره عملی ایشان اگر نکته‌ای باقی مانده است به عنوان حسن ختام بفرمایید.

اگر بخواهم درباره مقام علمی آیت الله صانعی صحبت کنم باید بگویم ایشان مقامات خود را با پول نخریده بود و حتی به وسیله انقلاب مقامات علمی را کسب نکرده بود. از قدیم شخصیتی جدی داشت و طلبه خوبی بود. بعدها که به تدریس پرداخت تدریس را از سطح پایین آغاز کرد. البته من در کلاس درس ایشان شرکت نکردم. جمعیتی که در کلاس درس رسائل ایشان جمع می‌شدند جمعیت نسبتاً خوبی بود. آیت الله صانعی به فضل و تحقیق و مطالعه صحیح معروف بود. انسان خیلی پاکی بود. ایشان از نظر علمی و درسی در سطح خیلی خوبی بود و از نظر زهد و تقوا نیز انسان خوبی بود. آدم‌های حسابی طرفدارش بودند. آیت الله صانعی زاهدانه زندگی کرد و منزلی که اجاره کرده بود خیلی خیلی ساده بود. کلاس درس آیت الله صانعی چون در کلاس درس از اول، اجتهاد باز و مبسوطی داشت و صددرصد مقلد گذشتگان نبود و در حرف زدن تعارف نداشت. عقیده خود را با استدلال بیان می‌کرد رونق داشت.

ساز و کار تبدیل عقلانیت و عدالت به قاعده اصولی



آن هم به قدر...! یا در باب مواجهه قاضی با متهم با توجه به تعلیل‌های روایات می‌فرماید نمی‌توان فرقی بین متهم مسلمان و غیرمسلمان قائل شد چون روایت روی احترام به متهم تأکید کرده و در این مورد، مسلمان یا کافر فرقی نمی‌کند.

خلاصه؛ در باب علت:

۱. اصل را در ادوات تعلیل و ترکیب‌ها که از نظر عرب زبان‌ها در مقام بیان تعلیل است، علیت [نه حکمت] بگذاریم.

۲. اصل در قیدهای در مقام تعلیل مثل «المعروف» و «فأذنوا بحرب من الله» که سیاق علیتشان را تأیید می‌کند، را علیت بدانیم.

۳. پذیرفتن علت‌هایی که با استقرار کشف می‌شوند مثل قید رجولیت در مرجع که آیت‌الله خوبی در «التنقیح» فرموده‌اند که از استقصاء موارد کشف کرده‌ایم که مذاق شریعت خانه‌نشینی زن است، لغزنده است و نمی‌توان بر این تعلیل‌های استقرایی حکم کرد.

۴. همچنین علیت‌های اجتهادی مثل موردی که آیت‌الله شبیری نقل می‌کند که نزد حاج شیخ، آشیخ حسین یزدی رومی به «بی‌دینی» کردند و ایشان ضمن نفی بی‌دینی، فرمودند او فقه‌اش خاص است. بعد برای نمونه داستانی ذکر کرد که در سامراء کسی نزد مرحوم میرزای شیرازی آمد و تقاضای نماز استیجاری کرد. گفته شد اگر بر دیانت توشه‌ها دهند منعی ندارد. از آشیخ حسین در باره دیانت او پرسیدند و او با «قطعاً قطعاً» دیانتش را تأیید کرد بعد هم در جواب دوستانش که از کجادیانت او رومی دانستی؛ گفت یقین دارم که دور کعت نماز هم نمی‌خواند اما استنباط من این است که فلسفه نماز استیجاری این است که چیزی به فقر ابرسد.

این مدل علت‌یابی‌ها (علیت‌های استقرایی و اجتهادی) لغزنده است اما تعلیل‌های مذکور در نصوص رانمی‌توان به راحتی نادیده گرفت و حمل بر حکمت کرد.

به نظر من اخباری‌ها در بزرگ کردن دو چیز تأثیر داشتند:

۱. مذمت و قصور عقل ۲. برجسته کردن قیاس. فایده ۷۹ از فواید کتاب «الفوائد الطوسیه» شیخ حرّ در مذمت و قصور عقل و انکار حجیت آن است. ایشان در آنجا این گونه شروع می‌کنند: «قد تجدد فی هذا الزمان من بعض المائلین إلى العمل بالأدلة العقلية الظنية الاستدلال علی ذلك بما ورد فی الحديث...» ایشان از همان ابتدا ادله عقلی را ظنی می‌شمارد در حالی که ظنی بودن آن هیچ جاثبات نشده. بعد ادامه می‌دهد به چهار روایت بر حجیت عقل استدلال کرده‌اند در حالی که کافی حداقل ۳۵ روایت و مجلسی در بحار ۱۳۵ روایت آورده و کتابی که دارالحديث چاپ کرده ۸۰۰ روایت بر حجیت عقل دارد، با این وجود چطور ایشان می‌فرماید فقط چهار روایت؟

بعد هم این چهار تارا با «ان یتبعون الا الظن...» معارض می‌شمارد در حالی که می‌تواند با «افلا یعقلون» تأیید کند.

به نظر من اینها برای ما ذهنیت ایجاد کرده که ظرفیت مهم تعلیل‌های روایی و فقهی را به کار نگیریم. صاحب وسائل در ذیل روایات ربا با توجه به دو تعلیل روایی «از بین رفتن معروف» در صورت گسترش ربا و «ترک شدن تجارت» در صورت گسترش ربا؛ حاشیه مفصلی زده که این گونه نیست. حتی در علت منصوص نقاش کرده چه رسد به علل غیر منصوص و اجتهادی.

بشر مواجه شد و آنها را حل کرد. یکی از آن ظرفیت‌ها به نظر من استفاده از تعلیل در متون است. رویکرد مشهور فقها در مواجهه با تعلیل‌ها، حمل آنها بر حکمت بودن است و پیش فرض هم این است که عقل ما از درک علل احکام قاصر است. به نظرم در این ذهنیت و پیش فرض، اخباری‌ها خیلی دخیل بوده‌اند. آنچه اخباری‌ها در باب قصور عقل و برجسته کردن قیاس مطرح کرده‌اند، این ذهنیت را تشدید کرده است و الا بحث این نیست که ما با یک استدلال برون عقلی، برون فقهی و برون متنی بخواهیم علت حکم را کشف کنیم. بحث این است که در خود متون ادوات تعلیل همچون بآ سببیه، لام تعلیل، آن ناصبه و فعل مضارع، جملات شرطیه و قیده‌های در مقام تعلیل که با سیاق سازگار است، وجود دارد؛ به چه حساب از اینها صرف نظر کنیم و فقط موارد خاص را حمل بر تعلیل کنیم؟ اگر بخشی از علم اصول مباحث الفاظ است و حجیت ظواهر الفاظ را می‌پذیریم، چرا از این شرطیه، مفهوم، وصف و... با اختلاف‌هایی که در آنها هست، عقب‌نشینی می‌کنیم و دلالت ظواهر الفاظ در این موارد بر علیت را نمی‌پذیریم؟ چرا اصل اولیه علیت را در بآ سببیه و آن ناصبه و لام تعلیل جز در جایی که دلیل بر خلاف باشد، رانپذیریم؟ چرا اصل اولیه بر در مقام تعلیل بودن قید تعلیلی که سیاق هم مؤید آن است، رانپذیریم؟ تعلیل هم که نسبت به حکم تعمیم دهنده و تخصیص زنده است.

به نظر من این مطلب و استفاده از تعلیل روایی در فتاوی‌های مرحوم آیت‌الله صانعی دیده می‌شود گر چه آن را به صراحت مطرح نکرده‌اند و این همان بحث اصولی لازمی است که آقای سید حسن آقا فرمودند که چکش کاری نشده و باید در فقه و اصول مطرح شود. اصل بحث این نیست که عقل مامی فهمد یا نمی‌فهمد؛ حمل امر بر وجوب استفاده عقلی است یا دلالت ظاهری لفظ؟ حمل نهی بر حرمت حکم عقل است یا دلالت لفظ؟ همین دلالت لفظی را در موارد تعلیل هم در متون روایی داریم و باید بپذیریم. همان که مرحوم امام در باب ربا با توجه به ادله حرمت فرمودند که ظلم بودن ربا با هیچ حیلله‌ای برداشته نمی‌شود و مرحوم آیت‌الله صانعی هم تأکید کردند؛ یا آیت‌الله صانعی فرمودند قید «بالمعروف» در «عاشروهن بالمعروف» در مقام تعلیل است لذا در باب حق القسم در ازدواج فرقی بین زن و مرد نمی‌گذارد و بر این باور است که نمی‌توانید بگویید مرد هر وقت خواست حق دارد ولی زن چهار ماه یک بار

حجت الاسلام والمسلمین مهدی مهریزی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله آل الله. رب اشرح لي صدري ويسر لي امري واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي.

من بحثی را مطرح می‌کنم که به نظرم ساز و کاری است برای بحثی که آیات سید حسن خمینی و سید ضیاء مرتضوی بیان فرمودند. عقلانیت و واقع‌گرایی که در واقع جزء مباحث فلسفی و کلامی فقه است. اگر اینها بخواهد در فقه اجرا شود، ساز و کار نیاز دارد یعنی مهمتر از مبانی، ساز و کارهایی است که علم اصول و قواعد بیان شده از طرف اصولیان متکفل آن ساز و کارها باید باشد. آنچه من می‌خواهم مطرح کنم شاید در این مسیر بوده و با تکیه بر دیدگاه‌های آیت‌الله صانعی و بزرگان دیگر، طرح مسأله باشد.

فقه ما در دوره معاصر چالش‌های فراوان در عرصه‌های حقوق بشر، ادیان و مذاهب، مسائل پزشکی، اقتصادی و... دارد که در مواجهه با این چالش‌ها چهار نوع برخورد دیده می‌شود:

۱. برخورد ادعایی متعبدانه و کنار گذاردن لایابالی‌گری و عمل به آنچه می‌یابیم که آن را بر خورد اخباریان رسمی و اسمی معاصر می‌شمارم که تعبیرشان «نحن ابناء اللفظ» است. (دیدگاه افراطی)

۲. پاک کردن صورت مسأله و اختصاص دادن فقه به زندگی فردی و عبادی بشر و کنار نهادن آن از زندگی اجتماعی و وانهادن اجتماعیات به عقل بشر. (دیدگاه تفریطی)

۳. رویکرد روشنفکرانه و نواندیشانه که بانگاه‌های فراقه‌فهی و خواستگاه غیر حوزوی به این مسأله پرداخته و تحلیل‌های کلان کلامی اجتماعی کرده و بر اساس تکالیف، مسائل را معلوم می‌کنند.

۴. رویکرد فقهی نواندیشانه؛ به گمان من نواندیشان دینی با استفاده از ظرفیت‌های فقه و با خاستگاه سنتی حوزه‌های علمیه به حل مسأله می‌پردازند. مرحوم امام باب این مسأله را با طرح موضوع «زمان و مکان» باز کردند و شاگردان بزرگوارشان همچون حضرت آیت‌الله العظمی صانعی و... این راه را دنبال کردند و بر این باور بودند که فقه ظرفیتی دارد که می‌توان با تکیه بر آن با چالش‌های زندگی



دکتر مسلم صانعی دومین فرزند مرحوم آیت الله العظمی صانعی، متولد ۱۳۵۷ دکتراي روابط بین الملل، مدیر مسئول انتشارات فقه الثقلین، عضو هیأت موسس و هیئت مدیره موسسه فرهنگی هنری فقه الثقلین است و چندین مقاله علمی پژوهشی از جمله در حوزه روابط بین الملل از وی منتشر شده است.

«بررسی رویکردهای بین المللی در مواجهه با معضلات زیست محیطی جهانی» و «بررسی رویکرد حوزه علمیه قم از زمان تاسیس تارحلت آیت الله العظمی بروجردی»، به ترتیب عناوین پایان نامه دکترا و فوق لیسانس ایشان است.

بزرگداشت دومین سالگرد رحلت آیت الله العظمی یوسف صانعی

خاطراتی از اخلاق فردی و اجتماعی آیت الله العظمی صانعی

«خانواده»، «دوستان و آشنایان» و «افراد شاغل در دفتر» تقسیم بندی کرده ام و هر کدام را با نمونه هایی مطرح می کنم تا برای مخاطبان گرمی کاربردی تر باشد.



در مورد خصوصیات اخلاقی حضرت آیت الله صانعی در خانواده، مرحوم والد به همسرشان علاقه بسیار ویژه ای داشتند. مرحوم والد بیشتر اوقات، سفره غذا را خودشان می انداختند و ظرف ها را اسر سفره می آوردند و پس از صرف آن به آشپزخانه بر می گردانند. حاج خانم غذا را درست می کرد و اگر حاج خانم به علت کسالت نمی توانست غذا درست کند، خودشان این کارها را انجام می دادند. این گونه محبت ها و مهربانی های حاج آقا در منزل و با خانواده شان در بین همه اقوام و اطرافیان، زبان زد بود. پس از فوت حاج خانم، شاید تنها مرجعی که در

باشد؛ اگر چه برخی از کرامات نقل شده نسبت به شخصیت های مختلف، نه تنها با منطق و عقل سازگار نیست؛ بلکه با مبانی دینی و مذهبی هم در تضاد است. لذا الگوها باید قابل تحقق در خارج باشند و مخاطبان بتوانند آن را دریافت کنند، و الا این که یک سری کرامات را نقل کنیم و توجهی به بازتاب آنها در جامعه امروز یا عقول افراد نداشته باشیم، آسیب و زیان آن به مراتب بیشتر از بیان آنها خواهد بود. حتی شاید بعضی از آن فضایل با ساختار زندگی و فرهنگ فعلی جامعه، سازگاری نداشته باشند، ولی بخواهیم آنها را برای آقایی نقل کنیم، به نظرم چنین کاری، نه تنها شخصیت زدگی برای جامعه ایجاد می کند، بلکه بین دین و اصل و اساس محتوای فضایل و کرامات نیز فاصله می اندازد و باعث دلزدگی افراد می گردد. بنابراین، این نکته کوتاه - به نظر من - خیلی اهمیت دارد و لازم است در جای خود، بهتر و بیشتر، تقریر و تحلیل شود.

با عنایت به این مقدمه، یکی از مهم ترین فضیلت اخلاقی مرحوم والد که بسیاری اوقات شاهد آن بودم، مهربانی و عطف ایشان بود. این، چیزی نیست که من به عنوان فرزند ایشان بخواهم از ایشان تعریف کنم، بلکه اگر از افرادی که به حاج آقا نزدیک بودند هم سؤال کنید، همگی اذعان دارند که این خصیصه در حاج آقا برجسته بود. این ویژگی حاج آقا را در سه بخش:

نسبت به علما و فقها، یک سری کراماتی نقل شده و در جای خودش، خود حاج آقا هم درباره مقدس اردبیلی و برخی علمای دیگر، این کرامات را نقل می کردند و این کرامات به ما رسیده است، ولی آنچه در این رابطه مد نظر بنده است، این است که: یک کرامت اخلاقی وقتی به صورت یک فضیلت دست نیافتنی مطرح باشد، نمی تواند برای جامعه و کسانی که می خواهند آن فرد را به عنوان اسوه در نظر بگیرند، مورد استناد و الگو قرار گیرد. مرحوم والد واقعاً یک سری خصوصیات و فضائل داشت که برای هر کسی که بخواهد ایشان را الگو قرار دهد و به آن ها عمل کند، دست نیافتنی است. خودم وقتی آیات قرآنی را نگاه می کنم و آیه شریفه: «قل انما انا بشرٌ مثلکم یوحی الی» یا آیه: «لکم فی رسول الله اُسوةٌ حسنة» را می بینم، به این نتیجه می رسم که: اگر جنبه بشری را از پیامبر بگیریم، اسوه بودن ایشان برای ما معنا پیدا نمی کند. اگر بخواهیم کراماتی را قائل شویم که شکی نیست در جای خودش و برای پیامبر خدا، محفوظ است، ولی فارغ از آن کرامات، اگر بخواهد اسوه حسنه باشد، باید با قید «انا بشرٌ مثلکم» منطبق باشد.

به بیان دیگر: جامعه و افراد آن باید پذیرش و توانایی الگوگیری از شخصیت مورد نظر را به صورت عینی و عملی داشته باشند، نه این که صرف شنیدن باشد و تنها با فضای ذهن افراد قابل تحلیل و تصدیق

تشییع جنازه همسرش در انتظار عموم، گریه کرد، مرحوم والد باشد. در حالی که معمولاً گریه و بکاء بزرگان در فوت همسر، امری غیر عادی و چه بسا در دید دیگران ناپسند محسوب می‌شد، اما آیت‌الله صانعی تابوشکنی کرد. جالب است که این گریه‌ها در فضایی رُخ داد که همه رسانه‌ها حضور داشتند و تصاویر ایشان از سوی آنان منتشر می‌گردید و البته پس از آن تحلیل‌ها و اظهار نظرهای زیادی به میان آمد.



ابراز محبت مرحوم والد بر سر قبر والده و سخنان ندبه‌گویانه سوزناک ایشان که اشک حاضرین را جاری نمود، میزان محبت و علاقه وافر ایشان را به همسرشان به وضوح به نمایش گذاشت. ایشان همانند دیگر افراد عادی جامعه که در مرگ عزیزانشان ضجه و ناله می‌زنند و اظهار غم و اندوه می‌کنند، در فوت حاج خانم، شیون می‌کردند. واقعاً مرجع و عالمی که این چنین در مرگ همسرش نالان و بر فراقش بی‌تابی کند را تا آن زمان، ندیده بودیم. مرحوم والد یک عمر از محبت و مهربانی به همسرش هیچ‌گونه دریغی نداشت و این خود، یکی از ممیزات مرحوم والد است.

این نکته نیز جای گفتن دارد که: در حوزه‌های علمیه، تعابیر لسانی مرسوم و رایج نسبت به همسر و یا اعلامیه‌هایی که برای همسر بزرگان و علما نوشته می‌شد، این بود: «متعلقه فلانی...». مثلاً مرحوم شده یا مجلسی برای او دایر گردیده، ولی آیت‌الله صانعی هرگز، نه این تعبیر را در زندگی عملی خود نسبت به همسرش به کار بردند و نه در اعلامیه فوت حاج خانم، اجازه دادند که عبارت «متعلقه» در آن نوشته شود، بلکه در همه جا این عنایت و تحفظ را نسبت به همسر خود داشتند که با تعبیر «همسر محترمه» از ایشان یاد گردد.

شاید برای خوانندگان و مخاطبان گرامی، جالب باشد که بدانند آیت‌الله صانعی شخصیتی بود که این حالات و خصوصیات را بر اساس باورهای معرفتی و آنچه در تحلیل و برداشت از معارف اسلامی به آن رسیده بود، از خود بروز می‌داد، نه صرف نمایشی یا تظاهر و امثال این موارد.

در نوشتن نام همسر روی سنگ قبرها هم چنین موضوعی مطرح بوده است. اگر سنگ قبر حاج خانم را ببینید، در آنجا این چنین حک شده: «همسر صبور، یاور پنجاه ساله حضرت آیت‌الله العظمی صانعی، حاجیه خانم بتول شفیعی»؛ یعنی مرحوم والد در عدم ذکر نام همسر بر روی سنگ قبر نیز تابوشکنی کرده است. مکرر در روایات می‌بینیم که اسم حضرت زهرا (سلام الله علیها) به نام آمده است. حضرت علی (علیه السلام) ایشان را به نام، صدا می‌زدند، اما در فضای حوزه‌های علمیه، اگر کسی بخواهد اسم خانمش را به زبان بیاورد، خجالت می‌کشد. نمی‌دانم

و درک درستی ندارم که این چه فرهنگی است که وارد فرهنگ ما شده و چه زه‌آوردی دارد. به هر حال می‌توان این فرهنگ‌ها را عوض کرد.



به گمان من و با توجه به شناختی که از مرحوم والدم دارم، این رفتارها و عملکردها به نوع نگاه‌های معرفتی ایشان باز می‌گردد. این بینش، همان تحلیل‌های عالمانه و فقیهانه ایشان از آموزه‌های دینی و معارف اسلامی است. شاید بتوان گفت که این درک و بینش همان است که ایشان هرگز خود را از مردم، جدا نمی‌دانست، چون عموم مردم، به راحتی، نام همسرشان را صدا می‌زنند؛ می‌نویسند و در قید و حصار قرار نمی‌گیرند. در تاریخ اسلام هم حتی یک نمونه نمی‌توان پیدا کرد که برای جایگزینی نام حضرت زهرا (سلام الله علیها)، برای این که نام او را بر اساس آنچه که امروزه در بین اصناف حوزویان معمول و مرسوم است، بخواهند با یک لقب خاص بیاورند و اسم مبارک آن حضرت را به این جهت ذکر نکنند. لذا فکر می‌کنم که منشأ این رفتار به مردمی بودن و مردمی فکر کردن مرحوم والد، باز می‌گردد؛ علاوه بر این، این قالب رفتاری ایشان را باید از جمله قالب‌های رفتار کاربردی، قرار داد که الگوگیری از آن به آسانی میسر خواهد بود.

نسبت به فرزندان، ایشان یک عطوفت بی‌نظیر داشتند. مثلاً اگر بنا بود ساعت ده صبح به دفتر می‌رسیدم و نیم ساعت، تأخیر می‌شد، زنگ می‌زدند و سؤال می‌کردند که من آمده‌ام یا نه، و اگر جواب منفی می‌شنیدند، شروع به تماس با این طرف و آن طرف می‌کردند تا سراغی از من بگیرند. یا اگر



کسالتی برایمان پیش می‌آمد، با این که خودشان این اواخر مریضی کبیدی داشتند، به من زنگ می‌زدند و می‌پرسیدند: اگر سرما خورده‌ای و در خانه هستی، در خانه نمان؛ به اینجا (منزل حاج‌آقا) بیاتا خودم از تو

پرستاری بکنم. یعنی می‌خواست حتی روی بیماری و پرستاری ما - چه بنده، چه هم‌شیره و چه اخوی - نظارت داشته باشد و واقعاً من نظیر ایشان را در مهربانی به فرزندان سراغ ندارم. این عنایت ایشان در مورد نوه‌ها نیز همین‌طور بود. البته این توجه و محبت ایشان به فرزندان، پس از فوت والده به صورت غیر قابل وصفی، افزایش پیدا کرد.

دختر خانم من که الآن در دوم راهنمایی، تحصیل می‌کند، پیش از دبستان، به کلاس زبان می‌رفت و وقتی از کلاس زبان برمی‌گشت و به خانه می‌آمد، مرحوم والد با این بچه شوخی می‌کرد و با این که آشنایی چندانی با زبان انگلیسی نداشت و بیش از چند کلمه انگلیسی نمی‌دانست، با ذکر عبارت «This is a window» می‌گفت: من را هم با خودت به کلاس زبان ببر! ایشان این شوخی را تکرار می‌کرد و می‌گفت: چرا من را با خودت به کلاس زبان نمی‌بری؟! ایشان با بچه، عین خودش رفتار می‌کرد. یا زمانی که دخترم به کلاس اول می‌رفت، برخی شب‌ها نزد پدرم - که ایشان را با تعبیر «باباجی» صدا می‌کرد - می‌رفت و کنار ایشان می‌خوابید و اگر بنا بود ساعت ۷ به مدرسه بروم، خود مرحوم والد ساعت ۶ آماده بود برای تجهیز این بچه و به عمه‌ام که ایشان هم معمولاً پس از نماز صبح بیدار بود، می‌گفت برای این بچه، صبحانه درست کن و خودش هم مشغول می‌شد، صبحانه



آماده می‌کرد و کارها را انجام می‌داد؛ یعنی استرس داشت که بچه بدون خوردن صبحانه، به مدرسه نرود. دخترم شاید طی مدت هفت یا هشت سال متوالی، دو ماه در سال را با پدر بزرگش به مشهد می‌رفت، و با پدر بزرگش راحت بود و در طی این مدت حتی به ما زنگ نمی‌زد که دلم برای شما تنگ شده و می‌خواهم نزد شما برگردم. دو ماه، همراه ایشان می‌ماند و این پدر بزرگ، محبت‌اش را به گونه‌ای نسبت به نوه‌اش ابراز می‌کرد که احساس جدایی از پدر و مادر نکند و زیارت و مشهد برایش دلچسب باشد؛ لذا هر سال از ما می‌پرسید که ما کی به مشهد می‌رویم؟ مثلاً اگر فرزندم در مشهد می‌خواست به پارک برود، به کسانی که در آنجا بودند، می‌گفت او را به پارک ببرند؛ یا اگر دوست داشت به زیارت برود، به چند نفر می‌گفت که همراه او بروند. یعنی بچه در آنجا احساس می‌کرد که همه‌کاره است و از بودن با پدر بزرگش لذت می‌برد.

شاید بعضی‌ها تصور کنند که جشن تولد گرفتن برای فرزندان و نوه‌ها یک کار غیر ایرانی یا غربی هست؛

اما به نظرم این طور نیست. اگر چه امر مباحی است، ولی با توضیحاتی که در ذیل، به نقل از معارف دینی خواهیم داد، روشن می شود که این فرهنگ، مزیت های قابل توجهی در جامعه و خانواده ها به بار می آورد. در تولدهایی که ما خانواده می گرفتیم، خود مرحوم والد مشارکت داشت و با بچه ها و نوه ها شوخی می کرد و به مزاح به بچه ها می گفت: چرا برای من، تولد نمی گیری؟ من هم مثلاً هشتاد سالم شده، کسی نیست بر ایام تولد بگیرد.

نقل یک نکته شاید برای مخاطبان محترم جالب باشد که: چند وقت پیش در منزل، یک پاکت پیدا کردم که روی پاکت دست نوشته مرحوم والد بود. محتوای نوشته هم مربوط به تولد دخترم بود. حاج آقا برایش این طور نوشته بود: «باسمه تعالی. دختر عزیزم؛ صبا جان، تولدت مبارک. پدر بزرگت یوسف صانعی. لیله اول ذی قعدة الحرام سنه ۱۴۳۴». چون دخترم شب اول ذی قعدة الحرام به دنیا آمد. مرحوم ابوی در تولد سال قمری ای که برایش گرفته بودیم، این اظهار محبت را روی پاکتی که حاوی هدیه تولد بود، برایش نوشتند.



اخیراً وقتی این نوشته را برای دخترم خواندم، ده دقیقه مدام، گریه می کرد؛ یعنی بار کلمات را یک به یک، احساس می کرد. مهربانی و محبت های این گونه بود. یعنی همه چیزی که ممکن است یک آدم عادی برای تولد بچه هایشان رعایت نکنند، رعایت می کرد. عنوان ها و خطاب ها را نیز فوق العاده محبت آمیز اظهار می کرد؛ «دختر عزیزم»، «صبا جان».

هر موقعی که برای ما نامه می نوشت، همین طور خطاب می کرد. نامه ای از دوران بستری ایشان در بیمارستان در سال ۹۳ که به شهر رشت سفر کرده بودند و به علت بیماری کبدی، واریس های مری شان عود کرد و یک خون ریزی بسیار شدید در آنجا برایشان رخ داد که ایشان را شبانه به تهران، منتقل کردیم و این بیماری بسیار سختی بود؛ تا جایی که گفته بودند حاج آقا اصلاً صحبت نکنند. با این وضعیت بیماری و نحوه نوشتار ایشان توجه بفرمایید. اولاً ایشان هر وقت می خواست مطلبی بنویسد با «باسمه تعالی» شروع می کردند. ایشان با همه ضعف بدنی و بیماری سختی که در آن موقعیت داشتند، نوشته اند: «باسمه تعالی. آقا میثم، فرزند عزیزم. مرض خطرناکی بوده و تا به حال، خدارحم کرده. بعدش خطرناک ترین چیز به گفته پانزده پزشک، استرس و جوش است. تنها خواستم سفارشاً عرض کنم و دیگر هم عرضی ندارم و بقیه با خودتان. خداوند برایتان خوبی و خوشی مقدر نماید و صبا ی عزیزم را زیر سایه پدر و مادر، حفظ کند. ۹۳/۰۹/۰۱». یعنی بار کلماتی مثل «عزیزم» آن هم در آن شرایط خاص، واقعی و حاکی از رفتار و اخلاق سرشار از مهربانی و عطف ایشان است. خوب است به این نکته اشاره کنم که: مرحوم والد،

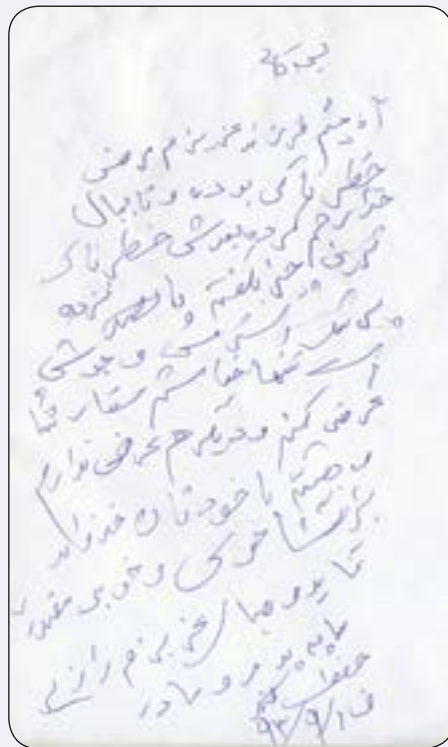
حقوق مردم، سرسخت باشد، اما ایشان همان طور که عطف و مهربانی می فرمود، در جایی که پای حقوق مردم در میان بود و فکر می کرد حقوقشان پایمال شده یا خواهد شد، حاضر نبود ذره ای عقب نشینی کند یا احساساتش اجازه موضع گیری به ایشان ندهد. ایشان می گفت: ما در زمان شاه در منبرها می گفتیم که شخصی چهارپای خود را به خلیفه ظالم وقت، اجاره داده بود و امام (علیه السلام) پس از اطلاع از این امر، فرمود: به اندازه ای که دغدغه داری خلیفه سالم باز گردد تا چهارپایانت را پس بگیري، در ظلم او شریکی. من این را در لحظه لحظه زندگی مرحوم والد می دیدم. اگر حتی نگاه کردن به یک رسانه ای را ترویج ظلم تشخیص می داد، به ما می فرمود که آن را نگاه نکنید و یا خاموش کنید، یا اگر حضور در مجلسی یا احترام به فردی که فکر می کرد عملاً ظلم است، پیش می آمد، در آنجا حضور نمی یافت و یا احترام نمی کرد. در صورتی که اگر یک کارگر ساده به مجلسش وارد می شد، جلوی پایش بلند می شد، اما حاضر نبود که در این دست مسائل، ذره ای عقب نشینی کند و به همین خاطر، این همه تزیین شدند و هزینه دادند. لذا انسان می فهمد که می شود صفات متضادی را با هم داشت؛ ولی آنها را با هم جمع کرد؛ هم مهربانی داشته باشد و هم پرشور و محکم.

مرحوم ابوی، روی نوع القابی که در خانواده نسبت به همدیگر ادا می شد، دقت و عنایت خاصی داشتند. زمانی که بچه ها به منزل مرحوم والد می آمدند، اگر فرزند من عمویش را صدا می کرد یا بچه های اخوی، مرا صدا می کردند، در صورتی که با تعبیر «میثم» یا «عمو» مرا مخاطب قرار می دادند، ایشان بچه ها را بلند صدا می زد و می گفت: «نگو عمو، بگو عموجان»، در حالی که خطاب کردن به لفظ «عمو» هم کافی بود، اما ایشان اصرار داشت که «عموجان» خطاب کنند. واقعاً یک «جان» گفتن در فضای خانواده می تواند کل سیستم اخلاق و احساسات خانوادگی را تغییر دهد و محبت و مهربانی را القا کند. دنیای امروز باید در خود تجدیدنظر کند و به دنبال گسترش و تعمیق عواطف انسانی در جامعه، به ویژه در خانواده ها باشد.



ما در زمان حیات حاج آقا، عکسی از ایشان در شب یلدا منتشر کردیم. مرحوم ابوی به آداب، رسوم و فرهنگ ایرانی احترام می گذاشت. به همین جهت ایشان در سفره شب یلدا حاضر می شد و دیدید که در زمان حیات شان تصویرشان از شب یلدا در فضاهای مجازی، منتشر گردید.

حتی وقتی نزدیک شب های یلدا می شد، حاج آقا تعدادی هندوانه تهیه می کرد و به برخی دوستان می داد و می فرمود: این هندوانه ها را برای شب یلدا



همیشه هر نوشته ای را ابتدا به «بسم الله الرحمن الرحیم» یا «بسمه تعالی» و خاتمه آن را با امضا و ذکر تاریخ؛ چه قمری و چه شمسی، نگارش می کردند. البته خط نوشته مرحوم والد خیلی خوب نبود، ولی همیشه از خودنویس خوب، استفاده می کرد. به محمداً آقا، فرزند همشیره می گفت: یک خودنویس خوب برای من تهیه کن. ما نیز با حاج آقا شوخی می کردیم و می گفتیم: خط شما که این همه بد است و اصلاً خوب نیست؛ باز همیشه هم به دنبال خودنویس خوب می گردی؟! با خودنویس خوب می خواهی چه بنویسی؟!

دخترم صبا تا زمانی که به مدرسه ابتدایی می رفت، پدر بزرگش هر وقت او را می دید، به او می گفت: من الان هشتاد سال دارم. بیا اسم مرا هم در مدرسه تان بنویس تا من هم به مدرسه بیایم. همیشه تکرار می کرد: چرا اسم مرا نمی نویسی؟ من خودم به مدرسه تان می آیم. من پیرمرد را ته کلاس بنشان، به آنجا می آیم و حرف معلم را گوش می دهم، البته من هم بلدم بخوانم. حالا تو می خوانی: «الف، ب، باا آب داد» ما هم خوانده ایم: «الف دوزبر او دو پیش او و دوزبر او» ما این طور می خوانیم تا به ما هم نمره ای بدهند. هر وقت این بچه را می دیدند، با او با این حالت معاشرت می کردند؛ یعنی حاج آقا در عین این که ابهت و مرجعیت خود را داشت و در بزرگوارها، حاضر به نادیده گرفتن حقوق مردم نبود و افراد، ایشان را شخصی سرسخت نسبت به حقوق مردم می دانستند، ولی وقتی به عواطف انسانی می رسید، نه تنها همانند یک انسان عادی، بلکه با عواطفی که اگر بخواهم به عواطفشان نمره بدهم، قادر نیستم، برخورد می کردند.

ما از رأفت و عطف و مهربانی مرحوم والد گفتیم، اما باید به بخش دیگر ویژگی ایشان هم اشاره کنیم که همان سرسختی حاج آقا در برابر ظلم به مردم بود؛ یعنی شاید در ابتدا بین این دو خصلت تضاد ببینیم و گمان کنیم که یک فرد مهربان نمی تواند در دفاع از

اماکن نرویم، بهتر است و رفتن ایشان به آنجا شاید در شأش نباشد، ولی ایشان می فرمود: بازدید از طاق بستان، چه اشکالی دارد؟



در اینجا مناسب است در تکمیل عریضم به نوع نگاه مرحوم والد، نسبت به مناسبت های ملی، مطلبی عرض کنم: اساساً ایشان احترام خاصی برای فرهنگ و تمدن ملت ها قایل بودند. جشن تولدها، نه تنها فرهنگ برای مردم ایران است؛ بلکه این فرهنگ ریشه در فرهنگ اسلامی و به خصوص ریشه در مذهب ما شیعیان دارد، به همین خاطر است که شیعیان، میلاد ائمه (علیهم السلام) را جشن می گیرند و آن را پاس می دارند. این همان فرموده آنان است که فرمودند: «شیعتنا خلقوا من فضل طینتنا، یفرحون لفرحنا، و یحزنون لحزننا». شاید حتی فرهنگ جشن تولد ایرانی بر خواسسته و الگو گرفته از این فرهنگ اسلامی باشد، یا بر عکس. باید به تاریخ مراجعه کرد. مرحوم والد، مرجعی بود که با مردم زندگی می کرد و مانند همه مردم هم، مصرف می کرد. نه زاهد سخت گیر بود و نه گیری به اطعمه و اشربه می داد؛ خود را از مردم جدا نمی دید؛ برای خودش یک منزلت ساختگی قایل نبود. بین او و مردم، دیوار یا حائلی وجود نداشت، به میان مردم می آمد و خاضعانه با مردم همراهی می کرد.



عزیزان و علاقه مندان به آن فقیه نواندیش بدانند که آن فقید، به اخلاق و رفتارش در تمام سطوح، باور داشت و به آن رسیده بود که نباید بدون مردم و جدا از آن ها، مرتبه ای جداگانه برای خود قایل شد و شخصیت دیگری برای خود، قرار داد. با مردم بودن؛ برای مردم بودن و همراهی و همدلی با مردم، آن هم نه تنها در فرهنگ و تمدن ملی؛ بلکه همراهی با درد و رنج مردم، همه و همه از بدنه و پیکر فقاقت ایشان، سرچشمه می گرفت.

یک مغازه قصابی در کنار منزل مرحوم ابوی بود و الآن هم هست که خود ایشان به مغازه می رفت و قیمت

اساساً نه توجهی به این مسائل داشت و نه برایش جایگاه های سیاسی و اجتماعی، اهمیت داشت. از آن زمان حدود ۴۰ سال از عمرشان گذشت و تا آخر، همین روند اخلاقی و رفتاری از ایشان، ادامه پیدا کرد. حتی زمانی که مرجعیت ایشان به اوج رسید، در عین حال، نه تنها این ویژگی ها در ایشان استمرار یافت؛ بلکه توسعه و تعمیق نیز، پیدا کرد. الگوهای اخلاقی و رفتاری حضرت آیت الله صانعی، ریشه در نهاد افکار فقهی و معرفتی ایشان داشت. مرحوم والد، هم دل در گرو فضایل و سجایای اخلاقی داشت و هم عقل را به داشته های آن برهان قرار داده بود. بنابراین، ایشان از ابتدا خود ساخته بود و سپس به روزگاران پُست ها و مقام ها، ورود پیدا کرد. لذا، نه جذب و فریفته آن مقامات گردید و نه در آن جایگاه ها ماندگار شد. تمام پُست های کلیدی را، آن هم در زمان حیات امام خمینی، رها کرد. شاید بهترین شاهد کلام این باشد که مرحوم والد بارها فرموده بودند: در زمان تصدی مناصب، یک ریال از بیت المال پول نگرفتم. همان گونه که این مناصب، یک ریال هم برای او ارزش نداشت. او هرگز اسیر دست مناصب، شهرت ها و مانند آن نبود و همه آنها را کنار گذاشت و محض در فقاقت شد و شد همان فقیه نواندیش.



در سفرهای بسیاری با مرحوم والد همراه بوده ام، اما دو سفر را به خصوص به یاد دارم که یکی سفر به شیراز و دیگری به کرمانشاه بود. کسی که در شرایط مرجعیت است، معمولاً به بازدید از آثار باستانی نمی رود. یعنی در نظر بگیرد که یک مرجع تقلید به تخت جمشید برود و مردم هم ببینند که به آنجا آمده، یا در کرمانشاه به بازدید طاق بستان برود. این دو سفر در سال های بعد از بیماری شان در این هفت - هشت سال اخیر، انجام شد. در کرمانشاه به بازدید طاق بستان رفتیم و مردم نیز می دیدند که یک مرجع تقلید به میانشان آمده و این آثار را از نزدیک می بیند. چه اشکالی دارد که یک مرجع در میان مردم باشد و با مردم ارتباط داشته باشد و مسائل و معاشرتشان را از نزدیک ببیند، و جالب است که، همان طور که آن ها رفتار می کنند، رفتار کند؛ یعنی رفتاری خارج از عرف مردم، نداشته باشد و برای خودش یک شأن جدا تصور نکند.



در آن زمان، گمان ما این بود که اگر به بازدید از این

استفاده کنید. یعنی هندوانه شب یلدای برخی دوستان و طلاب را هم تأمین می کرد و حتی بعضی اوقات به در خانه شان هم می فرستاد. خود مرحوم والد وقتی می آمد، با همه کسانی که در آن شب در کنارش حضور داشتند، بگو و بخند می کرد و آن شب نیز فال گرفته می شد و ما که اشعار دیوان حافظ را خوب مسلط نبودیم، ایشان تبسم می کرد و مثلاً می گفت: اینجا را اشتباه خواندید و تصحیح می کرد. واقعاً آن شب ها، در کنار حاج آقا بودن و آن دیوان حافظ و تفال ها برای ما ماندگار شد. ما الآن سراغ آن عکس ها نمی رویم؛ چون واقعاً هر عکسی را که نگاه می کنیم، متأثر می شویم. دختر من و دختر حاج آقا سعید، گریه می کنند و این دلتنگی ها به خاطر شدت عطف و مهر بانی ایشان با بچه ها بود.



اگر عکس های اول انقلاب حاج آقا در شورای نگهبان دوره اول را نگاه کنید، در آن عکس ها، یک بچه را می بینید که با شلوار خیلی گشاد، در کنار پدر، نشسته است. اگر این عکس را به هر کسی نشان دهید، می گوید که این بچه عکس را خراب کرده، برای چه به این جمع آمده؟! در عکس های دوره نمایندگی خبرنگار رهبری و دیگر مسؤولیت ایشان در آن زمان، من در بیشتر آن عکس ها حضور دارم. در آن موقعیت که فقیه شورای نگهبان است و یا دادستان کل کشور است؛ اما این اجازه را به خود نمی دهد که بچه را از کنار خودش طرد کند تا مثلاً ابهت خودش خدشه دار نشود. می گوید اگر سمت و پُستی دارم، ربطی به این بچه ندارم و این بچه باید آزاد باشد و بچگی اش را داشته باشد. هر کسی در آن دوران بوده و الآن مرا می بیند، به من می گوید تو در همه جا پیش حاج آقا حضور داشته ای و حاج آقا هم تو را از خودش دور نمی کرد. این نکته بسیار مهمی است. واقعاً این رفتار را از دیگرانی که در چنین مناصبی قرار دارند، نمی بینید. معمولاً زشت می دانند که بچه کوچک را به دنبال خود راه بیندازند و به این طرف و آن طرف ببرند، ولی من همه جا پیش حاج آقا بودم.



حقیقتاً مرحوم والد در این گونه مسائل بی تکلف عمل می کرد و برای خود، یک قالب خاص درست نمی کرد. ایشان خود را هرگز مرعوب فضای اطراف یا مناصب و جایگاه های سیاسی افراد نمی ساخت. مرحوم والد

گوشت را می‌پرسید و با قصاب آن، شوخی می‌کرد. این قصاب هنوز هم، زمانی که مرا می‌بیند، از حاج آقا ذکر خیر می‌کند و برای ایشان طلب مغفرت می‌کند. به‌عنوان یک نکته هم باید بگویم که ایشان به ما تأکید داشت که از کاسب‌های محل خودتان جنس، خرید کنید، حتی اگر می‌بینید که مقداری گران‌تر است، با این حال از آنان خرید کنید و با این کارتان اجازه دهید تا کاسب‌های محل، رشد کنند. واقعاً نمونه این نکته‌بینی‌ها و ظرفیت‌ها در رفتار اجتماعی، برای جامعه و مردم ما می‌تواند سرمشق و بسیار کاربردی باشد و هر کسی در محل و پیرامون زندگی خود، این‌ها را به کار ببندد و عملی کند.



در مورد عطف و مهربانی مرحوم والد با «دوستان و آشنایان»، قبل از هر چیز باید نکته‌ای را که در باره مرحوم والد نسبت به جمع خصوصیات اصداد به عرض رساندم، بگویم، و آن این است که: ایشان با وجود روحیه با صلابتی که در آرا و اندیشه و همچنین رفتارهای اجتماعی و سیاسی خود، داشتند، اما هرگز از توجه و عنایت نسبت به اطراف و پیرامون خود، غافل نبودند. نشست‌های عمومی ایشان اگر چه اغلب با مباحث علمی همراه بود، ولی با این حال، تیزبینی، فراست و دقت ایشان نسبت به افراد حاضر در آن مجالس مثال‌زدنی بود. مرحوم والد حتی حالات افراد را هم زیر نظر داشت و متوجه وضعیت آنان می‌شد؛ گرچه شاید در همان مجلس بروز نمی‌داد، اما پس از آن، در صورت صلاحدید، وضعیت آن فرد را پیگیری می‌کرد و از طریق مسؤولان مربوطه دفتر، در حد توان، گرفتاری و نیاز آنان را برطرف می‌کرد. و واقعاً هم احساس مسؤولیت می‌کرد. به‌عنوان نمونه، آقای کریمی که از اعضای دفتر بودند و در خدمت حاج آقا، مسؤولیت کتاب‌داری را بر عهده داشتند، نقل می‌کرد که: یک هفته مانده به فوت حاج آقا، در راهرو دفتر با حاج آقا مواجه شدم، در آن حال، حاج آقا نگاهی به من کرد و دید چهره من درهم است؛ پرسید: چیزی شده؟ گفتم: حاج آقا! راه منزل من تا دفتر دور و طولانی



است؛ لذا رفت و آمد برای من مشکل است. حاج آقا گفت: ان شاء الله درست می‌شود. همین را گفتم، ولی گفتار ایشان تنها در حد حرف نبود تا پی‌گیری نکنند؛

لذا پس از آن، شخص حاج آقا دنبال کرد و وقتی که به منزل رفت، زنگ زد و دستور داد تا مشکلم را حل کنند. با این که حاج آقا را می‌شناختم، ولی گمان کردم جمله «ان شاء الله درست می‌شود» چندان مؤثر نخواهد بود؛ اما تصور اشتباه بود و الحمدلله در اسرع وقت مشکلم حل شد.

مداحی هم هست که به دفتر رفت و آمد دارد، نقل می‌کرد: یک وقتی در دفتر نشسته بودم و بسیار گرفتار بودم، اما درباره آن مشکل به کسی، سخنی نگفته بودم. مشکل بسیار بزرگی برای من پیش آمده بود. دستم را روی سرم گذاشته و نشسته بودم که حاج آقا مرا دید و به من گفت: بیا اینجا. وقتی کنار ایشان نشستم، پرسید: چه شده؟ مشکلی پیش آمده که گرفته‌ای؟ در آن حال مشکلم را با ایشان مطرح کردم و ایشان کل مشکل مرا بلافاصله، پی‌گیری و حل کرد.

برای حجت الاسلام والمسلمین، آقای صادقی کاشانی، بیماری‌ای پیش آمد. حاج آقا به صورت یک رفیق، مرتب تماس می‌گرفت. صبح، زنگ می‌زد و با او صحبت می‌کرد. بعد از ظهر، تماس می‌گرفت و در جریان احوالش قرار می‌گرفت و برای او لطیفه‌ای می‌گفت تا فشار بیماری او را کاهش دهد و به او روحیه بدهد، یا می‌فرمودند که من فلان مطلب را شنیده‌ام و یا در اینترنت خوانده‌ام که این درمان برای شما خوب است؛ لذا با پزشکان مشورت کنید، اگر اجازه داد، عمل کنید تا ان شاء الله بهبودی برای شما حاصل شود. این گونه همراهی و همدلی می‌کرد. حتی روزانه، دو تا سه بار، با ایشان تماس می‌گرفت.



البته این گونه پی‌گیری‌ها در خصوص بیماری افراد مختلف، تنها منحصر به ایشان نبود؛ بلکه بسیاری از این موارد وجود دارد که ضیق مقال اجازه نقل آنها را نمی‌دهد. افراد مختلفی که برخی از آنها را خودم شاهد آن بودم و بسیاری دیگر که دیگران شاهد آن بودند و یا خود آن اشخاص بعداً برای ما نقل کردند. مرحوم والد همان طور که به سلامتی جسمی افراد و طلاب و فضلا، اهمیت می‌دادند، نسبت به بیماری آنها نیز حساس بودند و اگر خبری از بیماری فردی یا حتی از خانواده یا فرزندانشان به او می‌رسید، احساسات و عواطف ایشان جریحه‌دار می‌شد و در حد توانش با آنان همراهی و همدلی می‌کردند. در بسیاری موارد اگر نیاز به معرفی پزشک یا بیمارستان و امثال اینها بود با جدیت و دلسوزی تمام اقدام می‌کردند و به دنبال آن پی‌گیری می‌شدند.

بعضی اوقات از منزل یا در مسافرت، با افراد عادی دفتر تماس می‌گرفت و احوالشان را می‌پرسید و حتی با آنان هم صحبت می‌شد و برای رفع خستگی آنها، شوخی می‌کرد؛ یعنی آنها احساس نمی‌کردند که

ایشان فردی بالاتر از او و یا آقایی دست‌نیافتنی است. با خود روحانیون و طلبه‌هایی که به دفتر رفت و آمد داشتند، چنین رفتاری داشت و آنها گمان نمی‌کردند این فرد، خود را از آنها جدا کرده است.

احساس ایشان به طلبه‌ها مانند یک پدر نسبت به فرزندش بود، خیلی خود را نسبت به آنان مسؤول می‌دانست. این حالات ایشان خاص بود. چه در کی یا چه معنایی از این احساس و مسؤولیت، در وجود ایشان بود، نمی‌دانم، ولی بسیار قشنگ و زیبا بود؛ گرچه شاید بعضی اوقات، حالت ایشان برای دیگرانی که خیلی شناختی از ایشان نداشتند، ملموس نبوده باشد، ولی کسانی که با ایشان و در خدمت ایشان بودند، خوب این حالات را از ایشان سراغ دارند.

در سال‌هایی که درس فقه حاج آقا دو ساعت به مغرب، در مدرسه فیضیه برگزار می‌شد و درس تمام می‌شد، از فیضه به دفتر می‌آمدند و ایشان می‌نشستند تا اذان مغرب و نماز هم به امامت ایشان برگزار می‌شد، البته پس از نماز مغرب هم، جلوس داشتند. در بسیاری اوقات بعد از نماز هم، خدمت حاج آقا می‌نشستیم و البته آن زمان‌ها تعداد افراد و طلبه‌هایی که به دفتر می‌آمدند، کم بود، چون اوائل مرجعیت ایشان بود. در برهه‌ای حدود ۲۵ سال پیش، روغن نباتی، گران شد؛ یعنی هم کم‌یاب و هم قیمت آن چند برابر شده بود. یکی از طلبه‌ها، یک قوطی حلبی روغن نباتی خریده بود و آن را در گوشه‌ای قرار داده بود، حاج آقا آن را در آن گوشه دفتر دید و پرسید: این روغن از کیست؟ آن طلبه هم پاسخ داد: من این را خریده‌ام اما یافت نمی‌شد؛ لذا با گرفتاری و قیمت بالا خریده‌ایم. خدا می‌داند که ایشان خیلی با احساس فرمود: چرا به من نگفتی؟ این در حالی بود که آن طلبه، سابقه چندانی در درس و خدمت حاج آقا نداشت، اما ایشان در خودش احساس مسؤولیت می‌کرد که چرا باید این طلبه‌ها که در مضیقه مالی هستند، این چنین گرفتاری‌ها را تحمل کنند.

این خاطره را هم، از قول یکی از شاگردان قبل از انقلاب ایشان بگویم که می‌گفت: آیت‌الله صانعی در دوره طاغوت و قبل از انقلاب، به من شهریه می‌داد و می‌گفت به برخی طلبه‌های دیگر هم شهریه می‌داد و تنها من نبودم. اصلاً عجیب بود برایم که مرحوم ابوی، آن هم قبل از انقلاب، با آن شرائط مالی، ماهانه به افرادی، مدام شهریه بدهد. بدون شک مخاطبان محترم هم، نمی‌دانند، اما می‌پرسند که وضع مالی آیت‌الله صانعی در قبل از انقلاب، در چه سطحی بود؟! ایشان در آن زمان، یک مدرس برجسته بود ولی مرجع تقلید نبود تا وجوه مالی در اختیارش باشد، لذا قاعدتاً شرائط مالی اش عادی بود، اما با این حال، چنین عنایتی به طلبه‌ها داشت.

یکی از دوستانم که نامش را ذکر نمی‌کنم، می‌گفت: قبل از انقلاب، خدمت حاج آقا رفتم و گفتم: در حال ساخت منزل هستم و هزینه تأمین آجر آن را ندارم. وقتی که ایشان حرف‌های مرا شنید، ترتیبی اتخاذ کرد که کل آجر منزل مرا خرید و آورد و گفت منزلت را بساز و با خانواده‌ات در آن خوب و خوش زندگی



کنید. یعنی سخاوتشان این چنین بود. البته سخن گفتن در مورد سخاوت ایشان جلسه جداگانه‌ای می‌طلبید. یکی از دوستان نقل می‌کردند که اگر حاج آقا صبح روزی، مثلاً بیست میلیون تومان پول در اختیار داشته باشد، یک ساعت بعد، دیگر چیزی از آن وجود ندارد. مسؤول امور مالی دفتر می‌گفت: اگر صبح، پولی به دست حاج آقا می‌رسید، شروع به حواله دادن آن پول به افراد می‌کرد و ظهر که می‌رسید، مثلاً می‌گفت سه تومان هم به فلانی بده. می‌گفتیم: حاج آقا، اگر بخواهیم تراز بگذاریم، از آنچه امروز به دستتان رسیده، مثلاً پنج میلیون هم اضافه، هزینه و حواله شده و چیزی نمانده که می‌فرمایید به فلانی هم حواله بدهید. ایشان می‌گفت پول در دست حاج آقا نمی‌ماند. این یک واقعیتی است که بسیاری از دوستان هم، نسبت به این موضوع اطلاع دارند.

در مورد مهربانی، عطوفت و صمیمیت مرحوم والد با «افراد شاغل در دفتر»، کافی است که شما به نیروهای دفتر؛ اعم از اداری و خدماتی، مراجعه فرمایید. ایشان با این افراد واقعاً مانند یک پدر و دوست، رفتار می‌کرد؛ معمولاً هر نفر از آن‌ها با حاج آقا روبرو می‌شدند یا در مسیر رفت و آمد ایشان قرار می‌گرفتند، حاج آقا با آنان شوخی و مطایبه‌ای می‌کرد و آن‌ها احساس نمی‌کردند که در یک فضای اداری صرف و سخت و یا با یک مرجع تقلید، روبرو هستند؛ لذا خیلی راحت و بدون تکلف افراد دفتر و حتی افرادی که از بیرون و خارج از دفتر برای نماز یا مراسم‌های روضه و امثال این امور به دفتر می‌آمدند، مورد لطف حاج آقا قرار می‌گرفتند. به ویژه اگر حاج آقا آن افراد را از قبل می‌شناخت، با صمیمیت جویای احوالشان و حتی اطرافیانشان می‌شدند.

برای نمونه: (۱) یکی از خادم‌های دفتر، پیرمردی بود که مرحوم والد یکی از سال‌ها او را همراه خود به مشهد برد. این پیرمرد در مشهد، مسموم شد و شرایط سخت و وضعیت خرابی پیدا کرده بود، مرحوم والد برای این که این پیرمرد از وضعیتش خجالت نکشد، با دست‌های خودش، لباس‌های این پیرمرد را شست، نظیف کرد و نگذاشت تا او پیش دیگران خجالت بکشد؛ یعنی حتی اجازه نداد دیگران به او نزدیک شوند تا احساس حقارتی بکنند. مرحوم والد این طور ظرافت‌ها و توجهاتی داشت. برای این که آبروی یک نفر، آن هم در رده خدمت کار، حفظ شود و در بین دیگران خجل نشود، خودش را در مشقت و سختی قرار می‌دهد تا او آسیب روحی و روانی نبیند. بسیاری هستند که در صورت بروز این گونه حوادث، دیگران را برای انجام این کارها قرار می‌دهند. از این دست رفتارها از سوی مرحوم والد بسیار دیده شده که در اینجا بیش از این مجال نیست.

(۲) یکی از دوستان تعریف می‌کرد که در یکی از سفرهای حج، همراه حاج آقا و در اتاق ایشان بودم. خیلی دوست داشتم بعضی کارهای حاج آقا را انجام دهم، از جمله شستشوی لباس‌های ایشان؛ ولی حاج آقا هرگز اجازه نداد لباس‌هایش را دست بزنم و همیشه کارهای شخصی خود را خودش انجام می‌داد؛ در حالی که ایشان پیرمرد بود و ما افتخار

می‌کردیم که پیراهن ایشان را بشوییم و پهن کنیم، اما ایشان راضی به این کار نمی‌شد؛ بلکه خودش می‌شست و به من می‌گفت: بیایید با هم برویم و لباس‌ها را پهن کنیم. ایشان می‌گفت: ما با هم به پشت‌بام هتل مکه می‌رفتیم و لباس‌ها را پهن می‌کردیم، و در این مدت حتی یک بار اجازه نداد این کار را ما انجام دهیم.

نمونه این رفتارها بخش اندکی از سرمایه‌های اخلاقی و سجایای رفتاری مرحوم والد بود. ایشان هرگز دوست نداشت باری برای کسی باشد یا تکلفی برای دیگران ایجاد کند. سختی‌ها را قبل از دیگران، بر خودش روا می‌داشت تا کسی آزار و آسیب نبیند؛ یعنی آزرده‌گی دیگران او را رنج می‌داد و ایشان را آزرده خاطر می‌کرد. ما بارها شاهد بودیم و دیدیم که ایشان چه حرص و جوشی برای حل زندگی و معیشت دیگران می‌زد، در برخی مواقع خود را بسیار به زحمت می‌انداخت. احساسات ایشان برای گرفتاری و معیشت مردم، جریحه‌دار می‌شد. حاج آقا نمی‌توانست رنج مردم را ببیند.

یکی از کارهای مهم مرحوم والد، کمک‌های مالی پنهانی به افراد مختلف بود. پنهانی از این جهت که باید شخصیت، آبرو و جایگاه اجتماعی آنان حفظ شود. این دست کمک‌ها منحصر به دوستان و آشنایان نبود؛ بلکه برخی اشخاص یا شخصیت‌هایی که مرحوم والد به طرق مختلف از وضعیت زندگی آنها مطلع می‌شدند، در حد شأن و جایگاه آنان، به آن افراد کمک می‌کردند. به ویژه کسانی که روزگاری در بین جامعه مطرح بودند و آبرویی داشتند و امروز نیاز مالی داشتند یا از مناصب نهادی و اداری معزول یا مطرود شده‌اند، عنایت می‌کردند. خانواده‌هایی بودند که همیشه در ب خانه حاج آقا به‌روی آنان، باز بود. اینها کسانی بودند که گرفتاری‌هایی برای سرپرستان آنها پیش آمده بود و پایگاهی نداشتند و لذا مرحوم والد دست‌شان را می‌گرفت تا آلامی بر صدمات روحی و روانی آنان باشد.

بعضی از این افراد و خانواده‌ها کسانی بودند که اگر سر ظهر نیز می‌آمدند و در می‌زدند و حاج آقا هم برای استراحت رفته بودند، ولی در عین حال لباس می‌پوشیدند و به دفتر می‌رفتند و آنان را با روی باز می‌پذیرفتند و وقتی به ایشان می‌گفتیم این افراد، بدون اطلاع قبلی آمده‌اند، می‌گفتند: این‌ها جز اینجا، چه جای دیگری دارند؟ می‌گفت: همین که به اینجا می‌آیند و با من به عنوان یک روحانی، صحبت می‌کنند و خود را تخلیه می‌کنند، باز هم غنیمت است. اگر از تک‌تک آن افراد، سؤال کنید، یک نفر از آنان نمی‌تواند بگوید که به درب خانه آیت‌الله صانعی رفتیم، ولی درب خانه به روی ما باز نشد. مرحوم والد می‌گفت: ما هر چه داریم، از این مردم داریم و ما جدا از مردم نیستیم. نگاهش به جایگاه مردم در تمام عرصه‌ها، محوریت دادن به نقش و نظر مردم بوده است.

این دیدگاه مرحوم والد نسبت به مردم، در تمام نقاط فکری و عملی ایشان تأثیر عمیق گذاشته بود. مثلاً ایشان در مراسم‌های مذهبی مختلفی که در دفتر برگزار می‌گردید، به احترام مردم و جمعیتی که حضور داشتند، هم از نظر مدت زمان برگزاری مراسم و روضه‌ها، مردم و حاضرین را خسته نمی‌کردند و هم رعایت تمامی اصناف و حالات حاضرین را مد نظر داشتند. همیشه تلاش برنامه‌ریزان مراسمات دفتر، به گونه‌ای بود که باید نظر ایشان در مورد احترام به حاضرین تأمین می‌گشت. نسبت به پذیرایی میهمانان در جلسات عزاداری یا اعیاد دفتر، عنایت خاصی داشتند. راضی نمی‌شدند از غذاهای بی کیفیت و کم کیفیت به مردم داده شود، بلکه غذاهای مناسب و در شأن مردم جلسه، ترتیب می‌دادند. این فکر و روش تا پایان عمر ایشان ادامه یافت. حتی سفارش مرحوم والد در آخر عمرشان در همان ایام بستری بودن در بیمارستان که از برگزاری مراسم تشییع و مجالس ختم خود، در ایام اپیدیمی کرونا، نهی کردند تا مردم از آسیب کرونا در امان باشند.

معرفی تازه‌های نشر مرکز تدوین و نشر آثار آیت‌الله العظمی صانعی (ره)



حجت‌الاسلام والمسلمین علی اکبر بیگی

یاد و خاطره فقیه‌ی را گرامی می‌داریم که همواره، فقه و فقه‌ت استادش امام خمینی را می‌ستود و در استمرار، تعمیق و توسعه آن مکتب، تلاش بسیار می‌نمود. گرچه او فقیه‌ی بود که عرصه فقه، جولانگاه عرضه نواندیشی و نوآوری‌هایش بود، لیکن اندیشه بنیادین او، تنها در فقه و فقه‌ت، منحصر نبود. او به سراغ هر معارفی رفت، سعی بلیغ در رساندن کُنه معنای ذات آن مفاهیم با عیار کارآمدی برای آحاد مردم و جامعه بشری داشت. در معارف فردی و جمعی، جامعه و سیاست، فرهنگ و آداب، تربیت و آموزش و تفسیر نگاه متفاوت داشت. او چه در آثار و محضرهای علمی و چه در نشست‌های جمعی و جانبی، سرنخ‌هایی از مبانی فکری خود را بیان نمود که هر کدام از آنها شایسته مطالعه و در خور تعمق و تدبیر هستند. این همان راهی است که توجه و عنایت فرزند بزرگوارش متوجه آن است و لذا در جمع، تصحیح، تدوین و گسترش آن آثار و اندیشه‌ها، کمر همت بست تا چراغ این تفکر با انتشار آن به علاقمندان، روشن بماند و جامعه از آنها بهره‌مند گردند.

به همین جهت، مرکز تدوین و نشر آثار آیت‌الله العظمی صانعی در زمان حیات معظم له تأسیس گردید. فعالیت جدی و عملی این مرکز با پیگیری، تدوین و تنظیم آثار به جای مانده آغاز و با تمرکز بر تکمیل آثار ناتمام، به کار خود ادامه داد. آثاری چون تقریرات درس‌های اصول امام خمینی (سلام الله علیه)؛ «یاد ایام» یا همان خاطرات زندگی سیاسی-اجتماعی حضرت آیت‌الله صانعی و کتاب «فوائد و لطائف» که حاوی مطالب و

موضوعات متنوع و گوناگون از جلسات درس معظم له در طول دوره‌های مختلف است.

وسيلة الوصول إلى علم الأصول

در این میان، تقریرات اصول به جهت جایگاه ویژه آن، در اولویت فعالیت‌های این مرکز قرار گرفت و پس از تحقیق و تصحیح، به شکل وزین، در چهار جلد و با عنوان: «وسيلة الوصول إلى علم الأصول»، چاپ و هم‌اکنون در مجموعه تازه‌های آثار مرکز تدوین و نشر، قرار گرفته است.

این کتاب دوره کامل تقریرات اصول است که مقرر، آن را از سن هیجده سالگی تا بیست و پنج سالگی، تقریر نموده است. ایشان در مقدمه به دو ویژگی تقریراتش اشاره می‌کند:

اول: مقرر درباره روش نگارش جلسات این درس، می‌نویسد: «فهذه نبذة من المطالب الأصولية مما استفدت مهماتها و رؤسها من مجلس درس أستاذنا العلامة...». محورهای مهم و رؤس مطالب یادداشت و سپس در فرصت‌های جداگانه، با تعمق و تأمل بیشتر نوشته می‌شد. بنا به نقل استاد معظم، پاره‌ای شب‌ها، تقریر برخی جلسات درس، به چند باره مکرر می‌شد تا دست آخر دقیق‌ترین و کامل‌ترین آن در دفتر اصلی، ثبت گردد.

دوم: مقرر علاوه بر تقریر درس استاد، نظرات و ملاحظات خود را نیز در ذیل نظرات استاد یادداشت کرده و در مقدمه بدان اشاره می‌کند که: «يكون بعض جزئياتها مما وصل إليه فكري الفاصر». این حواشی و تأملات مقرر، بیش از ششصد مورد است که از یک سطر تا یک صفحه و بیشتر را شامل می‌شود. حکایت

این حجم از حواشی و تعلیقات، نشان از دقت، جدیت و علمیت این شاگرد محقق و مدقق است.

فهرست کلی چهار جلد یاد شده بدین قرار است:

جلد اول از «موضوع علم» آغاز و تا بحث «فور و تراخی» از مباحث مبحث اوامر را شامل می‌شود.

جلد دوم از بحث «مقدمه واجب» شروع و تا پایان مباحث «مطلق و مقید» ادامه دارد و با پایان این جلد، بخش الفاظ هم به پایان می‌رسد.

جلد سوم از اول مبحث «أمارات معتبره» تا مباحث «اقل و اکثر ارتباطی» را در بر می‌گیرد.

جلد چهارم از اول مبحث «استصحاب» آغاز گردیده و با مباحث «اجتهاد و تقلید» پایان می‌پذیرد.

یکی از حواشی خواندنی و تاریخی حضرت آیت‌الله صانعی در این تقریرات که حاوی نکات جالب و گویای اندیشه سیاسی ایشان در همراهی با نهضت امام خمینی، آن هم از ابتدای آغاز این نهضت است، حاشیه ایشان در ذیل بحث اصولی «اقل و اکثر ارتباطی» است.

ایشان در این حاشیه به اشکال و ابهامی که برایش نسبت به کلام حضرت امام در رابطه با موضوع درس پیش آمده، اشاره می‌کند که: «لم يظهر لي وجه الفرق بين ما أجابه السيد الأستاذ وبين ما أجابه ذلك البعض، إلا بالإجمال والتفصيل. والظاهر من الأستاذ الفرق، بل كان الظاهر منه عدم التمامية»، سپس اظهار می‌دارد: «وليس لنا طريق الآن للسؤال عنه»؛ هم اکنون به استاد دسترسی ندارم تا اشکال را با ایشان مطرح کنم. در ادامه، این شاگرد دلباخته می‌نویسد:

«فقد أخرج الحاکم الجبّار من إيران وبعده عن



قاب اول: مروری کوتاه بر زندگی فقیه نواندیش؛
قاب دوم: سلوک علمی و عملی فقیه نواندیش
(سخنرانی‌ها)؛
قاب سوم: مقالات و یادداشت‌ها؛
قاب چهارم: سلوک مرجعیت (گفت‌وگوها)؛
قاب پنجم: کتابشناسی آثار.

فوائد و لطائف

«فوائد و لطائف» عنوان چهارمین تازه‌های کتاب مرکز تدوین و نشر است که در چهار جلد جمع‌آوری و از جلسات درس معظم‌له در طول سال‌هایی که از طریق کاست‌ها و نوارهای ویدئویی ضبط شده‌اند، استخراج شده و با موضوعاتی چون: علوم و تفسیر قرآن، تفسیر و تبیین احادیث، پیامبران الهی و پیامبر اسلام، اهل بیت، کلام، رجال و حدیث‌شناسی، فقه و اصول فقه، اخلاق، اجتماعیات، عبادات، معارفی از دین، ایران و انقلاب ۵۷، شخصیت‌ها، امام خمینی، حوزه و دانشگاه، سرگذشت‌ها و خاطرات، حکایات و مطایبات را شامل می‌شود.

کتاب چالش‌های حقوق زنان در فقه

کتاب «چالش‌های حقوق زنان در فقه» عنوان پنجمین و آخرین تازه‌های کتاب مرکز تدوین و نشر است. این کتاب در ۲ جلد قطور تدوین شده که در واقع؛ مجموعه مقالات، سخنرانی‌ها و گفت‌وگوهای دومین نشست از سلسله نشست‌های فقه‌پژوهی مؤسسه فقه‌الثقلین بوده و جهت رونمایی در معرض دید علماء و اساتید گرامی قرار گرفته است.

در بخش احیاء التراث هم، مؤسسه فقه‌الثقلین با بهره‌گیری از تجربیات خود در این مرکز، دو عنوان کتاب را تحقیق و تصحیح نموده است:

۱. مصابیح الأحكام، تألیف علامه محقق محمد مهدی طباطبائی معروف به علامه بحر العلوم (ره) در ۴ جلد (۵، ۶، ۷ و ۸)، با تحقیق و تصحیح جناب حجت الاسلام والمسلمین فخرالدین صانعی، که جلد‌های یک تا چهارم آن در گذشته توسط مؤسسه فقه‌الثقلین چاپ و در اختیار علاقمندان و پژوهشگران قرار گرفته است.

۲. ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد در ۳ جلد؛ تألیف علامه محقق ملا محمد باقر سبزواری (ره) که این سه جلد تنها شامل کتاب الطهاره ذخیره می‌باشد. تحقیق و تصحیح بقیه مجلدات ادامه دارد.

یادمان فقیه نواندیش جلد ۱

جلد اول این کتاب به بخشی از بازتاب‌های رحلت حضرت آیت‌الله اختصاص یافته است. این مجموعه در سه دفتر تدوین شده است: دفتر اول: تسلیت‌ها که این دفتر خود به چهار بخش تقسیم شده است:

بخش اول: مراجع عظام تقلید، علماء و بیوت؛

بخش دوم: مقامات کشوری و لشکری؛

بخش سوم: شخصیت‌های علمی، فرهنگی و سیاسی؛

بخش چهارم: احزاب، تشکلات و نهادهای مدنی؛

دفتر دوم: گفت‌وگوها، یادداشت‌ها و مقالات؛

دفتر سوم هم به دلنوشته‌ها و اشعاری است که اشخاص مختلف در رثای آن فقید، سروده‌اند.

در این مجموعه، گویندگان و نویسندگان از طبقات، اقشار و گروه‌های مختلف هستند. هر یک از آنان از زوایای خاص به شخصیت و خدمات این فقیه وارسته اشاره نموده و دیدگاه خویش را در توصیف آن فقید، ابراز نموده‌اند.

یادمان فقیه نواندیش جلد ۲

این کتاب شامل مطالب و محتوایی است که در ایام اولین سالگرد ارتحال حضرت آیت‌الله صانعی (قدس سره) از سوی برخی علماء، فضلا و اساتید حوزه و دانشگاه در قالب مقاله، سخنرانی و گفت‌وگو مطرح شده است. محتوای علمی و غنی این نوشته‌ها و جلسات و همچنین درخواست علاقه‌مندان به آن فقید رحیل نسبت به دسترس قرار گرفتن آنها، مرکز تدوین و نشر آثار آیت‌الله العظمی صانعی (قدس سره) را بر آن داشت تا ضمن تنظیم و تصحیح آنها، به انتشار آن اقدام نموده تا مخاطبان گرامی از برخی زوایای علمی و فقهی و همچنین سجایای اخلاقی معظم‌له آگاهی یابند. ذکر این نکته هم لازم است که: در یکی از بخش‌های این مجموعه که با عنوان: «قاب دوم: سلوک علمی و عملی فقیه نواندیش (سخنرانی‌ها)» آمده است، مربوط به ایام حیات مرجع نواندیش است که در بهمن سال ۱۳۹۷ طی برنامه‌ای با عنوان: «سلوک مرجعیت» به صورت گفت‌وگو، توسط خیرگزاری «شفقنا» انجام شده است. این مجلد هم در پنج قاب و با عناوین ذیل تدوین شده است:

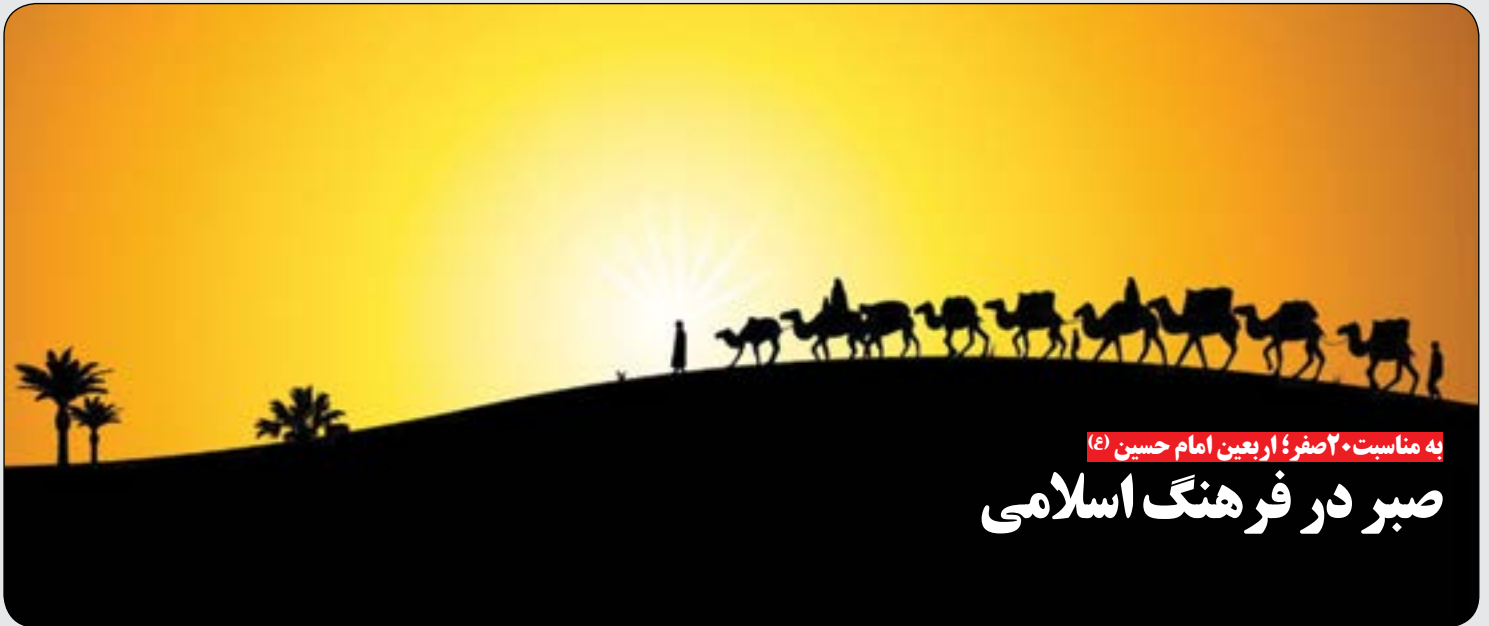
الحوزة العلیمة و جعل الشعب حباری؛ و نرجو من الله صحته و عودته و اضمحلال هذه الحكومة، لعل المسلمین يتخلصون من براثن الاستعمار». این بحث، جزء آخرین مباحث تدریس خارج اصول امام خمینی در حوزه علمیه قم بوده است. آیت‌الله صانعی در این حاشیه علاوه بر ابراز ارادت و عشق خود به امام خمینی و آرزوی سلامتی و دیدار مجدد استادش؛ از سویی به وجود یک بلیه در جامعه سیاسی کشور ایران؛ یعنی سلطه استبداد، اشاره می‌کند و از سویی دیگر به استعمار خارجی اشاره دارد و رهایی ملت ایران و تمام مسلمین جهان را با فروپاشی هر دو بلا؛ هم حکومت جبار ایران و هم دام‌های استعمارگران، از خداوند متعال آرزوی کند.

یاد ایام

این کتاب نیز از کتاب‌هایی است که در این مرکز تدوین و آماده چاپ شده است. یاد ایام، گفتگویی است پیرامون تاریخ زندگی سیاسی - اجتماعی و حیات علمی آیت‌الله العظمی صانعی (قدس سره) که به همت مؤسسه فقه‌الثقلین طی جلسات متعدد با معظم‌له، انجام شده است. ارزش و اهمیت کتاب از آنجایی بیشتر می‌شود که شخصیتی تأثیرگذار، راوی مطالب و محتوای آن باشد.

آشنایی حضرت آیت‌الله صانعی با تشکلات و جریان‌های سیاسی و اجتماعی ایران در دهه سی و چهل و حضور ایشان در رویدادهایی همچون قیام سی تیر ۱۳۳۰ در اصفهان، نهضت پانزده خرداد ۴۲ در قم، سابقه حضور مستمر چندین ساله در مکتب فقهی امام خمینی (سلام الله علیه)، سوابق مبارزاتی معظم‌له از زمان شکل‌گیری قیام پانزده خرداد تا انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و پذیرش برخی سمت‌ها و مسئولیت‌های کلیدی در کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این کتاب را خواندنی و ماندگار کرده است. خاطراتی که می‌تواند بستر مناسبی را برای تحقیق و پژوهش علاقه‌مندان و پژوهندگان تاریخ معاصر ایران، فراهم نماید.

این کتاب به پنج بخش: (۱) خانه و خانواده؛ (۲) دوران تحصیل؛ (۳) بررسی ابعاد علمی، سیاسی و مبارزاتی امام خمینی؛ (۴) تبلیغ و فعالیت‌های فرهنگی و مبارزات سیاسی؛ (۵) مسئولیت‌ها و خاطرات پس از انقلاب، تهیه و تنظیم شده است.



به مناسبت ۲۰ صفر؛ اربعین امام حسین (ع)

صبر در فرهنگ اسلامی

علی قنبریان

پژوهشگر پسادکتری فلسفه اخلاق دانشگاه تهران

مقدمه

عام‌ترین و مهم‌ترین صفت انسانی بازدارنده، «صبر» است. افراد صبور، در نزد خداوند متعال و در بین افراد جامعه، عزیزتر از بقیه افراد بوده و در زندگی موفق‌تر می‌باشند. بر طبق بیانات معصومین (علیهم‌السلام) صبر نوعی گشایش و برکت را در زندگی وارد می‌کند. فضیلت صبر و گره خوردن آن به خوشبختی فردی و اجتماعی انسان‌ها آن قدر اهمیت دارد که در ادیان، مکاتب فکری، و علمی چون روان‌شناسی و جامعه‌شناسی از آن بحث شده است. در قرآن که آخرین کتاب آسمانی است، مشتقات مختلف واژه «صبر»، در ۹۳ آیه از قرآن ذکر شده است. از نمونه‌های بارز و درخشان فضیلت صبر، عملکرد ستودنی و شایسته اسرای کربلا به‌ویژه حضرت زینب (س) است. از روز شهادت امام حسین (ع) و یارانش تا اربعین حسینی، مصیبت‌ها، ناراحتی‌ها، و بی‌حرمتی‌های بسیاری به خاندان اهل بیت (علیهم‌السلام) وارد شد ولی آن‌ها هیچ‌گاه صبر خویش را از دست نداده و جزع و فرغ و بی‌تابی نکردند.

در این نوشتار از طریق کتابخانه‌ای، گردآوری اطلاعات مربوط به «صبر» انجام شده و به شیوه توصیفی تحلیلی پردازش صورت گرفته است. تمامی ارجاعات منبعی و سندی به‌گونه‌ی درون‌متنی (شیوه استناد انجمن روانشناسی آمریکا «ای پی ای») است.

۱. چستی صبر

علمای اخلاق مانند امام خمینی و احمد نراقی در کتاب‌های خودشان مانند «چهل حدیث» و «معراج السعاده»، درباره آن قلم‌فرسایی کرده‌اند. امام خمینی درباره صبر گوید:

بلکه صبر بلیات را بر انسان آسان می‌کند و مشکلات را سهل می‌نماید و عزم و اراده را قوت می‌دهد و مملکت روح را مستقل می‌نماید. و جزع و بی‌تابی علاوه بر عاری که خود دارد و کاشف از ضعف نفس است، انسان را بی‌ثبات و اراده را ضعیف و عقل را سست می‌کند (سید روح الله خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۲۶۱-۲۶۳).

در ذیل، از کتاب فنی و کلاسیک «معراج السعاده» مطالبی را درباره صبر می‌آوریم:

صَدِّ صَفْتِ «جَزَع»، «صَبْر» است. و آن عبارت است از: ثبات نفس و اطمینان آن، و مضطرب نگشتن آن در بلا و مصائب، و مقاومت کردن با حوادث و شداید، به نحوی که: سینه او تنگ نشود و خاطر او پریشان نگردد. و گشادگی و طمأنینه که پیش از حدوث آن واقعه است زوال نپذیرد. پس زبان خود را از شکایت نگاهدارد و اعضای خود را از حرکات ناهنجار محافظت کند. و این صبر در شداید است که ضد آن جزع است. و از برای صبر، اقسام دیگر نیز هست؛ مثل: صبر در معارک و جنگ‌ها که از افراد شجاعت است. و صبر در حال غضب، که حلم است. و صبر در مشقت طاعت و عبادت و صبر بر مقتضیات شهوت و صبر بر زهد در دنیا، و غیر این‌ها. و از این ظاهر می‌گردد که: اکثر اخلاق، داخل صبر است. و از این جهت بود که: چون از حضرت رسول (ص) از ایمان سؤال کردند، فرمود که: «آن صبر است» (محمد محسن فیض کاشانی، المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۷، ص ۱۰۷؛ ابوحامد غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۵۴).

و مطلق صبر، عبارت است از: مقاومت کردن نفس با هوا و هوس خود و ثبات قوه عاقله، که باعث دین است در مقابل قوه شهویه، که باعث هوا و هوس است، زیرا پیوسته میان این دو جنگ و نزاع قائم، و حرب و جدال واقع است. و دل آدمی میدان محاربه آنها است. و مدد باعث دین، از ملائکه است که لشکر الهی هستند و مدد باعث هوا و هوس، از شیاطین است. پس اگر قوه عاقله ثبات قدم ورزید تا به امداد ملائکه بر قوه شهویه غالب گشت و بر این حال باقی ماند، غلبه با لشکر خداست، و صاحب آن داخل در زمره صابرين است. و اگر قوه عاقله مقهور شد و باعث هوا و هوس به امداد شیاطین غلبه نمودند، صاحب آن به سپاه شیاطین ملحق می‌گردد. پس اگر غلبه از طرف عقل باشد و چنان مستقل باشد که بالکل لشکر شیطان را مخدول گرداند که دیگر از برای ایشان قوه نزاع نماند در این وقت نفس در مقام اطمینان مستقر می‌شود. و از پس پرده‌های جمال مطلق به خطاب مستطاب: {يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اذْجَعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً

مَرْضِيَّةً} (فجر: ۲۷/۸۹-۲۸) سرفراز می‌گردد. و اگر غلبه با حزب شیطان باشد و چنان لشکر الهی را مغلوب سازند که دیگر قوه مقاومت از برای او نماند و از برای ایشان در جد و اجتهاد مایوسی حاصل گردد، در این هنگام نفس شریفه قدسی را که سر الهی و امانت‌خدایی است به لشکر شیطان تسلیم می‌کند، مانند کسی که عزیزترین فرزندان خود را که به جمیع کمالات آراسته باشد به دست خود تسلیم دشمنان کافر نماید تا او را در مقابل او مانند گوسفند ذبح کنند و در حضور او به آتش بسوزانند؛ بلکه به چندین مراتب، حال او از چنین شخصی بدتر خواهد بود. و اگر هیچ طرف، غالب نگردد بلکه نزاع میان ایشان قائم باشد، گاهی غلبه از این طرف باشد و زمانی از آن طرف، چنین نفسی هنوز در مقام مجاهده است و باید امیدوار به لطف پروردگار باشد؛ چنان که خدای تعالی می‌فرماید: {خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ} (توبه: ۱۰۲/۹) یعنی: اعمال نیک و بد را به هم سرشته‌اند و شاید خدا ایشان را به سوی خود بازگرداند» (احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۸۱۴-۸۱۵).

۲. صبر حضرت زینب (س)

از نمونه‌های درخشان و قابل ذکر صبر، صبوری و پایداری حضرت زینب (س) در مصیبت‌هایی است که در طول زندگی با آن‌ها مواجه شد. بعد از رحلت پدر بزرگ (پیامبر (ص))، مادر (حضرت زهرا (س))، پدر (امام علی (ع))، برادر (امام حسن (ع))، نوبت به از دست دادن و شهادت برادر دیگر (امام حسین (ع)) و دیگر عزیزان خاندانش شد و بعد از آن ناراحتی‌ها و مصیبت‌های روح‌گداز و طاقت‌فرسایی که بعد از واقعه عاشورا از مسیر کربلا تا کوفه و از آنجا تا شام، برایش رخ داد، فرمود:

«ما رأيت الا جمیلا» غیر از زیبایی چیزی ندیدم. (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶). برای همین است که از ایشان به ام‌المصائب (ترجمه تحت‌اللفظی: مادر مصیبت‌ها) نام می‌برند. در زیارت‌نامه حضرت زینب (س) چنین آمده است: «السلام عليك يا أم المصائب يا زینب بنت علي ورحمة الله وبركاته». نویسنده کتاب «اعیان الشیعة» گوید،

حضرت زینب(س) برای مصیبت‌هایی که داشت، سزاوار لقب ام‌المصائب است.

۳. فلسفه بلاها و مصیبت‌ها

متأسفانه امروزه در اجتماعات و در کوچه و بازار دیده و شنیده می‌شود که مردم به خاطر مشکلات بسیار کوچک به خدا و پیامبر و دین اعتراض می‌کنند و حاضر به تحمل کوچک‌ترین سختی‌ها در زندگی نمی‌باشند. بلاها و مصائبی که آن‌را شاید، ظلم خداوند در زندگی مان می‌دانستیم، بالعکس خدای مهربان آن‌ها را قرار داده تا به ما برکات و مقامات اخروی عطا نماید یا این بلاها، امراض، و مصائب که در زندگی همه انسان‌ها وجود دارد، بنا بر فرموده ائمه (علیهم‌السلام) کفاره گناهان قرار داده است تا از مصائب و بلاهای جهان دیگر در امان باشیم و ما با فهم این مطلب می‌توانیم خیلی شایسته‌وپسندیده در مقابل مصائب، صبر زیبا داشته باشیم و خداوند بزرگ را به خاطر مصائبی که ما را دچار آن می‌کند، شاکر باشیم.

به دیگر بیان، بلاهایی که در دنیا برای برخی است، منافات با رافت و عدالت خداوند متعال ندارد و با وجود این بلاهای طبیعی و غیرطبیعی خداوند متعال متصف به ظلم نمی‌شود؛ چنان‌که در قرآن هم آمده است که: «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ» (آل عمران: ۱۸۲/۳؛ انفال: ۵۱/۸؛ حج: ۱۰/۲۲) بلکه مصیبت‌ها علل و اسبابی دارند که تحت عنوان «فلسفه مصیبت‌ها» در برخی از کتاب‌های کلامی ذکر شده است. یکی از این علل، عملکرد ناروا و ناپسند خود انسان‌هاست: «ذَلِكِ بِمَا قَدَّمْتَ آيِدِيكَم» (آل عمران: ۱۸۲/۳؛ انفال: ۵۱/۸).

چه گرم است بازار مکافات عمل

دیده گر بینا بود هر روز روز محشر است
فلسفه دیگر مصیبت‌ها، دادن پاداش به صبرکننده و ارتقاء در جانش است. در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَيَّ مُصَابِهِمْ» (مفاتح‌الجنان، زیارت عاشورا) خدایا حمد برای توست، حمد شکرگزاران به خاطر مصائب ایشان. از خداوند تشکر می‌کند برای مصیبتی که برای امام حسین(ع) و یاران ایشان رخ داد. در حقیقت هم مصیبت جای شکر دارد؛ به دلیل ارزش و مقام والایی که در جهان دیگر، به مصیبت‌دیده عطا می‌شود. و اگر در حقیقت به این مسئله پی می‌بریم، بنا بر فرموده امام صادق(ع) حاضر بودیم با قیچی تکه‌تکه شویم. اینجاست که در روایات اسلامی آمده، خداوند برای اینکه بر در جات مؤمنین بیفزاید به وسیله مصائب و گرفتن فرزندان ایشان، آن‌ها را می‌آزماید که اگر صبر کردند بر در جات آنها می‌افزاید.

امام علی(ع) در کتاب «تصنیف غررالحکم و درر الکلم» باب صبر می‌فرماید: «إِنَّ صَبْرَ جَرِي عَالِيكَ الْقَلَمِ وَأَنْتَ مَأْجُورٌ وَإِنْ جَزَعَتْ جَرِي عَالِيكَ الْقَلَمِ وَأَنْتَ مَأْزُورٌ» (عبد الواحدبن محمد تمیمی آمدی، تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ص ۲۵۵) اگر صبر کنی، آنچه قلم تقدیر بر تو نوشته باشد، اجرا می‌گردد و تو هم اجر خواهی برد، ولی اگر بی‌تابی کنی، همان که قلم تقدیر نوشته، بر تو اجرا می‌گردد، در صورتی که تو گنه کار خواهی بود.

البته خیلی از اوقات با بی‌صبری بر مشکلاتمان

می‌افزاییم و آن را دوچندان می‌کنیم. اینجاست که قرآن کریم می‌فرماید: {لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ} (حدید: ۲۳/۵۷) برای آنچه از دست می‌دهید تأسف نخورید و به آنچه به شما عطا می‌شود شادمانی نکنید. به این دلیل که هر چه راحتی بیشتری نصیبمان بشود بیشتر مورد سؤال قرار خواهیم گرفت و هر چه سختی بیشتری بر ما عارض شود، چه بسا درهای رحمت حق تعالی بر ما گشوده شود و بر مقام‌های اخروی ما بیفزاید.

و در باب چگونگی پاداش صابران در آخرت، در جایی از قرآن به آن‌ها وعده پاداشی بهتر از آنچه عمل کرده‌اند، داده شده است: {وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ} (نحل: ۹۶/۱۶) و قطعاً کسانی را که شکیبایی کردند به بهتر از آنچه عمل کردند، پاداش خواهیم داد. در آیات دیگر در تعیین مقدار پاداش صابران می‌فرماید: {أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَؤْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ} (قصص: ۵۴/۲۸) آنان اند که به (پاس) آنکه صبر کردند و (برای آنکه) بدی را با نیکی دفع می‌نمایند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند، دو بار پاداش خواهند یافت.

در جای دیگر اعلام می‌دارد که اجر و پاداش صابران از حد و شمارش خارج است و آن‌ها بدون حساب، پاداش دریافت می‌دارند: {إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ} (زمر: ۱۰/۳۹) بی‌تردید، شکیبایان پاداش خود را بی‌حساب (و) به تمام خواهند یافت.

۴. فراگیری سنت امتحان

خداوند در سوره عنکبوت پندار عدم امتحان مؤمنان با صرف ادعای دین‌باوری را باطل دانسته و اعلام کرده است این سنت که برای گذشتگان اعمال شده، همچنان برای همه مؤمنان نیز استمرار خواهد یافت: {أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ} (عنکبوت: ۲۹-۳۰) آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند، آزمودیم.

در جایی دیگر نیز بر این نکته پای فشرده شده که همه انسان‌ها در رهگذر بیم و ترس، گرسنگی، کاستی اموال، جان‌ها، دستاوردها امتحان خواهند شد: {وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ} (بقره: ۱۵۵/۲).

و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی، و کاهشی در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم، و مژده ده شکیبایان را.

در سوره توبه نیز درباره منافقان و بیمار دلان اعلام شده که آنان در هر سال یک یا دو بار امتحان می‌شوند: {أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ} (توبه: ۱۲۶/۹). آیا نمی‌بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار آزموده می‌شوند.

سنت امتحان نه تنها همه انسان‌ها و دین‌باوران در پهنه تاریخ را دربر می‌گیرد، بلکه انبیا و اولیای الهی را نیز شامل می‌شود. بر این اساس، خداوند از امتحان ابراهیم(ع)، موسی(ع)، داوود(ع)، سلیمان(ع) و...

سخن به میان آورده که این خود گویای عدالت فراگیر الهی است. بدین بیان که خداوند حتی پیامبران اولوالعزم را در کوره امتحان‌هایی بس سخت‌تر از امتحان‌های عموم مردم، آزموده است (جمعی از نویسندگان، تفسیر موضوعی قرآن، ص ۲۲۳).

۵. مقایسه صبر و توکل

خداوند در آیاتی بسیار، اهل صبر را می‌ستاید و از مقام صابران سخن می‌گوید. قرآن برای صابران، اجر فراوانی قائل شده، {إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ} (زمر: ۱۰/۳۹) و کلید ورود بهشت، صبر و استقامت شمرده شده است، آنجا که می‌گوید: «فرشتگان بر در بهشت به استقبال می‌آیند و به آن‌ها می‌گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» (رعد: ۲۴/۱۳)، سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان. چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان.

برخی مفسران با تمسک به بعضی از آیات توکل و صبر و مقایسه بین آن دو، اثبات می‌کنند که ارزش اخلاقی «صبر» در قرآن از «توکل» نیز بیشتر است. در تفسیر «کشف الاسرار و عدة الابرار»، جلد ۵ صفحه ۲۴۷ در مقایسه بین توکل و صبر آمده است: «رب العالمین متوکلان را می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران: ۱۵۹/۳) و صابران را می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (بقره: ۱۵۳/۲).

صبر در روایات

در روایات گوناگون به طرق مختلف بر اهمیت صبر تأکید شده است مانند حدیث علی(ع) که می‌فرماید: «إِذَا أَتَيْتَكَ الْمِحْنُ فَاقْعُدْ لَهَا فَإِنَّ قِيَامَكَ فِيهَا زِيَادَةٌ لَهَا» وقتی سختی‌ها به تو می‌رسد در برابر آنها بنشین، زیرا برخاستن تو در برابر آن، سختی را زیاد می‌کند. (عبد الواحدبن محمد تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۹۲).

روایاتی که درباره فضیلت صبر و شکیبایی از معصومین (علیهم‌السلام) به ما رسیده است، بیش از آن است که به شمارش درآید و در احادیث شریف اهل بیت عصمت، ستایش بلیغ از صبر گردیده است. در اینجا از باب مشتم نمونه‌خورا است، به بیان روایتی مهم می‌پردازیم که در آن صبر نسبت به ایمان تشبیه شده به سر نسبت به بدن. واضح است که با رفتن سر، جان می‌رود و باقی بدن مهمل می‌ماند.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

«عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ» بر شما باد به صبر و استقامت کردن؛ زیرا صبر نسبت به ایمان، همانند سر به بدن است (نهج البلاغه، کلمات قصار، ۸۲).

مقام صبر چنان مقام والایی است که در روایات اسلامی از آن به سر ایمان تعبیر شده است. بدین معنا که اگر انسان سر او قطع شود فوراً می‌میرد و از بین می‌رود، ایمان هم این‌گونه است. صبر همچون سر برای ایمان است که اگر از آن قطع شود، ایمان هم از بین خواهد رفت.

روایتی که نقل شد، نشان می‌دهد که صبر نقش کلیدی برای تمام ابعاد زندگی انسان دارد، به همین دلیل در ذیل همین حدیث آمده است: «لَا إِيْمَانَ لِمَنْ

لا صَبْرَ لَهُ» کسی که صبر و استقامت ندارد، ایمان او پایدار نخواهد ماند.

شبیبه حدیث مذکور، در کتاب «کافی» شریف ذکر شده است. راوی از قول حضرت صادق (ع) گوید:

«الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ، ذَهَبَ الْجَسَدُ، وَكَذَلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ، ذَهَبَ الْإِيمَانُ» (محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۸۷).

فرمود: صبر نسبت به ایمان به مثابه سر است نسبت به بدن. پس وقتی رفت سر، جسد برود، و همین طور وقتی که صبر رفت، ایمان برود.

۷. اقسام صبر

برخی از فضیلت‌های اخلاقی اقسامی دارند. صبر نیز از این فضیلت‌هایی است که دارای اقسامی است. صبر را می‌توان از زوایای مختلفی دسته‌بندی کرد. برای نمونه در حدیثی صبر بر دو قسم است:

«الصَّبْرُ صَبْرَانِ. صَبْرٌ عَلَى مَا تُحِبُّ وَصَبْرٌ عَلَى مَا تَكْرَهُ» (شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۳۸)؛ صبر بر دو گونه است: صبر بر آنچه دوست داری و صبر بر آنچه ناخوش داری.

مشهورترین اقسامی که برای صبر گفته شده، در حدیث ذیل آمده است:

امام علی (ع) می‌فرماید: «فَصَبْرٌ عَلَى الْمُصِيبَةِ وَصَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَصَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ» (شیخ مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۳۰۲)؛ صبر و بردباری سه گونه است: صبر بر مصیبت، صبر بر گناه و نافرمانی، صبر بر اطاعت.

صبر بر مصیبت یکی از اقسام صبر است که در حدیث بالا ذکر شد. صبر بر مصیبت آن است که انسان بر مشکلات و بلاهایی که متوجه او می‌گردد، صبر کند. صبر بر گناه یکی دیگر از اقسام صبر است که در حدیث بالا ذکر شد و آن صبوری است که انسان به وسیله آن از انجام گناهی که شیطان آن‌ها را برای انحراف افراد، زیبا جلوه می‌دهد، اجتناب می‌کند. سومین قسم از صبر که در حدیث امیرالمؤمنین (ع) ذکر شد، صبر اطاعت می‌باشد.

صبر بر اطاعت عبارت است از صبوری که انسان با کمک آن به دستورات الهی عمل کند؛ مثلاً انسان می‌تواند با صبر بر نماز خواندن که یک واجب شرعی است، استمرار ببرد.

در آیه ۱۵۵ از سوره بقره چنین آمده است: «وَلْيَتَلَوْنَكُمْ بَشْيءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (بقره: ۱۵۵/۲) البته شمارا به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم. و شکیبایان را بشارت ده.

صبر بر سه قسم است: صبر در مصیبت، صبر در اطاعت و صبر در معصیت. آیه فوق به صبر در مصیبت اشاره می‌کند و اینکه مصیبت‌ها آزمایش خداوند است؛ تا که از این آزمایش سربلند باشد. بنابراین، دنیا محل آزمایش و راستی‌آزمایی خداست و در بلاها و مصیبت‌ها باید صبور بود. خداوند متعال در آیه فوق به صبر کنندگان بشارت داده است.

در آیات بعد چنین آمده است: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ» (بقره: ۱۵۷-۱۵۶/۲)؛ یعنی: بشارت ده صبر کنندگان را که چون مصیبتی به ایشان رسید گویند: ما از خداییم و بازگشت ما به سوی اوست. ایشان اند که صلوات پروردگار بر ایشان و رحمت او بر ایشان است. (احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۸۱۵-۸۱۶).

صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (بقره: ۱۵۶-۱۵۷/۲)؛ [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارش [باد] و راه‌یافتگان [هم] خود ایشانند. این آیات به‌طور ضمنی دلالت دارد که در هنگام مصیبت‌ها، شخص صابر به یاد خداوند متعال است و از او برای فایق آمدن بر مصیبت، استمداد و یاری می‌طلبد.

در «معراج السعاده» دربارهٔ قسم سوم صبر یعنی «صبر در مصیبت» چنین آمده است:

و مخفی نماند که: باعث صبر در بلاها و محن چند چیز می‌شود:

اول: اظهار قوت نفس و اطمینان دل در نزد مردم تا در نزد ایشان پسندیده و قوی دل محسوب شود؛ همچنان که منقول است که: «معاویه در مرض موت خود اظهار بشاشت و خرمی می‌نمود. و از شکایت و ناله احتراز می‌کرد می‌گفت:

وتجلدتی للشَّامَتِينَ اریهَم

انی لریب الدهر لا اتضعع یعنی: جرئت و مردانگی من از برای شماتت‌کنندگان از آن است که: به ایشان بنمایم که من از حوادث روزگار متزلزل نمی‌گردم (محمد مهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۸۴). و این مرتبه صبر عوام است، که همین ظاهر حیات دنیا را می‌شناسند و از عالم آخرت غافل اند.

دوم: توقع ثواب و رحمت، و امید وصول به درجات رفیعه در خانه آخرت. و این صبر طایفه زهد و پرهیزکاران است. و اشاره به این صبر است که فرموده اند: «أَتَمَّ يُؤْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ». خلاصه معنی آنکه: «اجر صبر کنندگان، بی حساب به ایشان عطا کرده می‌شود» (زمر: ۱۰/۳۹).

سوم: بهجت و لذت یافتن به آنچه از جانب خدا وارد می‌شود، زیرا هر چه از دوست می‌رسد مطلوب است. و دوست، مشتاق التفات دوست است، و از آن لذت می‌یابد. و اگر چه به امتحان کردن به بلا و ستم باشد.

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش

بهر خشنودی شاه فرد خویش و این صبر اهل محبت و معرفت است. و اشاره به این مرتبه از صبر است که فرموده اند: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ» (بقره: ۱۵۷-۱۵۶/۲) یعنی: بشارت ده صبر کنندگان را که چون مصیبتی به ایشان رسید گویند: ما از خداییم و بازگشت ما به سوی اوست. ایشان اند که صلوات پروردگار بر ایشان و رحمت او بر ایشان است. (احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۸۱۵-۸۱۶).

۸. حکایت بی‌صبوری حضرت موسی (ع)

در برهه‌ای از زندگی حضرت موسی (ع) آن حضرت برای فرا گرفتن علوم تازه‌ای نزد حضرت خضر (ع) رفت و از او تقاضا کرد تا از علوم تازه‌ای که خدا در اختیارش گذارده، چیزی به ایشان بیاموزد. این علوم غیر از علم شریعت بود که حضرت موسی (ع) بر آن آگاهی کامل داشت.

این علوم مربوط به اسرار تکوینی حوادث مختلف

جهان بود ولی به هر حال حضرت خضر (ع) که از بی‌صبوری حضرت موسی (ع) در برابر این آموزش نگران بود، به او چنین گفت: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» (کهف: ۶۷/۱۸-۶۸) تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از آن آگاه نیستی شکیبایی!

حضرت موسی به حضرت خضر قول داد که صابر و شکیباباشد، ولی حوادث و پیش‌آمدها چنان عجیب و تکان‌دهنده بود که پیمانۀ صبر حضرت موسی (ع) که از اسرار آن آگاه نبود، لبریز شد.

این داستان قرآنی ما را به اهمیت والای صبوری و تحمل در مشکلات آگاه می‌سازد و به ما می‌آموزد که اگر در مشکلات زندگی کم‌صبر باشیم، خودمان را از بسیاری از فرصت‌ها و امتیازات زندگی محروم می‌کنیم و حتی شاید با بی‌صبوری خود، مشکلاتی را برای خودمان ایجاد کنیم که مدت‌ها از عمل خود پشیمان باشیم.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. مفاتیح الجنان.
۴. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۶۶ ش، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، مصحح: مصطفی درایتی، قم، نشر دفتر تبلیغات، چ اول.
۵. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۴۱۰ ق، غرر الحکم و درر الکلم، محقق و مصحح: سیدمهدی رجایی، قم: دارالکتاب الاسلامی، چ دوم.
۶. جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۱، تفسیر موضوعی قرآن (جمعی از نویسندگان)، قم: دفتر نشر معارف، چ چهارم و دوم.
۷. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، وسایل الشیعه، مصحح: مؤسسه آل‌البیت، قم: مؤسسه آل‌البیت، چ اول.
۸. خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۸۸، شرح چهل حدیث، تهران: نشر آثار امام خمینی، چ چهارم.
۹. غزالی، ابوحامد، ۲۰۰۴ م، احیاء علوم الدین، مصحح: هیئت التحقیق بدار الوعی العربی-حلب، بیروت: دار و مکتبه الهلال، چ اول.
۱۰. فیض کاشانی، محمد محسن، ۲۰۰۹ م، المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، مصحح: علی اکبر غفاری، بیروت: مؤسسه اعلمی للمطبوعات.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، نشر: دارالکتب الاسلامیه.
۱۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳ ق، بحار الانوار، محقق و مصحح: جمعی از محققان، بیروت، ناشر: دار احیاء التراث العربی، چ دوم.
۱۳. مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ ق، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، محقق و مصحح: مؤسسه آل‌البیت، قم: کنگره شیخ مفید، چ اول.
۱۴. میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدة الابرار.
۱۵. نراقی، احمد، ۱۳۷۷ ش، معراج السعاده، قم: هجرت، چ پنجم.
۱۶. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات.

زیارت اربعین یک دوره امام‌شناسی است



حجت‌الاسلام والمسلمین موسی احمدی میانجی مدرس حوزه علمیه قم و نوه مرحوم آیت‌الله احمدی میانجی (ره)، در این مصاحبه ضمن بیان مطالبی پیرامون جایگاه «اربعین» در معارف دینی، به برخی نکات تاریخی پیرامون زیارت اربعین حضرت امام حسین (ع) اشاره کرد.

دوم بوده است تا اهل بیت از کربلا به کوفه بروند، به شام بروند و برگردند، یک سال واندی طول کشیده است و در اربعین دوم به کربلا وارد شده‌اند؛ و منافاتی هم ندارد، چه بسا جابر بن عبدالله انصاری هم در اربعین دوم برای زیارت حضرت اباعبدالله آمده باشد؛ ولی شهید قاضی در آن کتاب‌شان خیلی مُصر هستند که همان اربعین اول بوده است.

مرحوم آیت‌الله احمدی میانجی پدر بزرگ ما هم با توجه به مطالعات و احاطه‌ای که داشت، برای این که این ورود اسراء به کربلا را در اربعین تأیید نکند، نظری داشت و می‌گفت «شاید ورود اسراء به کربلا در همان اربعین اول بوده باشد، اما نه در برگشت از شام، بلکه در مسیر رفتن از کوفه به شام؛ چون بر اساس بعضی از نقل‌ها اهل بیت مدتی در کوفه ماندند و این طور نبود خیلی سریع از کوفه به سمت شام حرکت کنند؛ بنابراین در یازدهم ماه محرم بعد از حادثه خونبار کربلا و عاشوراء، اهل بیت حرکت می‌کنند و به کوفه می‌روند و خوب خود همین شاید دو-سه روز طول کشیده تا به کوفه برسند؛ مدتی آن‌جا زندانی و در حبس بوده‌اند و بعد سرهای شهدار اجداد گانه سریع تر به شام فرستادند و بعد اهل بیت را به طرف شام حرکت داده‌اند» (به سوی نور) (مجموعه سخنرانی‌های آیت‌الله احمدی میانجی)، ج ۲، ص ۲۳۱-۲۳۰. البته ایشان می‌گفت من دلیل خاصی هم بر این مطلب ندارم ولی با توجه به نقل‌های تاریخ بعید نمی‌دانم که ورود اسراء به کربلا در همان اربعین اول بوده باشد، منتهی در مسیر رفت به طرف شام این اتفاق افتاده باشند.

یکی از دلایلی که کسانی مخالف این امر هستند، و می‌گویند بعید است یا ممکن نیست که اهل بیت در اربعین به کربلا برگشته باشند، این است که می‌گویند مسیر برگشت از شام به طرف مدینه، اصلاً به کربلا نمی‌افتد و احتمال این بیشتر است که اهل بیت از همان مسیری که از کوفه به طرف شام می‌رفتند، از کربلا هم رد شده‌اند؛ همان‌طور که در تاریخ وارد شده است که حضرت امیر المومنین علی (علیه‌السلام) هم وقتی که داشتند از جنگ صفین برمی‌گشتند یعنی از مسیر شام برمی‌گشتند، به خاک کربلا وارد شدند و آن جملات معروف را با خودشان زمزمه کردند.

بنابر این هر دو نقل وجود دارد و این اختلافی است که بین علما وجود دارد؛ هر دو نقل هم حامیانی دارد و ادله‌ای می‌آورند و به طور قطع نمی‌شود نظری داد، ولی بُعدی هم ندارد یعنی با بیان‌های مختلف علما

۴۰ روز چله نگه دارید و یک اربعین بنشینید و مشغول عبادت بشوید که آن خصوصیات از تو دور بشود.

به هر حال می‌خواستیم این را عرض بکنم که ۴۰ یک خصوصیتی دارد و زیارت اربعین هم که در روایت وارد شده است، تأیید همین خصوصیت است.

اما در مورد سوال حضرت عالی، طبیعتاً دیدگاه‌های مختلفی در این مورد گفته شده است و این که آیا اهل بیت در اربعین برگشتند به کربلا یا نه، ظاهراً اصل برگشت اهل بیت در کتب خیلی قدیمی و کهن ما نیست و اشاره‌ای به آن نشده است و در واقع در کتب درجه ۲ و ۳ نقل شده است؛ مثلاً در بعضی از کتب مربوط به قرن هفتم نقل شده است. به عنوان مثال مرحوم ابن‌نمای حلی - که متوفای ۶۴۵ قمری است و کتاب‌هایی در مورد تاریخ اهل بیت دارد - در کتاب «مشیر الاحزان» این مطلب را نقل کرده است که اهل بیت و خاندان حضرت امام حسین (علیه‌السلام) به کربلا آمدند و هم‌زمان جابر بن عبدالله انصاری را که به عنوان زیارت آمده بود، آن‌جا ملاقات کردند.

اما زیارت جابر در متون خیلی قدیمی تر هم هست؛ مثلاً خود شیخ مفید این را در کتاب «مسار الشیعة» نقل کرده است که «در روز بیستم ماه صفر، جابر بن عبدالله انصاری صحابی بزرگوار و با فضل حضرت رسول اکرم (ص) به عنوان اولین زائر به کربلا می‌آید». این در متون کهن تر هست؛ اما این که آیا اهل بیت و اسرای کربلا نیز هم‌زمان به آن‌جا برگشتند یا نه، همان‌طور که اشاره کردم، این در متون متأخرتر آمده است و اصل این که آیا چنین امری ممکن بوده یا ممکن نبوده است، اختلافی است که خیلی مشهور است و بین علماء وجود دارد؛ بعضی از علماء قائل هستند که امکانش هست و بعضی هم مخالفت می‌کنند؛ مثلاً شهید مطهری در کتاب‌شان خیلی به جد مخالف این مطلب‌اند و می‌گویند چنین چیزی امکان نداشته است که اهل بیت روز یازدهم محرم از کربلا حرکت کنند، در عرض چهل روز به کوفه بروند، از کوفه به شام بروند و دوباره از شام برگردند و دوباره خودشان را به کربلا برسانند.

در مقابل، بعضی از بزرگان از این مطلب دفاع می‌کنند؛ مثلاً شهید قاضی طباطبایی کتابی دارد که اصلاً در آن خیلی شدید دفاع می‌کند که نه! این اتفاق افتاده است و اربعین هم، همان اربعین سال اول بوده است؛ چون بعضی از علما برای این که به این اشکال جواب بدهند، گفته‌اند که ممکن است اربعین سال

آیا حضور اسرای کربلا در روز بیستم ماه صفر در کربلا قطعی است؟

چون بحث، مربوط به اربعین است، اجازه بفرمایید من به عنوان مقدمه دو-سه نکته را خدمت‌تان عرض کنم بعد به سوالی که حضرت عالی پرسیدید، جواب بدهم این‌شاء‌الله.

روایت معروفی هست از حضرت رسول اکرم که می‌فرمایند «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، ظَهَرَ تَيَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» (نهج‌الفصاحه، ح ۲۸۳۶) اگر کسی برای خدا چهل روز خالصانه عمل کند، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش به زبانش جاری می‌کند. یعنی عملش و رفتارش همه خدایی می‌شود و طبیعتاً قلبش که پاک شد، باعث می‌شود که از زبانش هم آن چه که حکمت و خوب و درست است، جاری بشود.

عدد، طبیعتاً به حسب ذات خصوصیتی ندارد و اعداد هستند و همیشه با بشر بوده‌اند اما بعضی از اعداد یک خصوصیتی دارند؛ مثلاً همین بحث عدد ۴۰ یا «اربعین» که گفته می‌شود، در روایات ما و چه بسا بر اساس بعضی از آیات خصوصیت خاصی داشته باشد؛ مثلاً دورانی از خلقت جنین در رحم مادرش در ۴۰ روز تحقق پیدا می‌کند؛ یا مثلاً حضرت رسول اکرم در ۴۰ سالگی به نبوت مبعوث شدند؛ یا مثلاً در روایتی داریم انسان وقتی به ۴۰ سالگی می‌رسد، ملائکه دستور می‌گیرند که اعمال او را با دقت بیشتری ثبت و ضبط کنند؛ گویا به آن مرحله پختگی می‌رسد؛ و امثال این، روایاتی داریم که بالاخره نشان می‌دهد ۴۰ یک خصوصیت خاصی دارد؛ از جمله همین زیارت اربعین است که در روایتی از امام حسن عسکری (ع) وارد شده است که یکی از نشانه‌های انسان مومن زیارت اربعین است که به عنوان چهلم شهادت حضرت اباعبدالله‌الحسین (علیه‌السلام) خصوصیت پیدا کرده است.

در سیره فقها هم وقتی ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم گاهی نشانه‌ای از این امر هست؛ مثلاً نقل شده است که عالم بزرگوار مرحوم علامه حلی (رحمة‌الله‌علیه) وقتی از ایران به موطن خودش حله برمی‌گردد، چون مدتی که در ایران بوده فعالیت‌هایی داشته و طبیعتاً با زمام‌داران و حکام و وزرای آن زمان خیلی مراد و نشست و برخاست داشته است، وقتی برمی‌گردد، نقل شده که علمای حله به ایشان می‌گویند که شما این همه با حکام و امراء و روسا بوده‌اید، خوب است که

می توانیم استبعادش را بر طرف کنیم و بگوییم یک امر ممکن است و مشکلی هم ندارد و چه بسا اتفاق افتاده باشد.

آیا فعالیت و روشن گری کاروان اسرای کربلا فقط در شام بوده است، یا قبل و بعد از آن هم فعالیتی در این راستا داشته اند؟

این سوالی که فرمودید خیلی سوال مهمی است. در واقع می توانیم با توجه به آن حوادث تاریخی ای که اتفاق افتاده است، استفاده بکنیم که روشن گری از همان کربلا شروع می شود یعنی این طوری نیست که حالا بگوییم حتماً اهل بیت منتظر بودند به شام برسند و آن جا علیه یزید سخنرانی ای داشته باشند یا برنامه خاصی باشد؛ نه، از همان شهادت حضرت اباعبدالله و بعد از شهادت ایشان، برنامه تبلیغی و انتقال پیام عاشورا و پیام حضرت اباعبدالله به خصوص به وسیله حضرت زینب (س) و حضرت امام زین العابدین (ع) شروع می شود. حتی صحبت هایی که بعدش انجام می دهند و حرکتی که می کنند و آن اتفاقاتی که در حین حرکت به طرف کوفه می افتاد، خب این ها همه یک نوع روشن گری است. یا مثلاً حضرت زینب وقتی بعد از شهادت امام حسین (ع) وارد آن قتل گاه می شود و رو به مدینه می کند و با حضرت رسول اکرم (ص) صحبت می کند و می گوید «یا جده...»، خود همین سبب می شود که تازه به خیلی از این دشمنان تلنگری می خورد که ما چه کار کرده ایم، ما فرزند رسول خدا را کشته ایم! بنابراین از همان جا این تلنگرها و این روشن گری ها شروع می شود.

اتفاقات ضمن سفر در منازل، شاید خیلی در تاریخ نقل نشده و جزئیات و خصوصیات آن گفته نشده است؛ ولی آن سخنرانی ای که حضرت زینب با آن صلابت، استواری و محکمی در کوفه می کنند یا صحبت هایی که حضرت امام زین العابدین دارد و بعد صحبتی که در دربار ابن زیاد می شود و اتفاقاتی که در بین راه می افتد و در بعضی کتب تاریخی نقل شده است، خب این ها همه روشن گری است. تا می رسند به شام؛ بله شام به خاطر این که مرکز حکومت بوده و یزید آن جا مستقر بوده است، با توجه به آن بُعدی که مردم شام از اهل بیت داشتند و گاهی حتی آن ها را «خارجی» تعبیر می کردند و باور کرده بودند که این ها خارجی هستند، طبیعتاً یک جلوه خاصی پیدا می کند و آن روشن گری طبیعتاً تأثیر بیشتری داشته است؛ منتهی روشن گری در طول مسیر هم بوده است و از کتب تاریخی و روایی هم موارد و مثال های زیادی می شود برای آن پیدا کرد.

داستان حضور جابر بن عبدالله انصاری در کربلا و زیارت مزار حضرت سیدالشهداء (ع) چه طور بوده است؟

همان طور که مستحضر هستید جناب جابر بن عبدالله انصاری از صحابه بسیار بزرگ و جلیل القدر حضرت رسول اکرم بوده و در زمان خود پیامبر مورد توجه حضرت بوده و شخصیتی بزرگ و جزء راویان بعضی از احادیث مهم رسول اکرم بوده است؛ مثلاً ایشان جزء کسانی است که حدیث «لوح» را که اسماء ائمه (علیهم السلام) در آن نقل شده، نقل کرده است؛ یا مثلاً آن روایت معروف که پیامبر به جابر می گوید «شما عمر طولانی می کنی و فرزندم امام باقر را ملاقات می کنی؛ سلام من را به ایشان برسان»، خب

این یک روایت خیلی جایگاه و شأن جابر را روشن می کند. جابر هم چنین حتی یکی از راویان حدیث غدیر است. یا حدیث ثقلین که حضرت می فرمایند که من «دو ثقل را در میان شما باقی می گذارم: اهل بیت من و کتاب خدا»، یکی از روایانش جابر است؛ یا روایت معروفی که در مورد امیرالمومنین هست که «أنا مدينته العليم و عليّ باؤها»، جابر جزء ناقلین آن حدیث است. لذا جابر شأن و جایگاه خاصی دارد و غیر از این که صحابی پیامبر بوده اند، بعد از پیامبر هم بسیار مورد عنایت و توجه و احترام اهل بیت بوده است و ایشان را می توانیم از اصحاب چند امام - امیرالمومنین تا امام باقر (ع) - به حساب بیاوریم؛ چون جابر تا سال ۷۰ یا ۷۵ هجری قمری زنده بود.

البته خصوصیت خیلی بارز جناب جابر بن عبدالله انصاری که در واقع باعث شده نامشان در تاریخ ماندگارتر باشد و بیشتر مورد توجه باشد، همین زیارتی است که در اربعین به کربلا آمده اند و همان طور که عرض کردم در کتب و متون قدیمی ما مثل کتب شیخ مفید به این مطلب اشاره شده است و به نوعی می توانیم بگوییم جابر اولین زائر حضرت امام حسین (علیه السلام) بودند که در اربعین به زیارت حضرت اباعبدالله آمدند و نیز آن روایت معروفی که پیامبر به واسطه جابر به امام باقر (علیه السلام) سلام رساندند، این ها باعث شده است که اسم ایشان خیلی بارزتر باشد و خیلی چهره شناخته شده تری در بین مومنین و شیعیان داشته باشند.

جابر خب به هر دلیلی که بوده، در کربلا همراه حضرت اباعبدالله نبوده است و مطلب صریحی هم در منابع نیست که چرا حضرت سیدالشهداء را در کربلا همراهی نکردند. بعضی از صحابه همراه رسول خدا بوده اند اما عمده صحابه به دلایل مختلف همراه حضرت امام حسین (ع) نبوده اند. بعضی از صحابه مخالفت کردند با این که حضرت به طرف کربلا بروند، بعضی از صحابه هم شاید دور بودند و اصلاً از قضیه خبردار نشدند. جابر هم خب وقتی در مدینه بوده است، طبیعتاً آن زمان حرکت حضرت اباعبدالله به طرف مکه را که متوجه شده است، ولی این را که بعداً حضرت از مکه به طرف کربلا حرکت کردند، شاید اصلاً خبردار نشده بود؛ علاوه بر این که این طور که در تاریخ گفته شده است، ظاهراً به خاطر کهولت سن از نظر بینایی دچار مشکل شده بوده است و طبیعتاً نمی توانسته است به راحتی با حضرت اباعبدالله همراهی بکند.

به هر حال جابر همراه حضرت اباعبدالله نبوده است اما آن عشق، علاقه و ارادت را به اهل بیت داشته است و بعد از این که وقایع عاشورا اتفاق می افتد و اخبارش به شهرهای مختلف می رسد، ایشان از مدینه حرکت می کنند؛ اما این که چگونه به کوفه می آید و چطور با عطیه که اهل کوفه بوده است، با هم وارد کربلا شده اند، این خیلی مشخص نیست و یک مقداری مبهم است و در تاریخ ذکر نشده است که مثلاً چگونه با هم قرار گذاشتند یا از مدینه با هم آمدند؛ اما به هر حال آن چیزی که در تاریخ نقل شده است و در کتب کهن تاریخی ما مثل کتب مرحوم شیخ مفید هم هست، این است که ایشان به کربلا می آیند و طبق بعضی از نقل ها در شریعه فرات غسل می کنند و حالت احرام به خودش می گیرند، انگار دارد به حج و

طواف خانه کعبه می رود؛ و خودش را به قبر حضرت سیدالشهداء می رساند. طبیعتاً آن موقع حرمی که نبوده، یک قبر خالی بوده است؛ ولی خب گویی می شناسد؛ می بوید، پیدا می کند و چند بار سلام می دهد و بعد می گوید «حَبِيبٌ لَا يُجِيبُ حَبِيبَهُ» تو دوست من بودی، چرا جواب من را نمی دهی؟! که حالا طبق آن نقلی که اهل بیت هم - حالا اربعین اول بوده یا دوم بوده است - وارد شدند، وقتی که اهل بیت می آیند، می بینند که جابر آن جا است و مشغول زیارت حضرت اباعبدالله است.

منشأ زیارت اربعین از کجاست؟

علاوه بر این که خود اربعین یک خصوصیتی داشته و شاید - حالا من الان نمی توانم به صراحت این را بگویم - همان طوری که الان مرسوم است، اصلاً از قبل زیارت اربعین حضرت اباعبدالله هم مراسم اربعین بوده است و مردم برای اموات خودشان هم رسم اربعین را رعایت می کرده اند، مجلسی می گرفته اند و یادبودی برگزار می کردند؛ ولی اصل زیارت اربعین به عنوان اهل بیت و زیارت حضرت اباعبدالله طبیعتاً منشأ اصلی اش همان زیارت جابر است و این که اهل بیت - حالا طبق آن نقل - برای زیارت مجدد حضرت اباعبدالله به کربلا آمده باشند؛ و این، منشأ شده است برای این که این زیارت جایبفتد.

آن روایتی که از امام حسن عسکری در مورد زیارت اربعین هست، مطلق است؛ یعنی می گوید از علائم مومن این است که به زیارت اربعین برود؛ اما این که حالا متن زیارت چه هست، در آن روایت نیست و در زمان جابر هم نبوده است. چیزی که از جابر نقل شده، همین است که ایشان آمد و نزدیک قبر که رسید، همین طور انگار خاک را می بوید و جلو می رفت تا به قبر رسید و خودش را روی قبر انداخت و گریه شدیدی کرد و چند بار اسم اباعبدالله را صدا زد «حَبِيبٌ لَا يُجِيبُ حَبِيبَهُ» را گفت که چرا جواب من را نمی دهی؛ اما ظاهراً در آن زمان به شکل یک زیارت نامه نبوده است و متن زیارت اربعین از امام صادق نقل شده است و لزوماً هم معنایش این نیست که خود امام صادق (ع) به زیارت امام حسین (ع) آمده باشد، چه بسا به بقیه شیعیان آموزش داده اند که اگر اربعین به کربلا رفتید، این چنین زیارت کنید.

واقعاً این راه هم بد نیست این جامتذکر بشوم که حتماً توجه دارید که زیارت اربعین اصلاً یک خصوصیت خاصی دارد و آن الفاظی که در آن آمده است، در واقع یک سیر حرکتی که آن الفاظ از اول شروع می کند تا به آخر، علاوه بر این که زیارت است، در واقع یک نوع امام شناسی هم در آن هست و جایگاه خاص و پاکی و طهارت حضرت اباعبدالله و نسل اهل بیت و بنی هاشم در این روایت مطرح شده است که خیلی جملات نابی است و در زیارت های دیگر به آن شکل مطرح نشده است.

ما وقتی تاریخ یا زندگانی علما را می خوانیم، موارد زیادی را می بینیم که این ها به زیارت اربعین مقید بودند و گاهی وقت ها در همین اواخر - قبل از این که قضایای صدام پیش بیاید و بعضی ها قدرت بگیرند و مانع بشوند - پیاده روی می کردند و برای زیارت اربعین از نجف به طرف کربلا پیاده می رفته اند و این زیارت، یک زیارت جا افتاده و کاملاً مبرزی بین مومنین بوده است و انجام می داده اند.



آچار فرانسه برای پرواز پلنگ

مصطفی سلیمانی

روان‌شناس ادیبر بخش خانواده

و مثل یک برادر بزرگ پا پیش بگذارم و «عملاً» گرهی از کارش باز کنم.

هنوز توی خواب و بیداری بودم. درست و حسابی لود نشده بودم که یادم بیاید اصلاً زیر و بم زندگی اش چه بود که بکهو گفت: «الآن گوششی را می‌دهم به خودش؛ با خودش حرف بزنی ببینم چه می‌کنی؟» می‌خواست آلا و بالله زن بگیرد.

صدام را بردم بالاتر و گفتم «ببین، تا مشکلاتت را حل نکنی، نباید سمت ازدواج بروی و از دست من هم کاری بر نمی‌آید، خیالت راحت». اما این دوست عزیز، انگار که اصلاً نمی‌شنید دارم چه می‌گویم، پی حرف خودش را گرفت و گفت: «حالا دو کلام با بابام صحبت کن، ازت کم نمی‌شود که! حرف تو را اشک ندارم گوش می‌دهد». فقط می‌دانستم پدرش نظامی و بازنشسته ارتش است.

از من انکار و از او اصرار. بالاخره هم کار خودش را کرد و گوششی را به پدرش داد. پدرش هم بالهجه‌ای که زیاد نمی‌فهمیدم، نه گذاشت و نه برداشت، گفت «شما برای چه به پسر من که علاف و بی‌کار است، گفتی برو دزدن بگیرد؟! زن و بچه یک لقمه نان نمی‌خواهد؟!»

صدام را صاف کردم و ریلکس گفتم: «پسرتان بی‌کار است؟ من که نگفتم برو دزدن بگیرد!».

به آرامی شمرده شمرده گفتم: «البته آقا داماد، دیپلمات هستند. از موقعی که دیپلم گرفته، مات مانده چه کار کند». نتوانستم جلوی خنده‌ام را بگیرم. بیشتر ناراحت شد و گفت: «نخند آقای مشاور. پسر الدنگم گفت که شما اجازه دادی به ازدواج؛ آگه نقل این حرف‌ها نیست، خوب پس چه گفتی؟! اصلاً یادم نبود چه به پسرش گفته‌ام. از بس هول کرده بودم، یک دفعه شروع کردم به گفتن حرف‌هایی که او دوست داشت بزنی: «پسر برای ازدواجش نباید به جیب پدرش نگاه کند. باید آن قدری داشته باشد که بتواند از پس خرج و مخارج یک زندگی معمولی بر بیاید».

خنده ریزی زد و گفت: «آفرین!» بعد هم از کوره در رفت و طوری که به در بگوید تا دیوار بشنود، ادامه داد که: «این پسر ما تا کار پیدا نکند، باید همین جور سُمانی بکند. زن و زندگی است، شوخی ندارد! بروی دست یکی را بگیر بی‌ساری پیش خودت، که یک آسمان جل‌یه لاقیا بیشتر نیستی که چه بشود؟ که آن بدبخت را هم قاطی بدبختی‌های خودت بکنی؟ مگر می‌توانی توی مراسم عقد سکه‌بندازی؟»

آمدم بگویم «نه نمی‌تواند لابد دیگر» که خنده‌ای زد و گفت: «مشاور جان، یک وقت به حرف این جوان موان‌ها گوش ندید. مشاور نباید کار چاق کنی کند و رشوه بگیرد!» تا آمدم جوابش را بدهم، گوششی را بدون خدا حافظی قطع کرد.

صبر کردم، چند دقیقه‌ای که گذشت، شماره را گرفتم و زنگ زدم بهش. گفتم «از طرف من چه گفتی؟ این چه مدلی بود پیش پدرت راه انداختی؟» حسابی طلبکار بود. گفت: «مگر مشاور نیستی؟ خوب یک کاری می‌کردی». و بعد بدون خدا حافظی گوششی را قطع کرد. سر صبحی حسابی از خجالتم درآمدند؛ هم خودش و هم پدرش!

در این لحظه‌ها می‌فهمی که فروید و یونگ و راجرز و دوستان، همه و همه چه سختی‌ها که نکشیده‌اند در راه قبولاندن نظریه‌ها و ایده‌هاشان به مخاطبینی که گوش به حرف‌ها نمی‌دهند.

از آن کله‌ی صبح جمعه، روزهای زیادی گذشته. از آن موقع تا حالا، این دوست، نه تماس گرفته و نه حالی پرسیده. مهم این بود که کارش راه بیفتد، که نیفتاد. قصدش از ازدواج فقط داماد شدن بود که آن هم سرانجامی نداشت. شک ندارم پیش خودش فکر می‌کند حرف‌های آن روز از بازی ام بوده، و گرنه اگر مایه‌تبله گرفته بودم، باباش را هر جور شده رضی می‌کردم به ازدواج. مشاورم دیگر! هر جور شده باید یک کاری بکنم. نامزد سر به راه بکنم، همسر از دست رفته برگردانم، ذهن فرزندان را از کشیدن گل و کفتر بازی بیندازم، مخ پدر و مادر بزنی!

زبانم لال، حتی اگر همین الآن هم بیفتم و بمیرم، مطمئنم چیزی حدود ده/پانزده درصد از آدم‌هایی که باهاشان مشاوره داشته‌ام، به جای خدا بیامری، پشت سرم آه و نفرین می‌کنند که آدم کار راه‌بندازی نبود؛ یعنی می‌توانست حرکتی بزندی برای ما کاری نکرد.

این را می‌توانم عین آب خوردن، از بر خوردنِ بعضی از مراجعینم حدس بزنی. فکر می‌کنند به خاطر موقعیتی که از نظر مشاوره‌ای دارم، به هر قیمتی هم که شده، باید هر خرابکاری‌ای که کرده‌اند را راست و ریشت کنم! نامزدشان را سر به راه کنم، همسرشان را برگردانم، پسرشان را از گل کشیدن و کفتر بازی منصرف کنم و مخ پدر و مادرشان را بزنی و هزار آرد و توقع دیگر.

یادم می‌آید یکی از دوستان در تعریف از من رو به دوستش گفت: «این آقای دکتر، همه کاری ازش بر می‌آید. برای خودش آچار فرانسه‌ای است». همانجا نگاهی به کت و کول خودم انداختم و گفتم: «شما خیلی منت بر سر بنده گذاشتید با این توصیف‌تان، ولی اجازه بدهید همان روان‌شناس باشم». درست نفهمیدم چرا این تعبیر را به کار برد. هر چند وقت یک‌بار، مراجعین عجیب‌گریبی را به سمت من حواله می‌داد. تا متوجه می‌شدم معرفشان آن دوست عزیز است، احساس می‌کردم باید نقش یک آچار فرانسه را به خوبی ایفا کنم. خوب گاهی مشکل حل می‌شد، ولی گاهی توقعاتشان مربوط به مشاور و لااقل در تخصص من نبود. یک نفر نیست به این دوست ما بگوید خود آچار فرانسه عزیز هم با همه شاخ‌بازی‌هاش، یک جاهایی لنگ می‌زند. مثلاً ممکن است بتواند پیچ شماره شش را باز کند، اما اگر پیچ خیلی سفت به کمر تخته و آهن چسبیده باشد یا یخ زده باشد یا خیس باشد، دیگر کاری از دستش بر نمی‌آید و حتماً آچار تخصصی شماره شش باید به‌دانش برسد.

یک بار از سر ناراحتی زنگ زد به دوستم و گفتم: «آقا شما خیلی محبت دارید نسبت به من، ولی اگر ممکن است قبل از معرفی بنده به دوستان، یک سوالی بپرس و ببین مشکلتش در تخصص من هست؟» در جواب من چیزی گفت که مرغ پخته خنده‌اش می‌گرفت. از همان پشت تلفن با سرفه‌ای سینه‌اش را صاف کرد. زُست سخنان زرد انگیزشی را گرفت و گفت: «آقای دکتر نفرمایید! شما توانمندی‌های نهفته‌ای دارید که تا در موقعیتش قرار نگیرید و خودتان را محک نزیند به آن پی نمی‌برید». از شوت بودن و خونسردی‌اش حرصم درآمد و گفتم: «عزیز من، هر شخصی تخصص و کارکرد خودش را دارد. به خدا توی قانون طبیعت هم پلنگ‌ها پرواز نمی‌کنند، هیچ عقابی نمی‌دود، کوسه‌ها حرف نمی‌زنند و اکنون‌ها زیر خاک زندگی نمی‌کنند». خنده‌ای زد و حرفم را به کبدش گرفت و گفت: «خدا رفتگان شما را بیامزد. پدر بزرگم می‌گفت آدم از خاک خلق شده و نمی‌شود انتظار داشت که کرم نداشته باشد. مشکل رفقای من را حل کنید تا خدا گره از کار شما باز کند». زود خدا حافظی کردم. حرف زدن فایده‌ای نداشت. گوشش بدهکار این حرف‌ها نبود و صحبت‌های من را حمل بر تواضع می‌کرد. هر چقدر هم تند می‌شدم، باز کار خودش را می‌کرد و انگار به گوش آهو یاسین می‌خواندم. می‌دانستم ادامه این روال بالاخره یک‌روز برام داستان درست خواهد کرد.

سه‌ماه پیش، یکی از مراجعین خیلی قبل، که بعدها فهمیدم شماره‌ام را از همان دوست نازنین گرفته بود، کله‌ی صبح جمعه، دم‌دم‌های ساعت هفت تماس گرفت و گفت کاری دارد که فقط از عهده من بر می‌آید. بدون حاشیه هم رفت سر اصل مطلب.

گفت الآن شهرستان است و پیش پدر پیرش نشسته است و از آن جایی که خدا بخواهد، حرفشان هم افتاده سر ازدواج! حالا هم یک زحمت کوچک برای من دارد و آن هم این است که الآن که زیر و بم زندگی‌اش را می‌دانم و کم و کسری‌هایش را از بزم، لطفی بکنم



علیرضا محمدی آریا:

پیشرفت در حل یک مشکل خودباوری شما را بالا می‌برد

در گفت‌وگوی پیش‌رو، علیرضا محمدی آریا، روانشناس و واقعیت‌درمان، عضو هیئت علمی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی و مدیر انتشارات رشد و فرهنگ، با ذکر برخی توضیحات و ابعاد مختلف موضوع، به بیان دقیق مسأله «چگونگی برون‌رفت از مشکلات، تسکین روح و روان در مواجهه با مشکلات و نحوه نگرش صحیح به دشواری‌ها» و نشریح نکات مبهم آن پرداخته است.

نگرش صحیح به اتفاقات و مشکلات زندگی چیست؟ آیا زندگی یعنی روبه‌رو شدن با مشکلات و در سرفه‌ها، با زندگی فرصتی است برای مقابله با مشکلات مختلف؟ این نگرش‌ها چه تأثیری روی عزت نفس انسان می‌گذارد؟

برخی مشکلات زندگی را موقعیتی می‌دانند برای رشد و ارتقای شخصیت و پیشرفت، و مسلماً این افراد با چنین طرز فکری کمتر از مشکلات زندگی ادیت می‌شوند و بهتر می‌توانند با آن‌ها مقابله کنند. بنابراین بهتر است ما هم باور کنیم همه ما انسان‌ها در طول زندگی با مشکلات کوچک و بزرگی روبه‌رو می‌شویم که چه دوست داشته باشیم و چه دوست نداشته باشیم، زندگی مان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. با این حال، کسانی که می‌دانند چگونه باید این مشکلات را حل کنند و شیوه‌های رویارویی با آن‌ها را بلدند و به موقع هم آن‌ها را به کار می‌گیرند، صدمه کمتری خواهند دید.

این افراد معمولاً به دلیل احساس توانمندی، اعتماد به نفس و عزت نفس بهتر و بیش‌تری هم دارند و به راحتی در برابر مشکلات زندگی از پا در نمی‌آیند.

افراد که زندگی را فرصتی برای مقابله با مشکلات می‌دانند، چه راه‌کارها و برنامه‌هایی را در پیش می‌گیرند؟

این گروه از افراد وقتی با مشکلی روبه‌رو می‌شوند به جای این که گیج شوند و راه‌حل‌های متفاوتی را امتحان کنند تا نتیجه دلخواه حاصل شود، از همان ابتدا با تعریف مشکل پیش‌آمده سعی می‌کنند بهترین و منطقی‌ترین راه‌حل را برای آن بیابند.

آن‌ها به کمک تفکر منطقی و منظمی که دارند؛ می‌توانند از بین ده‌ها راه‌حل مختلف که نتایج متفاوتی را برای‌شان ایجاد خواهد کرد، بهترین و کم‌دردترین راه‌حل را انتخاب و به درستی آن را اجرا کنند. نکته جالب دیگر در مورد این افراد، نگرش صحیح آن‌ها نسبت به زندگی است. به این معنی که آن‌ها هیچ‌وقت تصور نمی‌کنند زندگی قرار است همیشه بدون مشکل پیش‌برود و اگر زمانی با مسأله‌ای روبه‌رو شوند نیز به جای این که دنبال مقصر بگردند، سعی می‌کنند بدون کمترین صدمه‌ای آن را برطرف نمایند. گاهی هم به نظر می‌رسد برای حل بعضی از

مشکلات هیچ راه‌حلی وجود ندارد، اما در این شرایط هم کسانی هستند که بیکار نمی‌نشینند و خودشان دست به کار می‌شوند تا فرصتی جدید ایجاد کنند. این افراد کسانی هستند که برای حل مشکلاتی که از نظر دیگران غیرقابل حل است، راه‌حلهایی جدید و خلاقانه می‌سازند و از این طریق مشکلات خود را رفع می‌کنند. بنابراین مشخص است که چنین انسان‌هایی هیچ وقت در زندگی در برابر مشکلات خم نمی‌شوند و به راحتی می‌توانند از کنار آن‌ها بگذرند.

احساس تلخی که در مواجهه با مشکلات داریم را چگونه تسکین و تغییر دهیم؟

در ابتدا از خودتان بپرسید «نقش» من چیست، نه اینکه «تقصیر» من چیست. حواس‌تان باشد که بین این دو کلمه یک دنیا تفاوت وجود دارد. اولی مسئولیت شما در موقعیتی که در آن هستید را نشان می‌دهد و مشخص می‌کند که آن را پذیرفته‌اید، در حالی که دومی شکست را القای کند و باعث می‌شود خودتان را سرزنش کنید. اگر به جای اینکه تقصیر را گردن کسی بیندازید بر نقش‌تان تمرکز کنید، چالش‌ها بر طرف می‌شوند و راحت‌تر می‌توانید با مشکل‌تان برخورد کنید.

وقتی زندگی کامل ما را تحت فشار می‌گذارد معمولاً فراموش می‌کنیم که چیزهایی هم هستند که می‌توانیم تغییرشان دهیم. بی‌طرفانه موقعیت‌تان را ارزیابی کنید. دنبال چیزهایی بگردید که خودتان می‌توانید کنترل کنید. این کار به شما کمک می‌کند بیشتر تمرکز کنید و راحت‌تر از پس مشکل‌تان بیاید.

گاهی بهترین کاری که از دست‌مان بر می‌آید این است که هیچ کاری نکنیم. گاهی بهترین کار این است که یک تلفن بزنیم. هنگام مشکلات، تمرکز بر بهترین کاری که از دست‌تان ساخته است به شما کمک می‌کند تا تمرکز بمانید و اعصاب‌تان آرام شود. به علاوه این کار اعتماد به نفس‌تان و عزت نفس‌تان را بالا می‌برد و به شما این حس را القای کند که از پس این مشکل بر می‌آید. پیشرفت، پیشرفت است؛ هر چند کوچک باشد. و پیشرفت در حل یک مشکل، خودباوری شما را بالا می‌برد.

و در نهایت مشکلات و سختی‌ها جزء طبیعی زندگی هستند. اگر بر چیزهای مثبتی که در زندگی‌مان هست تمرکز کنیم، می‌توانیم خودمان را از این تصور که زیر بار مشکلات له شده‌ایم خلاص کنیم.

مشکلات هیچ راه‌حلی وجود ندارد، اما در این شرایط هم کسانی هستند که بیکار نمی‌نشینند و خودشان دست به کار می‌شوند تا فرصتی جدید ایجاد کنند. این افراد کسانی هستند که برای حل مشکلاتی که از نظر دیگران غیرقابل حل است، راه‌حلهایی جدید و خلاقانه می‌سازند و از این طریق مشکلات خود را رفع می‌کنند. بنابراین مشخص است که چنین انسان‌هایی هیچ وقت در زندگی در برابر مشکلات خم نمی‌شوند و به راحتی می‌توانند از کنار آن‌ها بگذرند. پس یادمان باشد هیچ وقت توانایی‌ها و قدرت انسان را نادیده نگیریم و مطمئن باشیم هیچ مشکلی بزرگ‌تر از اراده و خواست انسان نخواهد بود.

چه توصیه‌ای برای مواجهه با سختی‌ها و مشکلات دارید؟ راه غلبه بر مشکلات و دشواری‌ها چیست؟

بسیار طبیعی است که هنگام رویارویی با سختی‌ها از نظر روانی کمی به هم ریخته باشیم. اما این بهم ریختگی نباید ادامه‌دار شود، زیرا موجب آسیب به روان افراد خواهد شد. اما پس از اینکه توانستید آرامش خود را هر چند به صورت منطقی حفظ نمایید، به دنبال راه‌کارهایی برای عبور از این بحران‌ها باشید.

شاید اولین قدم برای برون‌رفت از این شرایط تغییر نگرش باشد. اگر شما بتوانید نگرش و تفکرات خود را نسبت به زندگی تغییر دهید نیمی از معما را حل کرده‌اید. اگر مدام به این فکر کنید که زندگی بهتر از این نمی‌شود، راه‌حل‌ها را یکی یکی مسدود می‌کنید. اما اگر باور داشته باشید که همه چیز درست می‌شود آرام آرام شرایط به نفع شما تغییر می‌کند. اما طرز تفکر به تنهایی نمی‌تواند چاره کار باشد؛ باید نحوه عملکرد شما هم تغییر پیدا کند.

از بهترین روش‌های مقابله با مشکلات، استفاده از روش بارش مغزی است. در این روش شما با توجه به مشکلی که برای‌تان پیش آمده است، به انجام تمامی راه‌حل‌ها می‌پردازید و هر راه‌حلی حتی اگر کاملاً غیر منطقی هم به نظر‌تان رسید را یادداشت می‌نمایید.

پس از اینکه تمامی راه‌حلهایی که به ذهن‌تان رسید را روی برگه یادداشت نمودید، حال نوبت به آن است که هر یک از این راه‌حل‌ها را انتخاب نموده و

آگاهی صحیح به منبع خشم

محمد سهیلی راد

(کارشناس ارشد روان‌شناسی)

تمامی احساسات قوی، می‌خواهد خودش را بروز دهد. پس چگونه مهارش کنیم؟ بهترین کار این است که به خانه نزد خودمان برویم و به خشم مان بپردازیم. می‌توانیم توجه و دوست داشتن خود و دیگران را به خاطر بیاوریم و آماده کمک به خود شویم و به خشم مان رسیدگی کنیم. ما به خودمان باز می‌گردیم و ذهن و بدن را به هم وصل می‌کنیم. به تمرین تنفس آگاهانه و پیاده‌روی آگاهانه خود بازگردید. حضور داشتن یعنی مراقب بودن و آنگاه از آن تمرکز حواس برای تشخیص، دربر گرفتن، و نگاه دقیق به احساسات شدیدتان بهره‌گیرید.

آگاهی صحیح به منبع خشم

معمولاً موقعی که خشم مان خود را نشان می‌دهد، دوست داریم با شخصی که گمان می‌کنیم منبع خشم مان است مواجه شویم. البته بیشتر علاقه‌مندیم آن شخص را سر جایش بنشانیم نه اینکه به موضوع مهم دیگری بپردازیم، که همانا خشم ماست. ما مثل شخصی هستیم که خانه‌اش آتش گرفته و به جای این که به خانه برود و آتش را خاموش کند می‌رود و کسی را که عمداً باعث حریق شده دنبال می‌کند. در این ضمن، خانه همچنان در آتش می‌سوزد.

کارهای بسیاری هست که می‌توانید انجام دهید تا به طرف مقابل بفهمانید دارید بابت چیزی رنج می‌برید که او مسبب آن است. می‌توانید نامه یا ایمیلی برای آن شخص بفرستید. منتها اول تنفس آگاهانه را اجرا کنید و آنگاه به خشم خود رسیدگی نمایید. این زمان بهترین زمان برای به کارگیری این نکته است: «من دردمی کشم. لطفاً کمک کنید.» می‌توانید وقتی که خشم خود را فرو نشانید به شخص دیگر تلفن کنید، البته فقط موقعی که بتوانید آرام به او بگویید که رنج می‌برید و کمک می‌خواهید. می‌توانید شخص دیگر را در جریان بگذارید که برای رسیدگی به درد و رنج‌تان دارید نهایت تلاش خود را می‌کنید. آن شخص را تشویق کنید همین کار را انجام دهد. کمک خواستن در هنگام عصبانیت بسیار سخت است، لکن به سایرین امکان می‌دهد درد و رنج‌تان را ببینند نه فقط خشم‌تان را. آن‌ها خواهند دید که درد و رنج شما مسبب خشم است، و سپس ارتباط و بهبود آغاز می‌شود.

آن سر کنیم. موقعی که سبب زمینی می‌پزید باید شعله زیر آن را دست کم مدت پانزده تا بیست دقیقه روشن نگه دارید. همین در مورد تمرین تمرکز حواس، هنگامی که خشم را در بر می‌گیرد، صدق می‌کند. مدتی طول خواهد کشید چون خشم مدتی طول می‌کشد تا بپزد.

پس از این که با تمرکز حواس نشستید و خشم خود را فرو نشانید، می‌توانید به دقت به خشم بنگرید و ماهیت و منشأ آن را ببینید.

ریشه خشم چیست؟

شاید ریشه خشم برداشتنی غلط یا شیوه عادی واکنش نشان دادن به رویدادها باشد که عمیق‌ترین ارزش‌هایمان را منعکس نمی‌کند.

در روان‌درمانی عمومی، گاهی وادار می‌شویم خشم خود را از لحاظ جسمی ابراز کنیم تا «آن را از سیستم خود خارج کنیم». به ما توصیه می‌شود بگذاریم خشم مان آشکار شود، با فریاد زدن در جایی دور افتاده یا ضربه زدن بر شیئی بی‌جان، مانند بالش.

تعمیر خشم

البته این تمرین (ابراز و تخلیه خشم از لحاظ جسمی) در دگرگون ساختن ریشه‌های خشم مفید نیست. بخاری ای هیزمی را در نظر بگیرید. اگر عیبی پیدا کند، می‌توانید پنجره‌ها را باز کنید تا دود بیرون برود. ولی اگر بخاری هنوز هم همان عیب را داشته باشد، دو مرتبه دود خواهد کرد. شما باید بخاری را تعمیر کنید. نعره کشیدن و مشت زدن به بالش فقط خشم را تشدید و قوی‌تر می‌سازد، نه این که آن را از بدنتان بیرون کند.

شما برای بهبود یافتن باید از صمیم قلب با خشم خود تماس برقرار کنید. هنگامی که به بالش تان مشت می‌زنید، با خشم‌تان به گونه‌ای تماس برقرار نمی‌کنید که باعث زیاد شدن درک‌تان شود. حتی با بالش هم تماس برقرار نمی‌کنید، چون اگر با بالش در تماس می‌بودید، می‌دانستید که آن فقط یک بالش است.

وصل ذهن و بدن به همدیگر

سرکوب کردن خشم خطرناک است. اگر نادیده پنداشته شود منفجر خواهد شد. خشم، مانند

بسیاری از ما از این که به سختی با دیگران ارتباط برقرار می‌کنیم رنج می‌بریم. مثلاً در محل کار اغلب احساس می‌کنیم همه چیز را آزموده ایم و هیچ راهی برای تماس گرفتن با همکاران مان وجود ندارد. این مسأله اغلب در خانواده‌ها نیز صدق می‌کند. گاهی احساس می‌کنیم پدر و مادرمان، خواهر و برادرمان، یا فرزندمان بیش از حد گرفتار رفتار خود شده‌اند. گمان می‌کنیم هیچ ارتباط واقعی‌ای ممکن نیست.

اما راه‌های بسیاری برای آشتی کردن و ایجاد فرصت‌هایی برای ارتباط دلسوزانه‌تر وجود دارد که مایه عزت نفس و رشد شخصیتی افراد می‌گردد.

برقراری ارتباط در مواقع عصبانیت

یکی از دلایلی که مادر برقراری ارتباط با دیگران مشکل داریم این است که اغلب می‌کوشیم هنگامی که عصبانی هستیم ارتباط برقرار کنیم. ما رنج می‌بریم، و نمی‌خواهیم با این همه درد و رنج تنها باشیم. معتقدیم که به علت رفتار دیگران عصبانی هستیم، و می‌خواهیم آن‌ها این را بدانند. فرد عصبانی به شدت می‌خواهد دیگران را مطلع کند که مشکلش چیست.

اما موقعی که عصبانی هستیم، عاقلانه رفتار نمی‌کنیم و به صورت جدی عزت نفس خود را خدشه‌دار می‌کنیم. اقدام کردن حین عصبانیت ممکن است درد و رنج‌مان را افزایش دهد و وضعیت را بدتر کند.

کنترل خشم با شفقت به خود

دقت در این نکته بسیار حائز اهمیت است که ما نباید خشم خود را سرکوب کنیم. ما نباید وانمود کنیم که همه چیز عالی است در حالی که نیست. می‌شود خشم خود را احساس کرد و به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز و با مهربانی با آن برخورد کرد. موقعی که خشم هست، باید آن را با شفقت کنترل کرد، چون خشم ما خود ماست. ما نباید با خشم خود ستیزه‌جویی کنیم. ستیزه‌جویی با خشم یعنی ستیزه‌جویی با خود.

تنفس آگاهانه یاری مان می‌دهد خشم خود را تصدیق کنیم و با عطفوت با آن رفتار کنیم. انرژی آگاهانه انرژی خشم را شامل می‌شود. خشم انرژی‌ای قوی است، و شاید لازم باشد مدتی با

یاری یکدیگر، رنج کمتر، عزت نفس پیش‌تر

مریپ‌نقی‌لو

(کارشناس مدیریت خانواده)

همدیگر یاری دهیم، کم‌تر رنج می‌بریم. موقعی که با کسی که برای ما مهم است اختلافی داریم یا قهریم، هر دو نفر رنج می‌بریم. اگر شخص دیگر آن قدر برای ما مهم نبود، اختلاف خیلی دردناک نبود. افرادی که برای ما مهم‌ند موجب بیش‌ترین درد و رنج می‌شوند. شاید مدتی طولانی با آن اختلاف مدارا کنیم، تا این که به تدریج آن را اصلاح ناپذیر بدانیم.

اما مادامی که اختلاف هست، همیشه در تلاش خواهیم بود از آن اجتناب کنیم، سرپوش رویش بگذاریم، چون می‌ترسیم با درد و رنج درون در تماس باشیم. می‌توانیم وانمود کنیم آنجانیست، ولی به راستی آن جاست؛ مانعی بزرگ در درون.

درک درد و رنج به درستی

درد و رنج درون ما باید درک شود تا خدشه‌ای به عزت نفس ما وارد نگردد. با تمرین روزانه‌مان می‌توانیم تمرکز حواس کافی ایجاد کنیم و آن قدر قوی شویم که، بدون ترس، به خانه نزد درد و رنج مان بیاییم. تمرکز حواس یاری ما می‌دهد درد و رنج درون را تشخیص دهیم. تمرکز حواس یاری ما می‌دهد آن درد و رنج را بپذیریم، که خود گام نخست است.

وقتی کسی مقدار زیادی درد و رنج برای ما ایجاد کرده باشد، شاید حتی نخواهید به او نگاه کنید یا با او در یک اتاق باشید، چون رنج خواهید برد. با آگاهی، می‌توانید درد و رنج خود را درک، و درد و رنج درون شخص دیگر را تشخیص دهید. شاید حتی پی ببرید که دلیلی که آن شخص این همه رنج می‌برده این است که او نمی‌داند چگونه به این درد و رنج بپردازد. درد و رنج او فاش می‌شود و قربانی اش شما هستید. شاید او نخواهد باعث عذاب شما شود، ولی چاره دیگری ندارد. او نمی‌تواند درد و رنجش را درک و تغییر شکل دهد، و از این رو باعث می‌شود افراد پیرامونش هم عذاب بکشند، حتی موقعی که قصدش این نباشد. چون او رنج می‌برد، شما هم رنج می‌برید. او تنبیه لازم ندارد. به کمک احتیاج دارد.

شما می‌توانید با اذعان به درد و رنج درونش کمکش کنید. اگر در رابطه‌ای اشکالی وجود دارد، باید به آن اشکال اذعان کنیم، همراه کننده

است که بگوییم همه چیز عالی است، چون اشکال ممکن است طاقت‌فرسا باشد. اما بدون اذعان به اشکال نمی‌توانیم درک و شفقت ایجاد کنیم. نمی‌توانیم مفید باشیم.

مهارت رویارویی با رنج

شما باید از ابزار ارتباط دلسوزانه، عمیق گوش کردن و سخنان محبت‌آمیز برای اعاده ارتباط با شخصی که با او مشکل دارید استفاده کنید. پس از دوره کوتاهی تنفس آگاهانه می‌توانید چیزی مثل این به شخص مقابلتان بگویید:

«می‌دانم در حال حاضر خیلی خوشحال نیستی.»

«در گذشته احساساتت را درک نکردم، برای همین به گونه‌ای واکنش نشان دادم که باعث شد بیش‌تر رنج ببری، و همین باعث رنج بیش‌تر من هم شد. قادر نبودم کمکت کنم مشکل را حل کنی. از روی خشم طوری واکنش نشان دادم که اوضاع را بدتر کرده است.»

«قصدم این نیست که باعث عذابت شوم. دلیلش این است که نه درد و رنج تو را درک کردم، و نه درد و رنج خودم را.»

«حالا احساسات دشوار خود را بهتر درک می‌کنم، و دلم می‌خواهد احساسات تو را هم درک کنم. درک درد و رنج تو، مشکلات تو، کمک خواهد کرد طوری رفتار کنم که بتوانم مفیدتر باشم.»

«اگر به من اهمیت می‌دهی، کمک کن بفهمم.»
«به من بگو در دلت چه می‌گذرد؟ می‌خواهم گوش دهم؛ می‌خواهم بفهمم. درباره درد و رنجت و درباره مشکلات به من بگو. اگر تو کمک نکنی بفهمم، پس چه کسی کمک خواهد کرد؟»
این‌ها فقط چند نمونه‌اند. مهم است که واژه‌ها از آن خودتان باشد.

دلسوزی ثمره درک

وقتی که در قلب خود انرژی دلسوزی داشته باشید، واژه‌های محبت‌آمیز به طور طبیعی به ذهن‌تان خطور خواهند کرد. موقعی که از دست کسی بسیار عصبانی هستید، در بحبوحه آن لحظه، به کار بردن سخنان محبت‌آمیز تقریباً غیرممکن است. ولی موقعی که درک‌پذیدار

می‌شود، دلسوزی می‌آید، می‌شود بدون اینکه مجبور شویم خیلی تلاش کنیم، از سخنان محبت‌آمیز بهره بگیریم. دکتري که ماهیت بیماری را تشخیص ندهد نمی‌تواند به مریض کمک کند. روان‌درمانی که درد و رنج بیمار را درک نکند نمی‌تواند مفید باشد. گفتار محبت‌آمیز در راباز می‌کند. آنگاه شما فرصتی به دست می‌آورید تا عمیق‌تر گوش کنید و به شخص مقابل کمک کنید رابطه را خوب کند.

شهامت اذعان به مشکل

اذعان به مشکل در رابطه شهامت می‌خواهد. شاید تصمیم بگیرید صبر کنید تا اول شخص دیگر به طرف شما بیاید، ولی شاید این اتفاق نیفتد. شما نباید صبر کنید. باید تمرین اعاده ارتباط را از طریق تأسی جستن از گفتگوی دلسوزانه و مهربانانه شروع کنید. شاید ناچار شوید برای شروع به خودتان فرجه‌ای بدهید. اگر به راستی تمرین کنید، دیگران آن را می‌بینند و تحت تأثیرش قرار می‌گیرند. شاید آن‌ها قادر نباشند بلافاصله آن را ابراز کنند، ولی آنچه شما می‌گویید بر نگاه درون چشم‌هایتان تأثیر خواهد گذاشت.

عزت نفس و همدلی

تعاون و همدلی بر پایه خودآگاهی بنا می‌شود، یعنی هر قدر نسبت به شناخت احساسات خودمان آگاه‌تر باشیم، در دریافتن احساسات دیگران و یاری کردن آن‌ها نیز ماهرتر خواهیم بود. از این رو آن‌هایی که هیچ ایده‌ای نسبت به احساسات خودشان ندارند، در شناخت احساسات دیگران کاملاً عاجزند و دچار سردرگمی می‌شوند.

به عنوان مثال افرادی که به دیگران کمک مالی می‌کنند بسیار شادتر از افرادی هستند که به هم‌نوعان خود هیچ‌گونه کمک مالی نمی‌کنند. کمک به دیگران، الهام‌بخش قدردانی از چیزهایی است که زندگی به شما داده و این دقیقاً همان چیزی است که موجب شادمانی و رشد عزت نفس شما می‌شود و به شما کمک می‌کند تا هدف‌تان را از زندگی تعریف کنید.

علاقه و پشتیبانی ملت از نظام و نهادهای دینی و انقلابی برای چیست؟

«ملت روحانیت را به تبع اسلام می خواهد. اگر - خدای نخواستہ - روحانی هم بر خلاف اسلام بکنند، آن هم يك ساواکی است. فرقی نمی کند. بدتر از ساواکی هم هست... این مردم هم از مجلس، مادامی که مجلس بر طریقه اسلام باشد، و از دولت، مادامی که دولت بر طریقه اسلام باشد، و از رئیس جمهور، مادامی که رئیس جمهور در طریق اسلام باشد، طرفداری می کنند. هر کدامتان بلغزید، مردم دیگر از شما طرفداری نمی کنند. برای اینکه مردم اسلام را می خواهند. امر دایر می شود بین من، و پیغمبر اکرم؛ کدام مسلمان است که ترجیح بدهد من را؟ امر دایر می شود بین شما، و اسلام؛ کدام مسلمان است که شما را بر اسلام ترجیح بدهد؟ این خیال ها را از کله های تان بیرون کنید.»

(صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۷۲)

پیامدهای حبّ و بغض برای انسان و جامعه

«بغض... نور عقل را خاموش می کند. حبّ مفرط به يك روشی اسباب این می شود که خود آن کسی که حبّ دارد توجهی به این ندارد که از مبدأ حبّ دارد این مطلب صادر می شود و این مطلب حق نیست؛ مطلبی است که از راه حبّ است. و خواه یا نخواه این نظر، نظر صائب نیست... اگر نظر از راه حبّ شد، همیشه دنبال این می رود که آن مطلبی را که مربوط به آن روشی است که این دوست دارد آن روش را، آن مطلب را، به هر عنوانی که هست ثابت کند، و لو اینکه این عنوانی که هست عنوان خلاف باشد، خلاف اخلاق باشد، خلاف منطق باشد. آنی هم که بغض به يك روشی دارد نظرش نظر سالم نیست، آن هم دنبال این است که آن طرفی که مورد بغض اوست و آن روشی را که نمی پسندد، با هر توجهی که باشد، آن را تصحیح کند.»

(صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۶۶-۳۶۷)

رحمت الهی را برای مردم محدود نکنید!

لقمان در وصایای خود می گوید: یا بُنّی، اگر گناه ثقلین را کرده باشی از رحمت خدا مأیوس مباش، و معنای «لَا تَبْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ» این نیست که هر کس فقط خودش از روح اللّهُ مأیوس نباشد، بلکه حتی در حق دیگران هم نباید رحمت حق را تحدید کرد و گفت رحمت خدا شامل آنها نمی شود.»

(تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳، ص ۴۸۶)

خداوند بهشت را برای همه خلق کرده است

«آیا خدا جهنم را خلق کرده تا هر که معصیتی کرد فوراً او را به جهنم بپاندازد؟! چنانکه وعظ ماهمین که بالای منبر می روند، آن چنان سخن می گویند که مردم را مأیوس کرده و جهنم را از آنها پر می کنند؛ مثلاً می گویند: اگر کسی يك دفعه صورتش را تراشید، مثل این است که هفتاد پیغمبر را کشته است و چندین بار با محرم خود در مکه و در بیت الحرام زنا نموده است!! خیر، این جورها نیست، مگر خدا بهشت را فقط برای چهار نفر ریش قرمزی که در بازار قم یا در بازار همدانند، خلق فرموده است؟ خیر، این طور نیست.»

(تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳، ص ۴۸۶)

آیا انسان می تواند بی طرف و بی نظر باشد؟!

«خود آدم هیچ وقت نمی تواند بیطرف بیطرف باشد. لکن در نظر دادن حق را ببیند. تحت تأثیر حق واقع بشود؛ این حق چنانچه از دشمن من هم صادر شد، من او را تمجید کنم به عنوان اینکه حق است. و باطل اگر از دوست من هم صادر شد، آن را تکذیب کنم به عنوان اینکه باطل است. و لو در باطن فرض کنید یکی يك روشی را دوست دارد، یکی روش دیگر را؛ لکن در مقام نظر دادن، در مقام مصلحت اندیشی برای کشور یا برای اشخاص، آن نظر حب و بغض خودش را کنار بگذارد، برود دنبال حق و باطل.»

(صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۶۷)

شخص پرست نبودن و اسلام خواهی ملت

«ملت با اسلام است. نه با من است و نه با شما و نه با دیگری. من اگر يك کلمه ای بر خلاف اسلام بگویم، همین ملت می ریزند و من را از بین می برند. ملت اسلام را می خواهد. ملت شخص نمی خواهد. شخص پرست نیست ملت. ملت می خواهد که قوانین اسلام در این مملکت پیاده بشود.»

(صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۷۱)

مأموریت پیامبران چه چیز بوده است؟

«تعلیم» سرمشق همه انبیاست که از طرف خدای تبارک و تعالی به آنها مأموریت داده شده؛ مأموریت خدا به انبیا همین است که بیایند و آدم درست کنند. و آنهايي که به انبیا نزدیکترند آنها به مقام آدمیت نزدیک ترند.»

(صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۲۷)

محمد رجائی نژاد

پیشگام
بی نهایت

